۲



شهید کریم طریقت

سروقامتان

حسین غفّاری

بسم الله الرحمن الرحيم

سرو قامتان(۲)

....

مروری بر زندگی سردار شهید کریم طریقت

جانشین طرح و عملیات لشکر ۳۱ عاشورا

حسین غفاری

فهرست نویسی فیپا:

سرشناسه	:	غفاری، حسین، ۱۳۴۵ -
عنوان و نام پدیدآور	:	سروقامتان ۲:مروری بر زندگی شهید کریم طریقت
مشخصات نشر	:	ارومیه:ستاد کنگره سرداران و دوازده هزار شهید استان آذربایجان غربی. انتشارات کتاب خوبان، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۴ص.: مصور(رنگی)؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹٤۸۷۲-۰۰-۲
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپای مختصر
یادداشت	:	فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است
شناسه افزوده	:	ستاد کنگره سرداران و دوازده هزار شهید استان آذربایجان غربی. انتشارات کتاب خوبان
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۸۰۵۳۶۰

فهرست

بنام او که همه چیزم اوست.

بنام او که زندگیم در جهت اوست.

بنام او که زنده به اویم. بنام او که به اویم. زنده به اویم.

زندگیم بخاطر اوست. شدنم در جهت اوست. بودنم از اوست.

رفتنم به اوست. یادم اوست. جانم اوست. معشوقم اوست.

معبودم اوست. مقصودم اوست. مرادم اوست. امیدم اوست.

احساسش می‌کنم با قلبم. با ذره ذره وجودم. با تمام سلولهایم.

احساسش می کنم؛ اما بیانش نتوانم کرد.

ای همه چیزم، به یادت هستم، به یادم باش

که بی تو، هیچ و پوچ خواهم بود.

از یادداشتهای شهید کریم طریقت

مقدمه

بازخوانی دوباره افراد کاری بس دشوار است. اولین کار این است که تمام ذهنیات خود را خالی از افکاری کنی که تا حالا نسبت به او داشتی. چرا اینکه همه این دانسته‌ها مربوط می‌شود به آنچه که از دریچه دیدگانت نسبت به او داشتی. وقتی دوباره او را مرور می‌کنی احساس می‌کنی که این آدم، بزرگتر از آنی بود که تو می‌شناختی!

کریم صمدزاده طریقت جزو همین افراد دم دستی بود که در جبهه‌ها می‌توانستی او را ببینی. در شهر که بود، می‌توانستی در پایگاه‌های مقاومت او را ببینی. خیلی به چشم نمی‌آمد. خیلی ساده‌اش می‌پنداشتی. همینگونه هم بود. نیروهای رزمنده خیلی ساده یکی از افراد این جامعه بودند که در مغازه، در مدرسه، دانشگاه و خیابان می‌توانستی آنها را ببینی. لباس زندگی را درمی‌آوردند و لباس خاکی بسیجی می‌پوشیدند و عازم مناطق عملیاتی می‌شدند. از ارتفاعات آذربایجان غربی که درگیر ضدانقلاب و عراق بود تا دشت‌های جنوب خوزستان. ساده می‌رفتند و ساده می‌آمدند. رسانه‌ای نمی‌شدند.

انفرادی، قهرمان نبودند. هر کدامشان، همه بودند. اما تا شهید می‌شدند؛ گویی دفتر اسرار آنها گشوده می‌شد. و چقدر افسوس می‌خوردی که آن که رفت خیلی بزرگ بود و تو این را کمتر دیدی و همه اینها بخاطر آن بود که آنها نمی‌خواستند «من» باشند. آنها «ما» بودند برای همین در گمنامی جمع می‌ماندند تا اینکه از قفس منیت بیرون می‌جهیدند و تو می‌توانستی چهره بزرگی آنها را در آینه دیدگان دوستان ببینی.

بازه زمانی زندگی بیشتر این مردان بزرگ به بیش از سه دهه نمی‌رسد. کریم از سال ۴۳ تا ۶۵ فقط ۲۲ سال در این کره خاکی زندگی کرد. اگر سال ۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی را نقطه عطف زندگی کریم بدانیم که کریم تنها ۱۴ سال سن داشت، آرام آرام پای در راه انقلاب می‌گذارد. سال ۶۰ در آموزش‌های بسیج شرکت می‌کند و در سال ۶۱ اولین تجربه حضور در جبهه را پیدا می‌کند.

تا سال ۶۵، کریم آنقدر اوج می‌گیرد که پای از رکاب دنیا برمی‌دارد و از مدار جاذبه زمین می‌گریزد. در طی همین چند سال از یک نیروی بسیجی و رزمنده ساده به جانشینی فرماندهی طرح و عملیات لشکر ۳۱ عاشورا می‌رسد.

برای همین در دید یک نفر او به همان سادگی یک رزمنده است. اما در واکاوی و مرور دوباره زندگی‌اش، می‌توانی پله‌های صعود و سعادتش را ببینی.

لذا برای تهیه این کتاب مختصر لازم دیده شد تا ردپای او را از آغازین روز زندگی تا پایان عمر کوتاه، اما پر برکتش، بگیریم. از برادران و خواهران و پدر و مادرش، از روزهای تحصیل و دوستان همکلاسی تا همرزمان و همسگرانش سراغی بگیریم.

اگر چه دسترسی به همه امکان پذیر نبود. امروز که این کتاب به زیور طبع آراسته می‌شود، پدرش حاج علی در قید حیات نیست و در سال ۸۳ به رحمت خدا رفته است. مادرش در سال ۸۷ رحلت نموده و امروز ۲۸ سال از تاریخ شهادت کریم می‌گذرد. برخی از فرماندهان او نیز یا شهید شده یا دار فانی را وداع گفته‌اند. برخی نیز خاطرات را به فراموشی سپرده‌اند.

در هر صورت کتابی مختصر از این فرمانده دلاور در حد پژوهشی مختصر تهیه شد که می‌تواند منبع الهام خیلی از نویسندگان و جوانان باشد. بیشتر این نوشته ها مرهون زحمات رحیم طریقت است که کوچکترین یادداشت و نوشته کریم را حفاظت نموده است تا امروز چون گنجی گرانبها و میراثی سنگین در اختیار این کمترین قرار گیرد که جا دارد در همینجا از ایشان تقدیری شایسته داشته باشم.

در مصاحبه‌هایی که با دیگر برادران کریم و دوستانش داشتم و در پاورقی به نام آنها اشاره شده است، هر کدام گوشه‌ایی از داشته‌های خود را و مشاهداتشان را از کریم بیان داشته‌اند که از همه آنان کمال تشکر را دارم.

از بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس سپاه، خصوصاً برادر «هوشمند» که اسناد و پرونده شهید را در اختیار بنده قرار دادند نیز کمال تشکر را می‌نمایم و امیدوارم خداوند آنان را در راه حفظ ارزشهای دفاع مقدس یاری نماید.

در این پژوهش سعی بر این بوده تا مطالب به ترتیب زمانی گنجانده شود تا سیر تکاملی زندگی کریم بخوبی نمایان شود. استفاده از دست‌نوشته‌ها و وصایای موجود از شهید کمک بسیاری را در مستندسازی این نوشته داشت.

برخی از برگ‌های تردد، کارت تلفن و ... که در بخش اسناد آمده تنها به عنوان نمونه‌ای از اسناد جنگ بود که حیف‌مان آمد در این بخش گنجانده نشود.

هرچند نوشته‌ها از یک پیوستگی برخوردار هستند، لکن آنها را به پنج فصل تقسیم نمودیم و در کنار این پنج فصل بخش ضمائم را به اسناد و دست‌نوشت‌ها و عکس ختم نمودیم.

امید آن داریم هرچند این اوراق در خور شأن شهید بزرگوار کریم طریقت نبوده لکن از باب « تا چه قبول افتد و چه در نظر آید» چشم امید به عنایات حق تعالی و شفاعت شهدا داریم.

ارومیه، اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۳

حسین غفاری

پا در رکاب دنیا

طنین صدای اذان، هر صبح فضای اتاق را پر می‌کرد و حاج علی برای نماز بلند می‌شد تا قامت به «قدقامت» نماز بندد. همسایه دیوار به دیوار مسجد بودن این مزیت را داشت که به هنگام نماز، وقتی بلندگوی مسجد به کار می‌افتاد و تا کوچه پس کوچه‌های محله‌ی مسجد اسماعیل بیگ شنیده می‌شد، آستین بالا بزنی و راهی مسجد شوی.

سال ۱۳۴۳ بود و زهرا خانم بعد از سال ۱۳۲۵ که اولین فرزند دختر این خانه را به دنیا آورده بود و در طی سالهای بعد، باقر، معصومه، رحیم و سکینه به دنیا آمده بودند، حالا بار کریم را با زمزمه‌های اذان مسجد حمل می‌کرد. ماه رمضان، مهمان فصل زمستان بود و ماه بهمن از راه می‌رسید. شب‌های قدر نیز در پیش بود. چه در ناصیه این نوزاد قرار بود نوشته شود.

در تاریخ ۱۳۴۳/۱۱/۱ کریم پا به عرصه وجود نهاد. ششمین فرزند خانواده که دوباره صدای کودکی را در خانه می‌پیچاند. هر چند خواهرش سکینه هنوز یک ساله بود.

خانواده‌ای مؤمن و مذهبی، با وضعیت اقتصادی مناسب و قابل قبول که فرزند ششم هم به جمع‌شان اضافه شد. پنج سال بعد وحید هم به جمع خانواده اضافه شد تا تعادل خواهرها و برادرها را به هم بزند و کفه برادرها به چهار برسد.

از دیگر برکات همسایگی با مسجد اسماعیل بیگ این بود که از تابستان سال ۱۳۴۵ حوزه علمیه ارومیه توسط حجت الاسلام فوزی به آنجا انتقال و تحت عنوان «مدرسه محمدیه» ادامه فعالیت داد.

همین رفت آمد طلاب و اساتید آنها در آن محله، خودش درس آموز بود. خصوصاً اینکه زمزمه‌هایی نیز از همین مدرسه شنیده می‌شد که غیر از فعالیت مذهبی و دینی، شکلی از تحرکات سیاسی داشت[1].

در این ایام برادران باکری (مهدی و حمید) با برادر بزرگتر کریم مراوداتی داشتند که در هماهنگی برخی از راهپیمایی‌ها و

۱- مسجد اسماعیل بیگ که یکی از مساجد کهن سال ارومیه و متعلق به دوره قاجاریه است در سال ۱۳۴۶ ه.ش تجدید بنا شده و همزمان نیز حوزه علمیه محمدیه که مؤسس آن میرزا محمود اصولی بوده و در مسجد جامع مستقر بود به آنجا انتقال یافته و در سال ۱۳۵۷ به یکی از مراکز انقلابی تبدیل شده و جلسات علما در آنجا تشکیل می‌شد.

برقراری ارتباط بین انقلابیون بود. مهدی از سال **۵۲** تا **۵۶** در دانشکده فنی دانشگاه تبریز درس خوانده بود و با آقا باقر (برادر کریم) دوستی داشت و آقا باقر کارمند دارایی بود. همین رفت و آمدها موجب اولین آشنایی با حمید و مهدی برای کریم شد.

فعالیت در بسیج

در ارومیه چندین گروه مسلح بعد از انقلاب هسته اولیه کمیته‌های انقلاب اسلامی را تشکیل داده بودند که گروه حجت الاسلام حسنی و گروه آقای اسدالهی موسوم به گروه «۱۴ معصوم» از آن جمله بودند. با توجه به سخنرانی حضرت امام در جمع پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در ۴ آذر ماه ۱۳۵۸ که در بخشی از این فرمایشات می‌فرمایند:

اگر یک ملت که همه جوان‌هایش مجهز باشند به همین جهازی علاوه بر جهاز دینی و ایمانی که دارند، مجهز به جهازهای مادی هم باشند، سلاحی هم باشند و یاد گرفته باشند، همچی نباشند که یک تفنگی دستشان آمدند ندانند با آن چه بکنندش. باید یاد بگیرید و یاد بدهید رفقایتان را. جوانها را یادشان بدهید. و همه جا باید این‌طور بشود که یک مملکت بعد از یک چند سالی بشود یک کشوری با بیست میلیون جوان که دارد بیست میلیون تفنگدار داشته باشد. بیست میلیون ارتش داشته باشد. و این یک همچه مملکتی آسیب بردار نیست. و الآن هم الحمدللّه آسیب بردار نیست. الآن هم

ما پشتیبان‌مان خداست. و ما برای او نهضت کردیم. برای پیاده کردن دین او نهضت کردیم. و خدا با ماست.[۲]

فرمان تشکیل ارتش بیست میلیونی از این فرمایشات نشأت گرفته تا اینکه دولت نیز لایحه ای[۳] در این زمینه به تصویب می‌رساند و عملاً سازمان بسیج ملی فعالیت خود را شروع می کند.

سازمان بسیج ملی از ادغام سازمان پیشاهنگی و سازمان دفاع غیر نظامی ایجاد شد و مسؤول اولیه آن نیز سید علی محمودی[۴] بود

۲- صحیفه امام، ج ۱۱، صص: ۱۲۱- ۱۲۲

۳- لایحه قانونی راجع به تشکیل سازمان بسیج ملی که در جلسه مورخ ۵۹/۲/۱۰ به تصویب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران رسیده است به پیوست ابلاغ می گردد.

لایحه قانونی راجع به تشکیل سازمان بسیج ملی: ماده ۱: در اجرای فرمان رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مبنی بر ایجاد، آموزش و بسیج ارتش بیست میلیونی جهت پیشگیری و مقابله با هرگونه تهدید و تجاوز نظامی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و سوانح طبیعی، سازمانی به نام سازمان بسیج ملی زیر نظر فرمانده کل قوا و وابسته به وزارت کشور تشکیل می‌گردد. ماده ۲: شرح وظایف و تشکیلات و پست‌های سازمانی سازمان بسیج ملی با تأیید سازمان امور اداری و استخدامی کشور تهیه خواهد شد. ماده ۳: آئین نامه اجرایی این لایحه قانونی بو سیله وزارت کشور و سازمان امور اداری و استخدامی کشور تنظیم و به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید.

شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، روزنامه رسمی شماره۱۰۲۸۰ـ ۱۳۵۹/۳/۲۴ شماره ۳۱۱۲ ۱۳۵۹/۲/۲۸

۴- سید علی محمودی متولد ارومیه است و از تاریخ ۸۴/۱۱/۱ لغایت ۸۶/۵/۳۰ به عنوان فرماندار خوی خدمت نموده‌اند.

و مستقل از سپاه کار می‌کرد. بعد از مدت کوتاهی در سپاه ادغام شد. بعد از آقای محمودی، حمید باکری مسؤولیت بسیج را به عهده گرفت.[۵]

به خاطر مشکلاتی که در فرماندهی سپاه ارومیه ایجاد شده بود، حمید مایل به ادامه کار در بسیج نبود لذا از رحیم قربانی درخواست همکاری می‌کند تا در بسیج به او کمک کند. رحیم از این کار سر باز زده و در آبادان می‌ماند. جنگ تازه شروع شده بود و حمید و مهدی باکری و مهدی امینی، همه در آبادان جمع شده بودند. بعد از مدتی که حسین علایی فرماندهی سپاه ارومیه را به عهده می‌گیرد از رحیم دوباره خواسته می‌شود که برای همکاری به ارومیه بیاید. علایی و قربانی هر دو از دانشجویان دانشگاه تبریز در قبل از انقلاب بودند. در نهایت آقای علایی متوسل به آقای کیانی فرمانده سپاه آبادان می شود. شهادت حسن صابری[۶] در ماهشهر آبادان بهانه‌ای می‌شود که این شهید را به رحیم قربانی داده تا به ارومیه ببرد و در این فاصله با حسین علایی گفتگویی داشته باشند. در اوایل سال ۱۳۶۰ با قبول مسئولیت بسیج

۵- رحیم قربانی، ایشان علاوه بر مسئولیت‌هایش در بسیج و سپاه از تاریخ ۸۴/۷/۲۲ لغایت ۸۸/۱۰/۱۵ استاندار آذربایجان غربی بودند.

۶- شهید حسن صابری متولد سال ۱۳۳۷ بود که در تاریخ ۵۹/۱۲/۱۴ در ماهشهر آبادان به شهادت می‌رسد.

توسط رحیم قربانی، خسرو تهرانی[۷]، عمران محمودزاده[۸]، کریم طریقت، علی خلیلی و ... به یاری رحیم قربانی می‌آیند و عمران مسئول تشکیل اطلاعات بسیج می‌شود. کریم طریقت هم جانشین ایشان می‌شوند. در این زمان حمید باکری قائم مقام بسیج بود. لکن به دلایلی از ادامه همکاری بعد از مدت کوتاهی منصرف شده و از بسیج می‌رود.

آشنایی من با کریم از مسجد دادخواه بود. کمی بعد از انقلاب. در آن مسجد افرادی چون آقا مشمد باوندپور[۹] و ناصر

۷- شهید علیرضا (خسرو) حاجی ابراهیم تهرانی ۲۴ آبان ۱۳۳۸ ، در شهرستان تهران به دنیا آمد. پدرش رضا، معلم بود. وی دانشجوی دوره دکترای دانشگاه ارومیه در رشته دامپزشکی بود و در فعالیت‌های سپاه ارومیه شرکت داشت و در مناطق جنوب نقش مؤثری داشت و فرمانده گردان ثارالله تیپ عاشورا بود. وی در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۱، در خرمشهر بر اثر اصابت گلوله، شهید شد. مزار وی در بهشت زهرای زادگاهش واقع است.

۸- عمران محمودزاده فرزند اصلان در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۳۹ بدنیا آمد. او دانشجوی رشته حقوق دانشگاه تهران بود که در شب جمعه و به روایت شهید کریم طریقت در ساعت ۱۱ شب در جبهه بانسیران بزرگ گیلان غرب در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۶۰ به شهادت رسید.

۹ – محمدرضا باوندپور معروف به مَشَمّد(مشهدی محمد) متولد سال ۱۳۳۲ ش در ارومیه است. در سال ۱۳۵۴ به عنوان سپاه دانش عازم خدمت گردید. وی با راه اندازی کلاسهای قرآن در پیرانشهر و ارومیه و برنامه‌های کوهنوردی، در مبارزات مردم علیه رژیم شاه شرکت فعال داشت. بسیاری از شهدای دیار ارومیه از شاگردان و دست پرورده‌های او بودند که خود نیز در جبهه حضور پیدا کرد و بعد از جنگ نیز در کمال تقوا و ساده‌زیستی به خدمت خود در آموزش و پرورش ادامه داد تا اینکه در ۱۸ آبان ماه ۱۳۸۵ در اثر عارضه

علیزاده[۱۰] بودند که جاذبه خاصی داشتند و بسیاری از نیروهای انقلاب آنجا رفت و آمد داشتند. نادر علیزاده[۱۱] هم بود، اما جاذبه

قلبی به دیار حق شتافت.(نگاه کنید به: اصغرزاده، توحید، ***پهلوان محمد*** (شرح زندگی پیشکسوت کشتی و کوهنوردی آذربایجان غربی، محمدرضا باوندپور)، تهران: نشر عابد، ۱۳۸۸

۱۰- ناصر علیزاده در سال ۱۳۳۷ در خوی به دنیا آمد. در سالهای بعد با انتقال پدر، ناصر در ارومیه بزرگ می‌شود. وی یکی از اعضا گروه ۱۴ بود و در کلاسهای قرآن و نهج البلاغه مسجد دادخواه شرکت می نمود. بعد از پیروزی انقلاب، عضو سپاه می‌شود. با شروع جنگ بعد از دو سه بار اعزام انفرادی به عنوان فرمانده قبضه ۱۲۰ میلی متری (خمپاره)در محور آبادان خرمشهر فعالیت می کند. در شهریور سال ۶۰ بنا به دستور شهید مهدی باکری در آزاد سازی شهر اشنویه شرکت کرد. وی از اولین نفراتی بودند که پا به اشنویه گذاشتند و همانجا هم مشغول خدمت شدند. ایشان به همراه شهید یوسف ولی‌نژاد و چند تن دیگر، سپاه اشنویه را پایه گذاری می کنند و خود به عنوان فرمانده عملیات سپاه اشنویه منصوب می‌شود. در مرداد ماه سال ۶۱ به سمت فرماندهی عملیات سپاه نقده منصوب می‌شوند. در سوم فروردین ماه سال ۶۲ هنگامی که ناصر پس از تأمین نیروهای مورد نیاز پایگاه های تازه تأسیس سپاه در مناطق پاکسازی شده به نقده مراجعت می کرد، به همراه چند تن از برادران سپاه نقده در روستای چقال مصطفی به هنگام غروب در کمین ضد انقلاب می افتند. ناصر با استفاده از تدبیر و فرماندهی خود تمام نیروها را از کمین نجات داده اما خود هدف تیر دشمن واقع و به شهادت می‌رسد.

۱۱- نادر علیزاده (برادر ناصر)در سال ۱۳۴۱ در ارومیه به دنیا آمد. نادر در محله دره‌چایی ارومیه و مسجد دادخواه در برنامه های منظم کوهنوردی شرکت و با نام و افکار امام خمینی (ره) آشنا می شود. وی نیز همچون برادرش عضو گروه ۱۴ بودند. نادر در سال ۵۹ با شهید مهدی امینی در شرکت راه سازی نوید همکاری می نمود. وی در تاریخ ۱۳۵۹/۱/۲ در سه راه کامیاران-سنندج به همراه دوستانش به دست حزب دموکرات به گروگان گرفته می‌شوند. بعد از آزادی با همکاری بهزاد دربندی در حزب نفوذ کرده و در تاریخ ۵۹/۶/۱

ناصر بیش از او بود. بعد هم که در اطلاعات بسیج با هم بودیم. من و عمران محمودزاده و کریم طریقت. عمران مسئول ما بود. رحیم قربانی مسئول بسیج بود. واحد اطلاعات بسیج پایه گذاری شد و عمران هم شد مسئولش. عمران یکی از مردان نیک روزگار بود که واسطه دوستی ما با چند عزیز دیگر شد از جمله محمد رئیسی، علیرضا(خسرو) تهرانی، محمد وصفی، منصور آخرت دوست[۱۲] و علی منتظریان.[۱۳]

این زمینه اطلاعاتی در کریم مربوط به اوایل انقلاب می‌شد که کریم نسبت به وضعیت ارومیه حساسیت نشان می‌داد و به گونه‌ای در این زمینه فعال بود. فعالیت گروهک‌ها هنوز به صورت رسمی ممنوع نشده بود اما آنان در مقابل اسلام و انقلاب اسلامی موضع می گرفتند و بساط بحث و جدل را در خیابانها فراهم می‌نمودند که یکی از این

وارد مقر حزب می شوند و به داخل جلسه حزب هجوم برده و تمام سران را به هلاکت می‌رسانند. در این عملیات سرگرد عباسی، سرگرد صالحی، سرهنگ چلپی، سرهنگ گوهری و تعدادی دیگر از افسران سابق گارد جاویدان کشته می‌شوند. در این عملیات نادر نیز به شهادت می‌رسد.

۱۲- شهید منصور آخرت دوست متولد ۱۳۳۸/۵/۲۵ در تهران می‌باشد که در سال ۱۳۵۷ در رشته پزشکی دانشگاه ارومیه قبول شده و در سال ۱۳۶۰ در ارومیه ازدواج می کند. وی در درگیری روستای کوره پائین در مقابله با عناصر ضد انقلاب در تاریخ ۶۲/۵/۱۵ به شهادت می‌رسد.

۱۳- علی خلیلی از همرزمان کریم طریقت.

مکان‌ها چهارراه خیام و امام بود در مقابل دبیرستان شریعتی و اداره کل آموزش و پرورش.

اوایل سال ۵۸ در محل بالای سینمای تربیت، کمیته انقلاب اسلامی مستقر بود. یک اتاقی را هم اختصاص داده بودند به جمعی از بچه‌های حزب‌الهی، موسوم به فدائیان اسلام. کارش هم رسیدگی به امور این گروهک‌ها بود که در سر چهارراه‌ها نشریه و کتاب می‌فروختند. بهزاد دربندی[۱۴] و دوستانش آنجا بودند. کریم هم یکی دو ماه با آنها همکاری کرد.[۱۵]

۱۴- بهزاد در سال ۱۳۳۹ در ارومیه به دنیا آمد. در ۲۲ بهمن ۵۹ بهزاد به تهران رفته و با گروهک ها درگیر می‌شوند. بهزاد در مقابله با گروهک های ضد انقلاب در مقابل هتل رامسر ارومیه مجروح می‌شود. بهزاد بعد از شهادت ۱۴ تن از پاسداران که به کمین حزب دموکرات در روستای بند ارومیه افتاده بودند ، با هماهنگی فرماندهی لشگر ۶۴ ، سپاه و امام جمعه ارومیه به عنوان یک فرد ساواکی و ضد انقلاب در ارومیه معرفی می‌شود. با یکی دو مورد اقدامات تخریبی از پیش طراحی شده به نفع حزب، مورد اعتماد شخص سرگرد عباسی ، فرمانده عملیات حزب دموکرات قرار می‌گیرد. بعد از چند روز، بهزاد، نادر علیزاده را نیز به عنوان عامل نفوذی در سپاه معرفی و هر دو برای ضربه زدن به حزب مهیا می‌شوند و در یک روز وارد جلسه حزب شده و سرگرد عباسی و دوستانش را به درک واصل می‌کنند که در این عملیات نادر به شهادت رسیده و پیکر مطهر وی توسط حزب آتش زده می شود. بهزاد نیز در دی ماه سال ۱۳۶۰ توسط منافقین در مقابل منزلشان ترور می‌شود.

۱۵- یوسف حامدی از دوستان کریم طریقت.

کریم در هر کجا که می‌توانست ارتباط برقرار می‌کرد تا با شناسایی گروهک‌های ضدانقلاب نسبت به مقابله با آنان اقدام نماید.

ما در مسجد اسماعیل بیگ در سال ۵۸ یک انجمن اسلامی ترتیب دادیم که مسئولش آقای حسن مایانلو بود. هیات امنایی هم داشت که عبارت بودند از علیرضا کوه‌پیما، رحیم قنبری و بنده. کار این انجمن، فعالیت‌های فرهنگی بود. جوان‌های محله را هم جذب کرده بودیم. یکی از کارهای خوب ما که عسگر حقیقت[۱۶] آن را تهیه کرد اجرای نمایش طفلان مسلم بود که من نقش حارث را داشتم و رجب امامعلی پور هم نقش زندانبان را داشت.

آقای طریقت آمده بودند و آنجا گفتند که ما یک نیرو می‌خواهیم که با ما در ارتباط باشد. در واقع یک نیرو برای کارهای اطلاعاتی محله می‌خواستند. من آقای طریقت را بواسطه هم محله بودن می‌شناختم. آن موقع هنوز پایگاه مقاومتی نبود و مسجد ما فقط یک انجمن اسلامی داشت. در آن میان مرا به عنوان رابط انتخاب کردند و کارمان با کریم طریقت شروع شد. آقا کریم جلساتی را ترتیب می‌دادند و مسایل اطلاعاتی را به ما منتقل می‌کردند.

۱۶- شهید عسگر قاسم حقیقت متولد ۱۳۳۷که در تاریخ ۶۳/۵/۱۴ در منطقه سرو به شهادت رسید.

بعد از شهادت عسگر محمدی[۱۷] ما پایگاهی تشکیل دادیم به نام پایگاه شهید عسگر محمدی. آقایان علیرضا کوه‌پیما و اصغر فیضی از اعضای شورای پایگاه بودند. بعد هم که پایگاه مسجد قره‌آغاج (در محله هفت آسیاب) را با این پایگاه مرتبط کردیم. باز هم کریم آقا می‌آمد و آنجا مطالب اطلاعاتی را منتقل می‌کرد. ایشان محبوبیت زیادی بین بچه‌ها داشتند.[۱۸]

البته کریم از بدو پیدایش بسیج و در کنار حمید باکری در بسیج فعالیت داشت.

در ۵۹/۷/۱۹ که به شهر ارومیه حمله شد، آن موقع ما در بسیج بودیم در کنار بیمارستان عارفیان فعلی. بسیج هم بسیج ملی بود و حمید باکری مسئولش بود. آشنایی من با کریم هم در آنجا بود. حمید آقا کریم را از قبل می‌شناخت. رابطه کریم هم با مسئولان خوب بود. آن موقع که به کریم تفنگ ژ-۳ می‌دادند به ما ام-یک می‌دادند.

ارومیه از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود به نحوی که قبل از قضایای نقده در سال ۵۸، اکراد در ارومیه به راهپیمایی پرداختند.

۱۷- عسگر محمدی متولد ۱۳۴۰/۷/۱ که در جبهه جنوب در عین خوش در تاریخ ۶۱/۱/۵ به شهادت رسید.

۱۸- رسول اقدمی از دوستان کریم طریقت.

جلوی مسجد سُنی‌لَر[۱۹] جمع شده بودند و افراد مسلح هم در کنارشان بودند. اما با تدبیری که شد اجازه راهپیمایی مسلحانه به آنها داده نشد و از خیابان باکری آمدند تا ورزشگاه تختی. آقای حسنی هم مجاهدانش را در کل مسیر بالای پشت بامها چیده بود. این وضع ارومیه بود. برای همین ما در چند جای حساس به نگهبانی می‌پرداختیم. سه راه اشنویه، پلیس راه جاده مهاباد، آجر ماشینی، بهنق ۲ و مجموعه آبیاری بود که ما شبها برای نگهبانی به آنجا می‌رفتیم.[۲۰]

کریم با شم اطلاعاتی که داشت و با دقتی که در ضبط و ثبت تجربیات خود داشت توانست هر چه سریعتر رشد کند. هر چند در اوایل کار کم تجربگی‌هایی در این زمینه وجود داشت.

یکی از کارهای ویژه‌ای که ما انجام دادیم دستگیری فردی به نام ابراهیم فرجی از اهالی نقده و از اعضای رسمی سازمان مجاهدین خلق بود. پائیز سال ۶۰ قبل از حادثه سوء قصد به جان حجت الاسلام حسنی در نماز جمعه که در مسجد جامع برگزار

۱۹- مسجد امام شافعی (سنی لر مسجیدی)، (مسجد جامع اهل سنت ارومیه) در ضلع شمالی خیابان شهید منتظری و در نزدیکی میدان ولایت فقیه واقع شده است.

۲۰- یوسف حامدی

می‌شد، بود.[۲۱] هرچند به خاطر کم تجربگی ما در هنگام انتقال از دست کریم و عمران فرار کرد.[۲۲]

بعد از استقرار پایگاه‌های مقاومت در سطح شهر و ایجاد نـواحی شهری، ارتباط کریم با مسئولین اطلاعات پایگاهها بیشـتر شـد. در ایـن سالها کریم، تجربیـات خـود را در خصـوص اطلاعـات، ایـن گونـه در یادداشت‌هایش ثبت نموده و سپس وظایفی را در این رابطه برای بسـیج محلات در نظر می‌گیرد و از نیروهای اطلاعات پایگاه‌ها می‌خواهـد تـا آنها را رعایت کنند:

تجربیات:

بدست آوردن وضعیت کلی منطقه از لحاظ ضد انقلابی، انقلابی بی‌طرف و غیره.

شناسایی اکراد منطقه استحفاظی.

شناسایی اقلیتهای مذهبی.

شناسایی افرادی که اسلحه مجـاز یـا غیـر مجـاز دارنـد (کمـری، شکاری، رگباری و غیره).

۲۱- در کتاب «خاطرات حجت الاسلام حسنی امام جمعه ارومیه» نوشته آقای عبدالرحیم اباذری، در ص ۲۵۸ موضوع با عنوان « ترور نافرجام در نماز جمعه» مفصل توضیح داده شده است. این قضیه در تاریخ ۶۱/۵/۲۲ روی داد.

۲۲- علی خلیلی

(۱)

«تجربیات»

بدست آوردن وضعیت کلی منطقه از لحاظ ضدانقلابی - انقلابی - بیطرف وغیره

شناسایی اکراد منطقه استحفاظی

شناسایی اقلیتهای مذهبی

شناسایی افرادی که اسلحه مجاز یا غیرمجاز دارند ژ کمری - شکاری - رگباری وغیره

شناسایی خانه های مشکوک

شناسایی افراد گروهی

بدست آوردن شایعات

شناسایی اماکن نظامی واقتصادی

بدست آوردن لیست توابین

بدست آوردن لیست افراد ارتش هواداران وغیره

پیداکردن منابع در منطقه استحفاظی

شناسایی کلیه کارگران وکارمندان حزب اللهی و دادن آدرسهای دقیق آنها

شناسایی کلیه اجاره نشینان در منطقه استحفاظی

افرادی که به هرعنوانی فراری هستند شناسایی شود

شناسایی افراد زندانی وخانواده آنها به جهت کنترل منطقه درمواقع ضروری

لیست اسامی که درخارج از کشورند

گذاشتن مسئول حفاظت در پایگاه برای کنترل افراد پایگاه

درارتباط با تبلیغات ا.ط پایگاهها تابعه زیرنظر نوامی

گذاشتن مسئولین ا.ط پایگاهها ونامه بعنوان مسئول شب

شناسایی خانه‌های مشکوک.

شناسایی افراد گروهی [گروهکی].

بدست آوردن شایعات.

شناسایی اماکن نظامی و اقتصادی.

بدست آوردن لیست توّابین.

بدست آوردن لیست اخراجیان ارتش و ادارات و غیره.

پیدا کردن منابع در منطقه استحفاظی.

شناسایی کلیه کارگران و کارمندان حزب الهی و دادن آدرس‌های دقیق آنها.

شناسایی کلیه اجاره نشین‌ها در منطقه استحفاظی.

افرادی که به هر عنوانی فراری هستند شناسایی شوند.

شناسایی افراد زندانی و خانواده آنها به جهت کنترل منطقه در مواقع ضروری.

لیست اسامی [افرادی] که در خارج از کشورند.

گذاشتن مسئول حفاظت در پایگاه برای کنترل افراد پایگاه در رابطه با تبلیغات ا.ط پایگاه‌های تابعه زیر نظر نواحی.

گذاشتن مسئولیت ا.ط پایگاه‌ها در ناحیه به عنوان مسئول شب

شناسایی بهائیها با آدرس و کروکی.

برای منابع رابطین اسم مستعار یا رمز گذاشته شود.

تشکیل پرونده برای رابطین(وضعیت منبع از لحاظ مادی و غیره)

تهیه گزارش خبری روزانه و ارائه به بسیج ا.ط هر هفته این مسئله مطرح شود و جدی برخورد گردد.

جمع آوری کلیه اعلامیه‌ها و نشریات گروهکهای غیر اسلامی بطور آشکار.

جمع آوری نیروهای ویژه در رابطه با نواحی.

جمع آوری نیروهایی که به عنوان نیروی کمکی در مواقع ضروری استفاده می گردد.

معرفی کردن ۳ نفر از برادران پُر شور حزب الهی در حدی که سال سوم و چهارم دبیرستان را می گذرانند.

انجام گشت جمع از اخبار شهری در مواقع مهم (ترور، جلسات و غیره).

مواردی که در بسیج محلات باید جمع آوری گردد:

۱)شعار نویسی (موافق یا مخالف، ظاهر یا مخفی، محل شعار، موضوع شعار، عامل یا عاملین)

۲)تحصن و اعتصاب سیاسی یا غیر سیاسی(علت، محل، مدت، شروع و پایان، عامل یا عاملین، موافق یا مخالف، هدف تحصن، نتیجه، سابقه، چگونگی پایان)

۳)تظاهرات و راهپیمایی (موافق یا مخالف، علت سیاسی و غیر سیاسی، نقطه شروع و پایان، ساعت،آرام و ناآرام، هدف تظاهرات، عامل یا عاملین، نتیجه تظاهرات، چگونگی خاتمه)

۴)پخش اعلامیه (موافق یا مخالف،گسترده یا کم، موضوع اعلامیه، وابستگی گروهی، چگونگی پخش عامل یا عاملین، عکس‌العمل مردم، در صورت وجود اعلامیه در دست و ضمیمه گزارش)

۵)ترور (شخص ترور شده، مسئولیت ایشان، موفق یا ناموفق، محل ترور، ساعت ترور، چگونگی، عامل یا عاملین، علت، سابقه ترور، فرار یا دستگیری عاملین)

۶)تهدید (نام، تلفن، پیغام، شخص تهدیدشده، علت، ساعت، محتوای بازگویی تهدید، عامل یا عاملین تهدیدکننده در صورت شناسایی)

۷)انفجار (علت، محل، ساعت، میزان خسارت، تلفات جانی، وسیله انفجار، عامل یا عاملین)

(۲)

بسمه تعالی

مواردی که در سطح محلات، باید جمع‌آوری گردد

۱- شعارنویسی: موافق یا مخالف - ظاهر یا مخفی - محل شعار - موضوع شعار - عامل یا عاملین

۲- تحصن و اعتصاب: سیاسی یا غیرسیاسی - علت - محل - مدت - شروع و پایان - عامل یا عاملین
موافق یا مخالف - هدف تحصن - نتیجه - سابقه - چگونگی پایان

۳- تظاهرات و راهپیمایی: موافق یا مخالف - علت - سیاسی یا غیرسیاسی - نقطه شروع و پایان - ساعت -
آرام یا ناآرام - هدف تظاهرات - عامل یا عاملین - نتیجه تظاهرات - چگونگی خاتمه

۴- پخش اعلامیه: موافق یا مخالف - گسترده یا کم - موضوع اعلامیه - وابستگی گروهی - چگونگی پخش
عامل یا عاملین - عکس‌العمل مردم - در صورت وجود اعلامیه در دست ضمیمه گزارش

۵- ترور: شخص ترور شده - مسئولیت ایشان - موفق یا ناموفق - محل ترور - ساعت ترور - چگونگی
عامل یا عاملین ~~[illegible]~~ علت - سابقه ترور - فرار یا دستگیری عاملین

۶- تهدید: نامه - تلفن - پیغام - شخص تهدید شده - علت - ساعت - محتوای بازگوی تهدید - عامل یا
عاملین تهدید شده در صورت شناسایی

۷- انفجار: علت - محل - ساعت - میزان خسارت - تلفات جانی - وسیله انفجار - عامل یا عاملین

۸- آتش‌سوزی: محل - ساعت - علت - میزان خسارت - عامل یا عاملین

۹- تخریب: محل تخریب شده - علت - ساعت - میزان خسارات عامل یا عاملین

۸)آتش سوزی (محل، ساعت، علت، میزان خسارت، عامل یا عاملین)

۹)تخریب (محل تخریب شده، علت، ساعت، میزان خسارت عامل یا عاملین)

۱۰)سرقت (هرگونه سرقت و اخاذی که در سطح شهر اتفاق می‌افتد، مواردی که جنبه سیاسی داشته باشد)

۱۱)قتل و زد و خورد (هرگونه زد و خوردی که بین افراد انجام می‌گیرد و منجر به زخمی شدن یا قتل می‌شود،علت(مواردی که به نحوی جنبه سیاسی داشته باشد)

۱۲)فعالیت گروهکها (هرگونه فعالیت‌های گروهک‌های مخالف جمهوری اسلامی که در سطح شهر انجام می‌پذیرد با ذکر چگونگی آن جمع آوری گردد)

۱۳)سخنرانی (سخنران، علت، محل، ساعت، خلاصه ای از سخنرانی، میزان شرکت مردم، بازتاب سخرانی)

۱۴)تیر اندازی (هرگونه تیراندازی به هر عنوانی که در سطح شهر انجام می گیرد. علت، سیاسی یا غیر سیاسی، نتیجه تیراندازی)

۱۵)کشف خانه تیمی (محل ، تعداد نفرات در خانه تیمی، وابستگی گروهی، نوع فعالیت، مواقع رفت و آمد)

۱۶)شایعات (علیه جمهوری اسلامی ، امام، مسئولین کشور، جنگ، درصدد پخش اعلامیه، عکس العمل مردم در رابطه با شایعات، عامل یا عاملین)

۱۷)تبلیغات (میزان تبلیغات اسلامی، غیر اسلامی در سطح شهر)

۱۸)نارضایتی‌ها (از چه چیزها، کارها مردم ناراضی هستند، علت و اثرات آن، پیشنهادات برای رفع نارضایتی ها و ...)

۱۹)اثرات (اثرتبلیغات، شایعات،کمبودها و...)

انتقال و نوشتن این تجربیات برای نیروهایی که تا همین چند روز پیش در مدرسه و محله یک آدم ساده‌ای بودند توانست از آنها نیروهایی بسازد که تبدیل به کادر پایگاه‌ها و نواحی مقاومت شوند. کریمبه این مطالب بسنده ننموده و شرح وظایفی را نیز برای نیروهای اطلاعات پایگاه‌ها تهیه می نماید که شاید اولین شرح وظایف در نوع خود برای این کارها به شمار آید:

شرح وظایف مسئول ا.ط ناحیه[۲۳]

- انتخاب مسئول ا.ط به هر پایگاه . انتخاب معاون توسط ا.ط پایگاه با مشورت ناحیه ا.ط
- تغذیه نفرات ا.ط پایگاه‌ها از لحاظ خطوط سیاسی

۲۳- در آن زمان در سطح شهر ۴ ناحیه بسیج بود که پایگاه‌های مقاومت زیر نظر آن نواحی بودند که محل استقرار این نواحی نیز عبارت بود از: ناحیه یک، مسجد حاج عبداله . ناحیه دو، مسجد طالقانی. ناحیه سه، مسجد لطفعلی خان. ناحیه چهار، مسجد فاطمیه

بسمه تعالی

شرح وظایف مسئول ا.ط ناحیه

- انتخاب مسئول ا.ط به هر پایگاه و انتخاب معاون توسط ا.ط پایگاه با مشورت ناحیه ا.ط
- تعریف نفرات ا.ط پایگاه‌ها از لحاظ خطوط سیاسی
- اخذ گزارش به صورت کتبی از تمام جریانات استحفاظی هر پایگاه از مسئول ا.ط پایگاه
- کسب منبع در منطقه استحفاظی توسط مسئولین ا.ط پایگاه‌ها با شیوه جذب منبع که از طرف مسئول ناحیه به افراد داده شود.
- تهیه کروکی از تمامی منطقه ناحیه از طرف پایگاه‌ها با مشخص نمودن نقاط آلوده
- تشکیل جلسه ناحیه با پایگاه‌ها با مدت معین (۱۵ روز)
- تهیه لیست افراد ضد انقلاب منطقه استحفاظی هر پایگاه (گروهی و اکراد و غیره)
- تهیه لیست منابع منطقه

حضرت علی می‌فرماید
هنگامی که عقل کامل شد سخن کوتاه می‌شود
قلبهای مومنین مخزن رازهاست

۱- هر خبری را همه‌جا و برای همه‌کس نگوئید - اولین خطر برای هر فرد ا.ط پرگوئیست پرحرفی اساس افشای اسرار است - هیچگاه سعی نکنید از همه بیشتر صحبت کنید و اطلاعات بدهید - اگر لازم شد خبری را برای کسی بازگو شود به اندازه کفایت بیان شود نه بیشتر. به ظاهر افراد اعتماد نکنید و اطلاعات خود را در هر زمینه فاش نسازید - هرگز در مورد مسائل و مشکلات کارهای خود (ا.ط) خویش با هیچ کس بجز مسئول مربوطه مطرح نکنید - در مجالس دعا و مراسم مختلف در میان مردم حزب‌اللهی و انقلابی اطلاعات خودتان را مطرح نکنید هر کسی را دوست و هر دستی را دست دوست نپندارید - در محلهای عمومی از بلند صحبت کردن با همکاران و دوستان راجع به مسائل کاری خودداری کنید. از گذاشتن اسناد و اوراق مربوط به کار در جاهای غیر امن خودداری کنید.

والسلام

- اخذ گزارش به صورت کتبی از تمام جریانات استحفاظی هر پایگاه از مسئول ا.ط پایگاه

- کسب منبع در منطقه استحفاظی توسط مسئولین ا.ط پایگاه‌ها با شیوه جذب منبع که از طرف مسئول ناحیه به افراد داده می‌شود.

- تهیه کروکی از تمامی منطقه ناحیه از طرف پایگاه‌ها با مشخص نمودن نقاط آلوده

- تشکیل جلسه ناحیه با پایگاه‌ها با مدت معین(۱۵ روز)

- تهیه لیست افراد ضد انقلاب منطقه استحفاظی هر پایگاه (گروهکی، اکراد و غیره)

- تهیه لیست منابع منطقه

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که عقل کامل شد سخن کوتاه می‌شود.[۲۴]

- قلبهای مؤمنین مخزن رازهاست.

- هر خبری را همه جا و برای هر همه کس نگوئید.

- اولین خطر برای هر فرد ا.ط پُر گوئیست.

- پُر حرفی اساس افشای اسرار است.

۲۴- اذا تم العقل نقص الکلام(نهج البلاغه حکمت شماره ۶۸)

- هیچ گاه سعی نکنید از همه بیشتر صحبت کنید و اطلاعات بدهید، اگر لازم شد خبری برای کسی بازگو شود به اندازه کفایت بیان شود نه بیشتر.

- به ظاهر افراد اعتماد نکنید و اطلاعات خود را در هر زمینه فاش نسازید.

- هرگز در مورد مسائل و مشکلات کارهای خود(ا.ط) با هیچکس غیر مسئول مربوطه مطرح نکنید.

- در مجالس دعا و مراسم مختلف درمیان مردم حزب الهی و انقلابی، اطلاعات خودتان را مطرح نکنید.

- هرکس را دوست و هر دستی را دست دوست نفشارید.

- در محل‌های عمومی از بلند صحبت کردن با همکاران و دوستان راجع به مسائل کاری خودداری کنید.

- از گذاشتن اسناد و اوراق مربوط به کار در جاهای غیر امن خودداری فرمائید. والسلام

به دنبال این مطالب، شرح وظایفی را نیز برای مسئولین ا.ط پایگاه تنظیم می‌نماید:

شرح وظایف م.ا.ط.پ

کلیه افرادی که بنحوی با آنها سروکار دارید، مورد بررسی قرار داده و خط سیاسی و عقیدتی آنها را به دست آورید. این افراد شامل اقوام، همسایگان، همکاران، افراد عادی در کوچه و خیابان و جاهای دیگر.

سعی شود در کشف مطالب فوق نهایت دقت صورت گیرد. البته به صورتی که آنافراد متوجه کار شما نشوند.

تلاش شود کلیه مطالب که بدست می‌آورید، مستند و کامل یا بطور کلی پخته شده باشد.

برای کسب اطلاعت بیشتر راجه به افراد می‌توانید از اقوام آنها و یا همکاران و همسایگان شما نشود. یعنی پوششهای مناسبی برای این کارها لازم است.

اگر در یک مکان افرادی با هم ارتباط خاصی دارند سعی نمائید نوع ارتباط و مطالب مورد بحث آنها و مکانهایی که رفت و آمد می‌کنند را بدست آورید.

اطلاعاتی که می‌خواهید بدهید شامل موارد زیر باشد:

اسم کامل، مشخصات فردی، مشخصات ظاهری (قد، وزن، سن، رنگ مو و چشم، علامتهای ویژه و غیره) سابقه او شغل و محل کار، محل زندگی، شماره تلفنهای محل کار ومنزل، ساعتهای رفت و آمد و مکانهای آنها، وضعیت خانواده(غنی، فقیر) وهمسایگان و کسانی که با آنها رابطه دارند. خودروها و شماره و رنگ آنها و کلاً هر اطلاعاتی که بتواند در پی‌گیری گزارش کمک مؤثری کرده باشد.

بسمه تعالی

شرح وظایف م. ا. ط. پ

کلیه افرادی که بنحوی با آنها سروکار دارید، مورد بررسی قرار داده و خط سیاسی و عقیدتی آنها را بدست آورید. این افراد شامل اقوام، همسایگان، همکاران، افراد عادی در کوچه و خیابان و جاهای دیگر. سعی شود در کشف مطالب فوق نهایت دقت صورت گیرد. البته بصورتی که آن افراد متوجه کار شما نشوند. تلاش شود کلیه مطالبی که بدست می‌آورید مستند و کامل یا بطور کلی پخته شده باشند. برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به افرادی می‌توانید از اقوام آنها و یا همکاران و همسایگان آنها تحقیقات بیشتری بعمل آورید البته بشرطی که کسی متوجه کار شما و اهداف شما نشود (یعنی پوششهای مناسبی برای این کارها لازم است). اگر در یک مکان افرادی با هم ارتباط خاصی دارند سعی نمائید نوع ارتباط و مطالب مورد بحث آنها و مکانهایی که رفت آمد می‌کنند را بدست آورید.

اطلاعاتی که میخواهید بدهید باید شامل موارد زیر باشد.

- اسم کامل، مشخصات فردی، مشخصات ظاهری (قد - وزن - سن - رنگ مو و چشم علامتهای ویژه و غیره)، سابقه او شغل و محل کار، محل زندگی، شماره تلفنهای محل کار و منزل، ساعتهای رفت و آمد و مکانهای آنها و وضعیت خانواده (غنی - فقیر) و همسایگان، و کسانی که با آنها رابطه دارند، خودروها و شماره و رنگ آنها و کلاً هر اطلاعاتی که بتواند در پیگیری گزارش کمک موثری کرده باشد.

کریم از سال ۶۰ در سپاه نیز حضور داشت و با واحد اطلاعات و عملیات آنجا همکاری می‌کرد.

من از سال ۶۰ که وارد سپاه شدم، کریم را در آنجا می‌دیدم. من در واحد اطلاعات عملیات بودم که این واحد زیر نظر عملیات سپاه بود و مسئول ما هم «حمید نصر» بود. فرج‌اله اسماعیل‌زاده، محمد کاغذچی، هاشم مفتاحی، یوسف تقی‌زاده[۲۵]، عسگر محمدی، محمد خمسه‌لویی[۲۶] هم می‌آمدند آنجا.

یکی از کارهای کریم، در رابطه با خانه‌های تیمی بود. از جمله خانه‌ای در اسلام آباد بود که هنگام عملیات، خود کریم، در تصرف آنجا پیشرو بود.

بعد از رفتن کریم به جبهه، دیگر کمتر در ارومیه بود. در واقع برای مرخصی به ارومیه می‌آمد. وقتی هم می‌آمد کمتر در خانه بود. اکثراً در سپاه می‌آمد پیش بچه‌ها.[۲۷]

۲۵- مرحوم شده.

۲۶- شهید محمد خمسه‌لویی متولد ۱۳۴۱ در تاریخ ۶۱/۷/۲۰ در عملیات مسلم بن عقیل در سومار به شهادت رسید.

۲۷- یوسف حامدی

حضور در جبهه جنوب

هر چند کریم در عملیات‌های ریز و درشت شهری و منطقه‌ای در خدمت بسیج و سپاه بوده و کارهای خوبی را انجام داده بود و منطقه نیز درگیر ضدانقلاب بود، لکن به جهت علاقه وافری که کریم به حمید و مهدی باکری داشت و آنها نیز در جبهه جنوب بودند، کریم مهیای سفر به جنوب می شود.

در تاریخ ۶۱/۱/۱۷ من به همراه کریم طریقت، سیاوش موسی‌وند و فردی به نام جلیلی رفتیم به منطقه ۵ تبریز که آن شب آقا حمید باکری آمد پیش ما. کریم را می‌شناخت و شب با هم کمی صحبت کردیم.

محمد رئیسی مسئول محور بانسیران بود. محمدباقر پوررشید[۲۸] و حمید پادار[۲۹] هم آنجا بودند. عمران محمودزاده و سعید صفوی[۳۰] هم همانجا شهید شدند.

۲۸- شهید محمدباقر پوررشید متولد سال ۱۳۳۹در تاریخ ۶۰/۱۰/۱۰ در گیلانغرب به شهادت رسید.

۲۹- شهید حمید پادار متولد سال ۱۳۱۳در تاریخ ۶۰/۱۰/۱۶ در گیلانغرب به شهادت رسید.

کریم آدم پر ظرفیتی بود. و با هم در یک سنگر بودیم. ارتفاع سنگر یک متر و ۲۰ سانت بود. یک علاءالدین هم داشتیم. صبحها که برای نماز صبح بیدار می‌شدم، می گفتم ریاکار پاشو برای نماز! و با هم شوخی می‌کردیم. کریم از همان اول زمینه یک نیروی اطلاعاتی را داشت. یک‌بار که به منطقه می‌رفت همه چیزش را به خاطر می‌سپرد. زمینه‌هایی که قبلاً هم به واسطه حاج باقر(برادر بزرگ کریم) داشتند و آشنائی‌شان با مهدی و حمید باعث شد از همانجا جذب آنها شود.[۳۱]

آقای خلیلی در یادداشت‌های روزانه خود که به همراه کریم طریقت و دیگر دوستان ارومیه‌ای عازم جبهه شده بودند، مسیرها و تاریخ و ساعت را اینگونه نوشته است:

حدود ۱۷ روز پس از اتمام مأموریت از شهرستان اشنویه توفیق عزیمت به جبهه را پیدا نمودم و پس از اتمام مقدمات کار و تشکیل پرونده در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۱۷ به جبهه اعزام شدم.

در ساعت ۱۲:۳۰ مورخه ۶۱/۱/۱۷ به طرف تبریز حرکت و شب را در پادگان تبریز سپری و در تاریخ ۶۱/۱/۱۸ ساعت ۱۷ از پادگان تبریز واقع در خیابان حافظ به قصد باختران(کرمانشاه)

۳۰- شهید سعید صفوی آذری متولد سال ۱۳۴۳ در تاریخ ۶۱/۱/۱ در گیلانغرب به شهادت رسید.

۳۱- علی خلیلی

حرکت کردیم. شب را در سپاه زنجان مانده و صبح به طرف کرمانشاه ادامه مسیر دادیم.

حدود ساعت ۱۳:۳۰ به کرمانشاه رسیده و شب مورخه ۶۱/۱/۲۰ را در کرمانشاه مانده و صبح ساعت ۹:۳۰ به طرف اسلام آباد غرب حرکت و ساعت ۱۱ به آنجا رسیده و تا مورخه ۶۱/۱/۲۳ در اسلام آباد غرب بودیم.

در تاریخ ۶۱/۱/۲۳ از اسلام آباد غرب به گیلانغرب حرکت و در ساعت ۱۳:۳۰ به گیلانغرب رسیده و پس از صرف نهار در ستاد پشتیبانی به اردوگاه شهید هاشمی نژاد اعزام شدیم.(چهار کیلومتر نرسیده به گیلانغرب). حدود ۱۵ دقیقه بعد از اعزام به موقعیت شهید هاشمی نژاد با شلیک یک گلوله توپ دور برد به شهر گیلانغرب و اصابت آن به نزدیکی ستاد پشتیبانی تعداد ۵ نفر از بسیجیان شهرستان خمین به شهادت رسیدند. اصابت گلوله توپ به نزدیکی ستاد، همزمان بارسیدن نیرو، حکایت از وجود ستون پنجم و خائنین را داشت. در ساعت ۲۴:۳۰ از اردوگاه به طرف خط مقدم جبهه حرکت و در ساعت ۱:۳۰ مورخه ۶۱/۱/۲۴ به محل خط رسیدیم و در آنجا به دو گروه تقسیم و عده‌ای به بانسیران بزرگ و عده‌ای دیگر به بانسیران وسط تخصیص یافتند و من جزو آنهایی بودم که به بانسیران وسط که نسبت به بانسیران بزرگ، خط آرامی داشت تخصیص یافته بودم که شب را در آنجا سپری و صبح فردای آن روز با صحبت به بانسیران بزرگ آمده و در یک سنگر اجتماعی

ماندیم.(با آقای محمد رئیسی که مسئول خط بود صحبت کردم). در تاریخ ۶۱/۱/۲۷ به ما ابلاغ کردند به یک تپه واقع در بانسیران بزرگ بروید. ما به یک تپه اعزام، که در یک سنگر با آقای رسول و کریم(رسول خباز خدایی، کریم طریقت)می‌ماندیم که اندازه سنگر تقریباً ۲×۱٫۵و ارتفاع آن بیش از ۱٫۲۰ متر نبود.

... ما در محلی استقرار داشتیم که خودرو به آنجا تردد نمی‌نمود و مایحتاج و مهمات خود را با استفاده از قاطر تأمین می‌نمودیم. در مورخ ۶۱/۲/۹ من و ماشاء الله (محمدرضا اسماعیل کاشی) به ستاد پشتیبانی رفتیم که دو تا قاطر تحویل بگیریم.

در ساعت ۲۲:۳۰ مورخه ۶۱/۲/۱۰ آقای سیاوش موسی‌وند که یکی از همرزمان ما بود با اصابت ترکش خمپاره دشمن مجروح و به بیمارستان اعزام گردید. در مورخه ۶۱/۲/۱۵ حدود ساعت ۱۲ به پایگاه کربلا رفتیم و صبح در آنجا شنا کرده و در ساعت ۱۷:۳۰ از پایگاه کربلا به تنگه حاجیان رفته و در ساعت ۱۹:۳۰ به آنجا رسیده و شب را در یک سنگر اجتماعی صبح کردیم.

در مورخه ۶۱/۲/۱۷ آقای محمدرضا باوندپور و رسول فرخی به پیش ما آمدند و پس از سرکشی به ما در مورخه ۶۱/۲/۱۸ ساعت ۱۳:۳۰ از تنگه حاجیان به قصد دیدن برادران دیگر عازم جنوب شدند.

در مورخه ۶۱/۳/۳ با آقای رضا قاسمی و کریم طریقت نشسته بودم که رادیو خبر پیروزی رزمندگان اسلام را پخش و اعلام داشت که خونین شهر آزاد شد.

در مورخه ۶۱/۳/۲۵ آقای ناصر سلیمانی و محمد حسین داودی جهت دیدار با بنده به گیلانغرب آمده بودند.

بعد از ۵ الی ۶ روز استراحت در گیلانغرب مجدداً به خط مقدم برگشته که برادران سیاوش موسی‌وند، رسول جلیلی و کریم طریقت در خط اول، بنده و جعفر حسینی در اول تنگه در کنار سایر برادران ماندیم.

در مورخه ۶۱/۲/۳۱ وقتی از خواب بیدار شدیم خبر رسید که نیروهای عراقی از بعضی خطوط در گیلانغرب عقب نشینی کرده‌اند.

در مورخه ۶۱/۴/۱ بنده و کریم جهت آوردن غنیمت‌های جنگی به مقر قبلی عراقی‌ها اعزام و مهمات را سوار خودروها کرده، مجدداً به گیلانغرب برگشتیم.[۳۲]

طبق همین یادداشت‌ها پایان مأموریت این دوره ۶۱/۴/۲ اعلام شده که تاریخ ورود به ارومیه نیز ۶۱/۴/۴ ثبت شده است.

البته همین مطالب بطور خیلی خلاصه و به قول معروف به صورت تلگرافی در یک برگ یادداشت «هدیه پشتیبانی جهاد

۳۲- یادداشت‌های روزانه علی خلیلی

گیلانغرب» و همچنین تقویم جیبی کوچک، توسط خود کریم اینگونه به ثبت رسیده است (برخی از نکات افزون بر مطالب آقای خلیلی) :

...

عوض شدن از جبهه بانسیرانات به پایگاه کربلا ۶۱/۲/۱۴، سه شنبه

روز فوق از پایگاه به سوی جبهه تنگه حاجیان ۶۱/۲/۱۵ چهارشنبه

روز ۶۱/۲/۱۸ ما را به خط مقدم جایگاه نیروی هوایی بردند، شنبه

روز ۶۱/۲/۲۷ از سنگر نیروی هوایی ما را عوض کردند. ما را به خط مقدم جبهه(سنگرهای مخفی) در نزدیکی نیروهای مزدور عراق، دوشنبه

روز پنجشنبه ۶۱/۲/۳۰ تدارکات تپه و سنگرهای مخفی را به عهده گرفتم.

در روز آزادی شهر خون و شهادت، خرمشهر عزیز ما، در جبهه تنگه حاجیان جشن و به شادی پرداختیم، ۶۱/۳/۳ دوشنبه

...

این اولین تجربه حضور در مناطق جنوب برای کریم بود. این زمان مصادف بود با سال تحصیلی ۶۱-۶۰ که کریم در دبیرستان ابوذر سال اول دبیرستان بود.

بسمه تعالی

همه شما ارتش امام زمان (ع) هستید

جوانان بیشتر به جبهه‌ها بروند و نگذارند آن یکی جوانان خسته شوند «امام خمینی»

امام خمینی

بسمه رب الشهدا والصدیقین والصالحین

روز اعزام از اورمیه مورخه ۶۱/۱/۱۷ به مقصد تبریز سه‌شنبه (۱)

آغاز ماموریت بمدت دو ماه مورخه ۶۱/۱/۱۸ چهارشنبه (۲)

روز اعزام از پادگان اسلام‌آباد غرب به مقصد گیلانغرب مورخه ۶۱/۱/۲۳ دوشنبه (۳)

حرکت به سوی جبهه‌های پاسیرانات گیلانغرب (پاسیران وسط) در ساعت یک نصف شب ۶۱/۱/۲۳ (۴) دوشنبه

[illegible] شدن از پاسیران وسط به پاسیران بزرگ ۶۱/۱/۲۴ سه‌شنبه (۵)

" " " " بزرگ به تپه یک پاسیران بزرگ ۶۱/۱/۲۷ جمعه (۶)

روز جمعه زخمی شدن یکی از برادران اعزامی اورمیه در ساعت ۱۰ ½ شب بنام سیاوش سوسن‌آوند (۷) ۶۱/۱/۱[illegible] جمعه

[illegible] شدن از جبهه پاسیرانات به پایگاه کربلا ۶۱/۲/۱۴ سه‌شنبه (۸)

روز حرکت از پایگاه به سوی جبهه تنگه حاجیان ۶۱/۲/۱۵ چهارشنبه (۹)

دیدار برادران (محمد پاوندی پور و رسول) از برادران اعزامی اورمیه ۶۱/۲/۱۷ جمعه (۱۰)

برگشتن برادران (محمد پاوندی پور و رسول) از نزد برادران اورمیه ۶۱/۲/۱۸ شنبه (۱۱)

روز حرکت ۶۱/۲/۱۱ ما را به خط مقدم پایگاه نیروی هوایی بردند شنبه (۱۲)

روز حرکت ۶۱/۲/۲۷ از سنگر نیروی هوایی ما را عوض کردند ما را به خط مقدم جبهه (سنگرهای مخفی) از دید نیروهای مزدور عراق دوشنبه (۱۳)

در روز پنج‌شنبه ۶۱/۲/۳۰ تدارکات تپه و سنگرهای مخفی را به عهده گرفتم (۱۴)

در روز آزادی شهر خرمشهر و شهادت فرستهای عزیز ما در جبهه تنگه حاجیان جشن و بشادی پرداختیم ۶۱/۳/۳ دوشنبه (۱۵)

اعزام به پشت جبهه (مرخصی گیلانغرب) بمدت ۵ روز ۶۱/۳/۱۹ چهارشنبه (۱۶)

روز برگشت به جبهه ۶۱/۳/۲۴ دوشنبه (۱۷)

هدیه پشتیبانی جهاد گیلانغرب

ما با کریم طریقت در یک مدرسه بودیم. دبیرستان ابوذر همان یک سال بود، بعد به جای دیگر منتقل شد. کریم اوایل سال به مدرسه می‌آمد لکن بعد از دو سه ماه دیگر در مدرسه پیدایش نشد[۳۳].

مادر کریم با اشاره به سخت گیری مذهبی در خانواده و اینکه پدر شوهرش می‌گفت هرکس نماز نخواند به او غذا نده، می‌گوید کریم از هفت سالگی نماز می‌خواند و بعد اشاره به وضع درس و مشق کریم می‌کند و ادامه می‌دهد:

کریم خیلی خوب درس می‌خواند اما بعد از انقلاب دیگر درس نمی‌خواند یک بار رفتم مدرسه دیدم کریم در حیاط مدرسه توپ بازی می‌کند. مدیر صدایش زد و به من گفت کریم ۵ روز است مدرسه نمی‌آید. کریم بعد از این جریان چند روزی رفت مدرسه و بعد دیگر نرفت. می‌رفت پادگان کنار دریا و آموزش نظامی می‌دید. بعد هم آمد و گفت اگر شما اجازه بدهید یا ندهید من به جبهه می‌روم[۳۴].

۳۳- محمدرضا پورولی، از دوستان کریم طریقت

۳۴- این مصاحبه قبل از فوت مادر کریم با ایشان انجام شده بود. مادر کریم طریقت در سال ۸۷ رحلت نمودند.

کریم پس از مدتی در تاریخ ۶۱/۱۰/۵ دوباره عازم جنوب شده و وارد لشکر ۳۱ عاشورا می‌شود و در واحد اطلاعات عملیات مشغول انجام وظیفه می‌شود و تا تاریخ ۶۲/۱/۳۰ آنجا می‌ماند.

این ایام مصادف بود با آماده شدن برای عملیات والفجر مقدماتی لذا در شناسایی‌های منطقه رملی فکه جنوبی تلاش فراوان نمود. منطقه رملی غرب ارتفاعات میشداغ – حدفاصل فکه تا چزابه – برای انجام عملیات والفجر مقدماتی در نظر گرفته شده بود. این منطقه عملیاتی از شمال به میشداغ و برقازه از جنوب به هورالهویزه از شرق به چزابه و شهر بستان و از غرب به شهر العماره عراق و رودخانه دجله منتهی می‌شد. در این عملیات که در ساعت ۲۱:۳۰ روز ۱۳۶۱/۱۱/۱۷ با رمز مبارک یاالله، یاالله، یاالله آغاز شد، لشکر ۳۱ عاشورا با استعداد ۱۳ گردان حضور داشت. هر چند در این عملیات توفیق چندانی نصیب نشد و عملیات، به اهداف اصلی خود نرسید و حتی در آستانه این عملیات غلامحسین افشردی معروف به حسن باقری فرمانده اطلاعات و عملیات قرارگاه خاتم الانبیاء و فرمانده نیروی زمینی سپاه و چند تن دیگر از جمله مجید بقایی فرمانده قرارگاه کربلا در حین شناسایی به شهادت رسیدند.

کریم در صفحه ۲۴ اسفند تقویم سال ۶۱ خود نوشته است :



شماره ۱-۴۷۱۹
تاریخ ۶۲/۱/۲۸
پیوست ———

به : امور پاسداران اورمیه (کارگزینی)
از : [illegible] (کارگزینی)

موضوع : پایان ماموریت

سلام علیکم

احتراماً بدینوسیله معروض میدارد برادر بسیجی کریم طریقت جمعی ا.ط.
فرزند علی از تاریخ ۶۱/۱۰/۱۵ لغایت ۶۲/۱/۳۰ بمدت ——— بخدمت اشتغال
داشته اند ضمناً نامبرده مدت ——— روز غیبت و ——— روز مرخصی داشته
و مبلغ ——— [illegible] دریافت کرده اند مراتب جهت اطلاع و اقدامات لازم
اعلام میگردد (ضمناً برادر نامبرده از مرخصی استفاده نکرده است) [illegible]

توضیحات
[illegible]



در تاریخ فوق برادر بابا ساعی[۳۵] مجروح شد. روبروی پل «یا زینب» چم هندی مشرف به منطقه.

و بعد دل نوشته‌ای در آن صفحه نوشته است:

ما باید فدای اسلام شویم و اگر با فدا شدن ما اسلام جاودانه خواهد ماند، بگذار ما همگی ریزه ریزه، قطعه قطعه با زجرهای جانکاه چشم از دنیا فرو بریم. ظلم‌ها را دیگر نبینیم. حق کشی‌ها را دیگر نبینیم. چون که ما مسلمانیم؛ باید در راه حق جان ببازیم.

بعد از اتمام عملیات والفجر مقدماتی، کریم به شناسایی منطقه جدید ارتفاعات «حمرین» می‌رود. در حمرین و محدوده لشکر ۳۱

۳۵- شهید بابا ساعی متولد سال ۱۳۳۳ در قریه محمود آباد در اطراف شهرستان ارومیه است. وی در قبل از انقلاب از نیروهای انقلابی بوده و چندین بار توسط نیروهای امنیتی دستگیر می‌شود. بعد از انقلاب به کسوت پاسداری در آمده و با آغازین روزهای جنگ در منطقه و جبهه‌های جنوب حاضر می‌شود. وی یکی از نیروهای مورد اطمینان آقا مهدی باکری بود. «آقا بابا» در آخرین مسؤولیت خود بعد از اینکه شهید حمید باکری به جانشینی لشکر عاشورا نائل شد مسؤول محور می‌شود و سرانجام جانشینی تیپ و بعد فرمانده تیپ حضرت ابوالفضل (س) می‌گردد. راننده وی نقل می‌کند در ساعت ۴:۳۰ بعدازظهر روز ۶۱/۱۲/۲۴ روز سه شنبه بود که از خط بر می‌گشتیم که سربازی را در راه دیدیم به دستور «آقا بابا» ایشان را به قصد رساندن به مقرش سوار کردیم. گلوله توپی در کنار ماشین به زمین می‌خورد و منفجر می‌شود. هیچ آسیبی به ماشین و دیگران نمی‌رسد. تنها ترکش کوچکی به پشت گردن «آقا بابا» اصابت می‌کند. ایشان را به بیمارستان اهواز منتقل می‌کنند اما در آن جا به شهادت می‌رسد.(غفاری، حسین، ***علمدار***(بر اساس زندگی شهید بابا ساعی)، ارومیه : تکوین ، ۱۳۸۴.)

۱۵ مارس	۲۹ جمادی‌الاول	۲۴ اسفند	سه شنبه
اذان مغرب ۶/۲۰		اذان ظهر ۱۲/۱۲	اذان صبح ۴/۴۴

۱ــ برگزاری انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی ۱۳۵۸
۲ــ تصویب ملی شدن نفت ۱۳۲۹

سه موضوع مهم درباره مشورت

۱ــ اهمیت مشورت در اسلامــ در قران دو آیه در مورد مشورت و اهمیت آن آمده است اول در سوره آل عمران آیه ۱۵۹ خطاب به پیامبر (ص) میفرماید **و شاورهم فی‌الامر** ای پیامبر با مسلمانان در امور، مشورت کن دوم در سوره شوری آیه ۳۸ ــ "**وامرهم شوری بینهم**" ضمنا باید توجه داشت که در قران یک سوره بنام "شــوری" است

احادیث دراین باره بسیار است ازجمله پیامبر فرمود (**اذا کان امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم ولم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها**)

تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه ۱۵۹ آل عمران

۲ــ با چه اشخاصی باید مشورت کرد؟

علی (ع) در فرمان مالک اشتر می‌فرماید **لاتدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل ویعدک الفقر ــ ولاجبانا یضعفک عن امور ــ ولاحریصا یزین لکالشره بالجور** " (ستمگری را در نظر تو جلوه می‌دهد)

۳ــ وظیفه افرادی که مورد مشورت‌قرار میگیرند

"**وحق المستشیر ان علمت له راءیا اشرعلیه وان لم تعلم ارشدته الی من‌یعلم**

وحق المشیر علیک ان لاتتهمه فیما لایوافقک

یادداشت

بسم الله الرحمن الرحیم

ما باید فدای اسلام بشویم واگر فدا شدیم ما اسلام [illegible]
دیگر ما هم [illegible] ریزه ریزه قطعه قطعه [illegible]
[illegible]
چونکه ما مسلمانیم باید در راه حق جان بدهیم :

قال الصادق (ع) استشر العاقل الودع فانه لایامر الا بخیر وایاک والخلاف فان خلاف الورع العاقل . مفسده فی الدین والدنیا " سفینه شور"

[illegible]

عاشـورا سـه دیـدگاه دیـده‌بـانی وجـود داشـت. اولـین دیـدگاه مقابـل ارتفاعات ۹۶۵، دومین دیدگاه مقابل ارتفاع ۱۴۵ و سومی مقابل ارتفاع ۱۴۳ بود. کریم آخرین تحرکات دشـمن و سـنگربندی آنهـا را ثبـت و گزارش می‌نمود.

کریم آدم خشک و عبوسی نبود. زود با آدم انـس مـی‌گرفـت و بگـو بخنـدها و شـیطنت‌هـایش نمکـین بـود و او را دوسـت داشـتنی‌تـر می‌کرد.

از شیطنت‌های کریم در جبهه قبل از عملیات والفجر مقدماتی این بود که ما یک تدارکاتچی داشتیم که مرد مسن و چاقی بود. کریم هر بار که می‌رفت تدارکات، می‌گفت آقا رحیم گفته که چند تا کنسرو بدهید. منظورش من بودم که من گفته‌ام که کنسرو بدهید. ایشان هم به احترام من مواد لازم را می‌داد. چندین بار که کریم از این شگرد برای دریافت کمپوت و کنسرو استفاده کرده بود، یک نفر رفته و ماجرا را لو داده بود. یک وقت دیدیم تدارکاتچی ما دست کریم را گرفته و کشان کشان به پیش ما می‌آورد. حسابی هم گله گذاری کرد و رفت.[۳۶]

آشنایی من با آقا کریم از والفجر مقدماتی بود. آن وقت حمید آقا باکری فرمانده تیپ مستقل حضرت ابوالفضل بود. یک سری نیروهای اطلاعاتی بود که مال این تیپ بودند یکی سری هم

۳۶- رحیم قره جه داغی، از دوستان شهید

نیروهای لشکر بودند که آقای مسعود شجاعی‌فر مسئولشان بود. من هم مسئول اطلاعت تیپ ۹ بودم و هم معاون اطلاعات لشکر.

من کریم را همراه با نیروهای ارومیه در همان تیپ دیدم. خیلی پر جنب و جوش و در عین حال محجوب بود. از بچه‌های ارومیه «حسن منتظر خراسان» مسئول ستاد اطلاعات عملیات لشکر بود. من کریم را آوردم تیپ. همکاری ما در والفجر یک بیشتر شد و آقا کریم را مسئول کالک نقشه قرار دادیم. بخاطر مشکلاتی که در والفجر مقدماتی پیش آمد و اطلاعات لو رفت، برای همین در والفجر یک حفاظت زیادتری داشتیم. بچه‌های اطلاعات عملیات اولین نفراتی بودند که می‌رفتند و منطقه را شناسایی می‌کردند. برای همین تنها یک نفر را رابط با عقبه کردیم و آن هم کریم بود. در طول یک ماهی که آنجا مستقر شدیم بدن بچه‌ها «کک» انداخته بود. از بس که حمام نرفته بودند. شرایط سختی بود.

خط در اختیار لشکر ۲۱ حمزه ارتش بود و در پوشش آنها می‌رفتیم خط. همان زمان هم ابتکار آمبولانس را بکار بردیم که بچه‌ها با آمبولانس می‌رفتند خط تا پوششی هم باشد برای دشمن که فکر کنند این رفت و آمدها بخاطر مجروح است. در این رفت و آمدها بالاجبار لباس ارتشی می‌پوشیدیم و درجه هم می‌زدیم. خیلی از درجه‌های ارتشی سر در نمی‌آوردیم. کریم لباسی که پوشیده بود دو تا درجه انداخته بود روی دوشش و اتیکت‌هایی که روی گوشه یقه بود و نشان می‌داد که این مال توپخانه است یا رزمی است یا

بهداری، آنها را برعکس زده بود. یکبار در این رفت و آمدها دژبانی به کریم گیر داده بود که مال کدام یگانی؟ کریم گفته بود لشکر ۲۱ حمزه. دژبان بخاطر حساسیت منطقه سؤال پیچش کرده بود و کریم نتوانسته بود جواب دهد و کریم را بازداشت کرده بودند. کریم چیزی به آنها نگفته بود. ۳ روز از این موضوع می‌گذشت که من به آقا مهدی باکری گفتم آقا مهدی ۳ روز است که کریم نیست. آقا مهدی تیز بود. گفت یا کریم درجه‌اش را اشتباهی زده یا دژبان بهش گیر داده، برید از دژبانی لشکر ۲۱ حمزه پرس و جو بکنید. که رفتیم و کریم را آنجا پیدا کردیم.

یک کانکسی را کنار چادرها گذاشته بودیم که محل زدن کالک‌ها بود. گردانها و نیروها می‌آمدند آنجا و توجیه می‌شدند. ناهار هم که می‌خوردند و می‌رفتند. کریم تمام ظرفها را می‌برد و می‌شست. یک‌بار هم صیاد شیرازی آمد و ظهر به امامت ایشان نماز خواندیم. تیپ ۵۵ هوابرد آمده بود بجای لشکر ۲۱ حمزه و ما با آنها به صورت ادغامی کار می‌کردیم. باز کریم تمام ظرف‌ها را برده و شسته بود. خیلی آدم محجوبی بود. یکبار که نیروهای زیادی آمده بودند باز کریم ظرف ها را شست و گفت بابا خسته شدیم، می‌آیند و می‌روند و کارهایشان را انجام نمی‌دهند. گفتم کریم، مهمان حبیب خداست. کریم گفت درست است مهمان حبیب خداست اما خارج از سنگر، نه داخل سنگر! این هم از طنز گویی‌های کریم بود.

کریم نام کانکس را گذاشته بود اتاق کار. یک سرهنگ بازنشسته ارتش را هم که اهل ارومیه بود، آقا مهدی آورده بود و به ما نقشه‌خوانی و عکس هوایی می‌گفت. کریم برای این که کسی وارد کانکس نشود نوشته بود اینجا اتاق کار است لطفاً مزاحم نشوید. یکبار آمدیم توی کانتینر دیدیم یک نفر دراز به دراز آنجا خوابیده و پتوی سربازی را هم کشیده روی سرش. فروردین ماه بود. کریم بلند بلند شروع کرد به نق زدن که مگه اینجا ننوشتیم محل کار است برای چی اینجا خوابیدید. یک مرتبه آن آقا پتو را از سرش کشید و دیدیم حمید آقاست. گفت: «کریم، یاتماخدا بیرجوره ایشلمخدی دا» خواب هم نوعی کار است. کریم حالا داشت حرف‌هایش را توجیه می‌کرد که منظورم شما نبودید. آن عکسی هم که جلوی چادر سه نفری انداخته‌ایم و حمید آقا دارد نخود و کشمش می‌خورد بعد از این ماجرا بود[۳۷].

کریم ارادت ویژه‌ای به حمید آقا داشت. و از اینکه بعد از قضایای سپاه ارومیه حمید از سپاه استعفا داده و به جبهه آمده بود دلگیر بود. خوشحالی کریم بعد از اینکه حمید دوباره پاسدار شده بود وصف ناپذیر بود.

۳۷- مصطفی مولوی، از دوستان و همرزمان شهید کریم طریقت. مولوی از رزمندگان بنام آذربایجان شرقی می‌باشد و با مسئولیت های متعدد از فرماندهی اطلاعات عملیات و تیپ و جانشین لشکر ۳۱ عاشورا در کنار شهیدان مهدی و حمید باکری بود.

یکبار من در قرارگاه نشسته بودم که کریم طریقت آمد قرارگاه و جویای حال هم شدیم. بیرون قرارگاه حمید با یک نفر در حال گفتگوی جدی بودند. کریم رو کرد به من و گفت آن شخصی که با حمید باکری صحبت می‌کند کیست؟ گفتم آقای حمید چیت‌چیان هستند. الآن سه ساعت است که دارند با هم حرف می‌زنند. بعد از مدتی که حرفهایشان تمام شد و آنها رفتند. حمید آمد و من به شوخی گفتم تقسیماتتان به پایان رسید؟ چیزی هم به شما رسید؟ حمید گفت آقای چیت‌چیان از سوی آقا محسن رضایی آمده بود و می‌گفت که آقا محسن حکم داده و گفته شما باید لباس فرم سپاه بپوشید. حمید تا آن موقع هنوز بسیجی بود. گفتم چطور شد شما پذیرفتید؟ گفت مرا قانع کردند که لباس فرم بپوشم. کریم بسیار از این موضوع خوشحال شد. و به هرکس می‌رسید این خبر را با آب و تاب بیان می‌کرد.[۳۸]

با این همه که بعد از شناسایی‌ها در روز موعود یعنی شب عملیات همین نیروها به عنوان راهنما نیروها را تا خط می‌رساندند و بعد دیگر وظیفه‌ای نداشتند، اما کریم گاه دور از چشم فرماندهان

۳۸- رحیم قره‌جه داغی

نمی‌توانست با آن صدای درگیری و شکستن خطوط در گوشه‌ای بنشیند. لذا با فرماندهان گردان راهی عملیات می‌شد.

جنگ ما را با همدیگر آشنا کرده بود. کریم با اینکه نوجوان بود اما رفتارش از نوجوانی بالاتر بود و زود با آدم رفیق می‌شد.

در عملیات والفجر مقدماتی من معاون صمد شفیعی بودم. فرمانده تیپ ما هم ناصر امینی بود. بعد از اینکه صمد شفیعی قهر کرد و رفت، من شدم مسئول اطلاعات و عملیات تیپ. من که زخمی شدم آمدم دیدم تغییراتی بوجود آمده و آقای شجاعی‌فر که فرمانده اطلاعات عملیات لشکر بود عوض شده بود و مصطفی مولوی بجایش آمده. بخاطر مجروحیتم نمی‌توانستم به شناسایی‌ها بروم. امروزی‌ها می‌گویند مشاور ولی آن زمان ما می‌گفتیم کمک سرنیزه! بچه‌ها که می‌رفتند شناسایی و مطالب را می‌آوردند؛ من در تحلیل اطلاعات کمک می‌کردم. آن زمان بود که کریم را شناختم.

ما موقعیت والفجر یک[۳۹] را قبل از مقدماتی کار کرده بودیم. اما به دلایلی مانده بود. در آن موقعیت با ارتش درگیری داشتیم. شهید همت گفته بود آن موقعیت بماند و ما هم آمده بودیم برای والفجر مقدماتی. شب عملیات والفجر یک، کریم طریقت پیک ما شد. رحیم میرزاپور و فرشباف هم با او بود. این سه نفر پیک بودند.

۳۹- عملیات والفجر یک در منطقه شمال غربی فکه تا بلندی‌های «حمرین» در ساعت ۲۲:۱۰ دقیقه ۲۰ فروردین ماه ۱۳۶۲ با رمز « یا الله، یا الله، یا الله» انجام شد.

قرار بود گردانهای عملیاتی صفر حبشی[۴۰]، صادق آذری و یک گردان دیگر را هدایت کنیم. کریم و میرزاپور و فرشباف هر سه در دیدگاه در کنار من بودند. یک سنگری بود متعلق به تیپ جوادالائمه که ما آمدیم آنجا نشستیم برای دعای توسل. کریم و رحیم بیرون از سنگر نشستند. دعای توسل رسیده بود به نام آقا امام جواد علیه السلام که خمپاره‌ای درست افتاد بالای سنگر و ماندیم زیر آوار. بالاخره ما را از زیر آوار بیرون کشیدند و قرار شد برویم طرف سنگرهای ارتشی و آنجا مستقر شویم. هر کدام از اینها یک موتور هم داشتند. کریم آمد موتورش را گذاشت و رفت برای

۴۰- صفر (حسن) حبشی خویی متولد سال ۱۳۴۰ در شهرستان خوی می‌باشد. وی در آغاز خدمت رسمی در سپاه پاسداران به فرماندهی پاسداران و پیشمرگان کُرد مستقر در مرز تمرچین منصوب شد. صفر در عملیات فتح المبین به عنوان فرمانده دسته شرکت داشت و پس از آن در عملیات بیت المقدس به معاونت فرماندهی گروهان برگزیده شد و بعداً به فرماندهی گردان نمونه المهدی (عج) لشکر ۳۱ عاشورا منصوب و در عملیاتهای رمضان و مسلم بن عقیل شرکت کرد. در عملیات والفجریک معاونت تیپ یکم و فرماندهی محور عملیاتی عاشورا با او بود. در این عملیات صفر از ناحیه قلب مجروح شد. به علت گستردگی حجم آتش دشمن خروج وی از صحنه نبرد امکان پذیر نشد و بر اثرشدت خونریزی در شبانگاه ۲۲ فروردین ۱۳۶۲ در منطقه نوب در محور عملیاتی پاسگاه شرهانی به شهادت رسید. پیکرسردار شهید صفرحبشی خویی درسال ۱۳۷۴ توسط گروههای تفحص کشف شد و در تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۷۴ تشییع و در گلزار شهدای شهرستان خوی به خاک سپرده شد. (توکلی، یعقوب، ***فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ***(زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان غربی) شاهد،تهران،۱۳۸۲(صص۸۲تا ۸۷))

عملیات. من به کریم گفتم حمید و مهدی شما را به ما سفارش کرده‌اند. کجا میروی؟ سرش را انداخت پایین و رفت عملیات. هرچند وظیفه ما فقط هدایت گردانها تا خط و رساندن آنها به موقعیت عملیاتی بود. اما کریم تحمل نمی‌کرد با وجود اینکه عملیات هست در یک گوشه بنشیند. لذا با یکی از فرماندهان گردان رفت و در خود عملیات شرکت کرد[۴۱].

بعد از اتمام عملیات کریم به ارومیه برگشته و دوباره در فواصلی که در بین عملیاتها ایجاد می‌شد در شهرستان ارومیه به ایفای نقش می‌پرداخت.

باتوجه به حضور کریم در خط مقدم و انس بالای نیروهایی از این دست با مرگ و شهادت، اولین وصیت نامه خود را می‌نویسد. صفر عیسی زاده از دوستان کریم و فرمانده وی در طول خدمت در تیپ بیت المقدس، در این رابطه می گوید:

آقا مهدی باکری نیروهایی که کاری و مؤدب بودند را به اطلاعات عملیات یا تخریب و یا آرپی‌جی می‌فرستاد. این سه گروه به شهادت نزدیکتر بودند.

۴۱- حاج رحیم صارمی، از فرماندهان تفحص شهدای لشکر عاشورا و از دوستان شهید کریم طریقت

کریم نه تنها وصیت نامه بلکه زمزمه هایی را در باره مرگ با خود داشت که برخی از آنها را در قالب دل نوشته در کاغذهای یادداشت به جای گذاشته است:

انسان باید هر لحظه آماده مرگ باشد. چون مرگ انسان را خبر نمی‌دهد. تمامی حق الناس‌ها را به صاحبانشان برساند. استغفار از گناهان بنماید و در این استغفار ثابت قدم بماند.

انسان چه در رختخواب، چه در محل کار، چه در حال حرکت، چه در حال نشسته، چه درحال فکر، چه در حال صحبت، چه درحال شهوترانی، چه در حال نگاه به ناموس مردم، دزدی، غیبت و تهمت، مرگ با او هست. وای بر ما که ندانیم و نتوانیم استغفار نمائیم و با همان کوله بار گناه به آن دنیا سفر کنیم. آیا آن دنیا، زن و مال و غیره به داد من خواهند رسید؟ هرگز

اگر انسان به خودش رحم نکند و از هر مفسده‌ای بیرون بیاید، دست اندازی به ناموس مردم و غیره کارهای حرام، گناه، باید در آن دنیا به جزای اعمال خود نائل آید یا آتش؛ آتش شوخی نیست. انسان می‌سوزد، می‌میرد و دیگر برایش آتش است و تشنه می‌شود و جهت رفع تشنگی از «زقوم» استفاده می‌نماید. ولی زقوم اثری بس بزرگتر از آتش را داراست. اگر قطره‌ای از زقوم به این همه اقیانوس بیفتد به هیچ وجه نمی‌شود از آبها برای رفع تشنگی استفاده کرد. چنین وحشت‌ناک می‌باشد.

در دنیای فانی مرگ فرا می‌رسد. خوشا به حال آن کسانی که مرگشان آغاز زندگی باشد. زندگی که دیگر بار شروع می‌شود و دیگر از امتحان خبری نیست. در مقابل امتحان‌هایی که سربلند و موفق بوده نعمات فراوانی عطا خواهد شد. آن کسی که زمین و زمان را آفرید و از شکم زن بچه‌ای به بزرگی من بدنیا آورد، قدرت جزا و عقوبت بر هر بنده‌اش را دارد. ای وای خدا، کمکم باش. وای بدبختم. وای برخود ستم کرده‌ام. زندگی را فقط به فنا گذرانده‌ام. به عاقبت فکر نکرده‌ام. رحم نما بر این ضعیف، اگر چه با این کوله بار گناه از این دنیا بروم چه بکنم.

انسان چه بهتر، در راه وصال عشق دوست، سر دهد. به آن دنیا با روی خونین عروج نماید و در نزد خدایش روزی بخورد. خدایا (...[۴۲]) سرم نمی‌شود؛ رفتن به جبهه از روی نفس بوده؟ ار روی احساسات بوده؟ از روی شهوت بوده؟ چکار کنم، تمامی اعمالم سوخته. تمامی کمک به خانواده، دوستان و آشنایان من باب غرور و تکبر، احساسات و شهوت بوده. خدایا اعتراف می‌کنم به گناهانم. چکار کنم؟ باید در وادی بسوزم. خدایا رحم کن بر بنده معصیت کارت.

و اما اولین وصیت نامه که قبل از اعزام مورخ ۶۱/۱۰/۵ نوشته است :

۴۲- مفهوم نشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

بسم رب الشهداء والصدیقین

الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّـهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا[۴۳]

درود بر ارواح پاک شهدای راه اسلام و با آرزوی شهادت در راه آرمانهای والای اسلام و اطاعت از خدای مستضعفین در راه اطاعت از ولی امر و نایب الامام(امام خمینی) که بارها از درگاه خداوند خواسته‌ام که جان مرا بگیرد تا هر بلایی از وجود مبارک آن حضرت دور شود و به امید شهادت در راه عمل به احکام قرآن و اسلام. چون وصیت بر هر فرد مسلمان واجب است من نیز وصیت خود را به شرح ذیل اعلام می دارم.

إِنَّا لِلَّـهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ[۴۴]

با سلام و درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی که ما را از دوران ضلالت‌بار پهلوی نجات داد و راه حرکت به سوی لقاء الله را به مردم نشان داد. با سلام به خدمت پدر و مادر و برادران و خواهرانم و هم دیگر آشنایان و بستگانم.

پدر و مادر عزیزم و همچنین برادران و خواهران عزیزم هیچ‌گاه کمک و یاری به رهبر و انقلاب را فراموش نکنید و همیشه

۴۳- سوره فصلت، آیه ۳۰

۴۴- سوره بقره، آیه ۱۵۶

او را سرمشق قرار دهید که او نیز از تبار پاک رسولان و امامان است. همیشه گوشتان به سخنان گوهربار او باشد و سعی کنید سخنان او را در زندگی خود، مو به مو پیاده نمایید و پیرو او باشید که پیروی از او به سعادت رسیدن است.

از اهل خانواده‌ام و تمامی بستگان و آشنایان می‌خواهم که اگر من ان شاء الله به مقام بزرگی که در آرزویش هستم(شهادت) رسیدم اصلاً ناراحت نشوید و از هیچ کس تسلیت نپذیرید. فقط تبریک . خدا را شکر کنند که این نعمت بزرگ را به من و خانواده‌ام ارزانی داشته است و در زندگی فقط خدا را در نظر داشته باشید و از دستور ولی امر پیروی کنید و همیشه پشتیبان ولایت فقیه باشید و هیچگاه در زندگی از غیر خدا چیزی نخواهید و بدانید تنها خداست که نعمت می‌دهد و بعد امتحان می‌گیرد. ما همه برای او هستیم و به سوی او باز می‌گردیم و از برادرانم می‌خواهم که همیشه به یاد خدا باشند و بعد به فکر چیزهای دیگر چون غیر از خدا همه فانی است.

خدایا ای که خالق تمام آفریده‌ها می‌باشی، به درگاهت شکر می‌گزارم و قسَمت می دهیم که هیچ کس را به خودش وامگذار.

خدایا بارالها من بنده گناهکار هستم و روسیاه و گناهانم از روی نادانی و جهل بوده است. مرا ببخش و به من یاری ده تا غیر از تو (الله) معبودی نداشته باشم.

پروردگارم؛ قلبم همواره به یاد مستضعفین می‌تپد. همه آنها را از خزانه کرمت بی نیاز کن. بار خدایا از تو می‌خواهم همانگونه که تو تا کنون مرا یاری داده‌ای و من کمک‌های تو را حتی به چشم خودم دیده‌ام، هیچ‌گاه مرا به خود وامگذار و همیشه مرا یاری ده و به پدر و مادرم و دیگر اهل خانواده‌ام صبری بده تا نبودن مرا تحمل کنند.

ای اهل خانواده‌ام من اگر در راه خدا شهید می‌شوم کار بزرگی نیست بلکه وظیفه ای کوچک را برای خدای بزرگ انجام داده‌ام. پس شما همیشه سعی کنید وظایفی را که خدا از شما خواسته است کاملاً بجا آورید.

جهاد با نفس را فراموش نکنید. اگر تو با نفس خود بجنگی کاری برتر از یک شهید بخون غلتان کرده‌ای و در آن صورت هیچ گاه به حال من افسوس نخواهی خورد؛ چون آن وقت تو یک شهید زنده‌ای و در آن صورت هیچ‌گاه از راه و ایده (اسلام) خود منحرف نمی‌شوی. خداوندا دوست می‌دارم این جان ناقابل را، این خون کثیف را در راه پاک و پر ارزش تو هدیه کنم. به جبهه می روم با چشمی باز و با فکری روشن و با عشقی به معشوق، خداوند بزرگ. تنها رضایت تو هدف من است همانگونه که پروردگار می‌فرماید وَقَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ[۴۵] با آنهایی که با شما می‌جنگند

۴۵- سوره بقره ، آیه ۱۹۰

بجنگید. رسول اکرم(ص) می‌فرماید «و احینی یا رب سعیدا و توفنی شهیدا[۴۶]» خدایا مرا سعید زنده بدار و شهید بمیران. آری برادران این مکتب انسان ساز اسلام است که تنها با خون حفظ می‌شود. مثل درختی که تنها با آب زنده می‌ماند. ناراحت نباشید که این خونها ریخته می‌شود؛ چون که اینها در راه خدا و اسلام شهید شدند و اسلام را جانی تازه بخشیدند. برادران، امیدوارم که ادامه دهنده خون شهیدان باشید و ولایت فقیه، این امام بزرگوار و معلم بزرگ زندگانی و رهبر کبیر انقلاب و یار با وفایش آیت الله منتظری را حتی به قیمت جان پشتیبانی کنید و از هر گزند دشمنان حفظ کنید.

مادرم و خواهرانم و دیگر آشنایان، تحمل شما به نبودن من و راضی بودن به رضایت خدا بزرگترین اجری است که می توانید برای خود کسب کنید. پس همیشه رضای خدا را در نظر بگیرید.

«به ۱۵ نصیحت امام امت خمینی کبیر رهبر انقلاب» عمل نمایید و با یاد شهیدان کربلا به قلب خود آرامش دهید.

مرگ بر ضد ولایت فقیه، مرگ بر دشمنان اسلام و دشمن امام خمینی تک به تک. امام را دعا کنید. از تمامی دوستان و آشنایان بخواهید که مرا حلال کنند. برادر کوچکم را برادرم باقر، حزب الله ببار آورید. شهادت، شهادت، آرزوی حزب الله

۴۶- این بخشی از زیارت «جامعه ائمه المؤمنین» در مفاتیح الجنان و به نقل از ائمه معصومین است.

بنده روسیاه خدا کریم طریقت.۶۱/۱۰/۳ ، ساعت ۱۰:۵۶ شب

کریم لحظه‌ای از آموزش غافل نبود. یا خود آموزش می‌دید اعم از آموزش‌های عقیدتی، تخصصی و سیاسی و یا اینکه خود به آموزش نیروهای پایگاه می‌پرداخت.

طبق برخی از یادداشت‌های کریم که مقید به تاریخ است از سال ۶۲ تا شهادتش این آموزش‌ها ادامه داشته است. برخی از این یادداشت‌ها مربوط به کلاسهای حضوری و برخی نیز توسط نوارهای ویدیویی یا کاست بوده است.

کریم به اینها نیز اکتفا نکرده و در مکاتباتی که با دوستان داشت به امر آموزش اهتمام می‌ورزید. در نامه مورخ ۶۲/۱۲/۱۷ صمد عباسی به کریم، قضیه آموزش جنگ شهری اینگونه آمده است که نشان از مداومت ایشان به یادگیری بوده است:

... باری کریم عزیز از اینکه نتوانستم از حضور شما بیشتر استفاده کنم ، احساس می‌کنم در مبارزه کم و کاستی دارم،... امیدوارم که آن امانتی‌هایی را که قرار بود از منزل ببری، برده باشی. در میان کیف، دفتر یادداشت اینجانب نیز بود که در آن «جنگ شهری» بود که قرار بود اینجانب آموزش برای شما بدهم. البته اینجانب لیاقت آموزش جنگ شهری را ندارم، ولی چون در آن دفترچه نوشته شده بود از روی آن برایت آموزش دهم. اگر خداوند توفیق داد که دوباره

همدیگر را ببینیم، سعی خواهم کرد آن آموزش را برایت بخوبی یاد دهم. ولی اگر خواستی آموزش را خودت شروع کنی ، من طوری در دفتر نوشته‌ام که بدون من هم می توانی آموزش ببینی. ولی اگر کار کردی و به جایی رسیدی که مشکل دارد می‌توانی در نامه برایم بنویسی و من جواب برایت بنویسم...

کریم در یکی از یادداشت‌هایش به تاریخ ۶۲/۴/۷ اشاره ای به تشکیل گروه ضربت عملیاتی و اطلاعاتی می‌نماید به نحوی که از هر ناحیه چهارگانه تعداد ۸۰ نفر نیرو تربیت و جمع آوری نماید. لذا در این خصوص اقدام به تشکیل کلاس‌های توجیهی می‌نماید.

در مطالبی که به عنوان «گزارش نویسی» برای نیروها گوشزد کرده است با اینکه در آن زمان بیش از ۱۹ سال سن نداشت، مشخص می‌شود که کریم به چه ظرائفی آشنا و از چه قدرت تحلیلی برخوردار بوده است:

«روش گزارش نویسی»

۱. گزارش کتبی بوده و خوش خط و تمیز نوشته شود.
۲. گزارش [را] حتماً جامع و کامل بنویسید و دقت کنید که در گزارش نقطه ابهامی و نقصی وجود نداشته باشد.

بسمه تعالی

روش گزارش نویسی

۱- گزارش کتبی و خوش خط و تمیز نوشته شود

۲- گزارش حتما جامع و کامل بنویسید و دقت کنید که در گزارش نقطه ابهامی و نقصی وجود نداشته باشد

۳- اگر موضوعات متفاوتی را می‌خواهید گزارش کنید بصورت جدا از هم نوشته تا هر کدام را جداگانه پیگیری نمایند.

۴- آدرسهایی که در گزارش ذکر می‌نمایید دقیق و کامل باشد و در صورت امکان کروکی آن نیز کشیده شود در تهیه کروکی آدرسها نهایت دقت را بنمایید و اگر توانستید جهت چهارگانه (شمال - جنوب - شرق - غرب) را مشخص کنید. محل مورد نظر را با علامت مشخصی علامت گذاری کنید. و اگر در اطراف محل اصلی مراکز مهمی و یا مکانهای حساس (نظامی، اقتصادی) وجود دارد حتما مشخص کرده و مورد آنها را ذکر کنید.

۵- سعی شود در گزارش تمامی سئوالاتی که ممکن است پیش بیاید جواب داده شده باشد

۶- اگر حوادثی ذکر می‌نمایید محل و زمان و چگونگی و علت و موضوع حادثه و در صورت امکان عاملین آن را نیز دقیقا ذکر کنید

۷- بطوری گزارش را روی کاغذ بیاورید که مسئول پیگیری گزارش احساس این کند که مثل فیلم یا در زمان حادثه خود در جریان بوده

والسلام

۳. اگر موضوعات متفاوتی را می‌خواهید گزارش کنید، به صورت جدا از هم نوشته تا هر کدام را جداگانه پیگیری نمایند.

۴. آدرس‌هایی که در گزارش ذکر می‌نمایید، دقیق و کامل باشد و در صورت امکان کروکی آن نیز کشیده شود. در تهیه کروکی آدرس‌ها، نهایت دقت را بنمایید و اگر

توانستید جهت چهارگانه (شمال، جنوب، شرق و غرب) را مشخص کنید و اگر در محل اصلی مرکز مهمی و یا مکان‌های حساس(نظامی، اقتصادی) وجود دارد حتماً مشخص کرده و مورد آنها را ذکر نمایید.

۵. سعی شود در گزارش شما تمامی سؤالاتی که ممکن است پیش بیاید جواب داده شده باشد.

۶. اگر حوادثی ذکر می‌نمایید؛ محل و زمان و چگونگی و علت و موضوع حادثه و درحد امکان عاملین آن را نیز دقیقاً ذکر نمایید.

۷. بطوری گزارش را روی کاغذ بیاورید که مسئول پیگیری گزارش احساس این کند که فیلم [می‌بیند] یا در زمان حادثه خود در جریان بوده. والسلام

یادداشتهای کریم در واقع انبان تجربیات وی بود که آنها را جمع آوری و می‌نوشت. روی آنها کار می‌کرد و دانش خود را توسعه می‌داد.

از زمانی که من کریم را شناخته بودم تا آن پایان که در سال ۶۵ به شهادت رسید من می‌دیدم که ایشان به چه مراتبی از پختگی رسیده بود و نکات خاصی را به ما می‌گفت که نشان می‌داد در حوزه فرماندهی آدم کاملی شده است. من هیچگاه ندیدم که نماز

شب آقا کریم ترک شود. اکثر اوقات هم با وضوء بودند. همین ایمان و تقوایش باعث رشد ایشان شد.

کریم در بین ما از همه خوش خط بود. برای همین خیلی از فرم‌ها را ما می‌دادیم ایشان پر می‌کرد. آدم دقیقی بود. برای بازجویی‌ها وقت می‌گذاشت. نکته بین بود و سعی می‌کرد از این مطالبی که در دست دارد مطالب حساس را استخراج کند. تجربیاتش را بسط می‌داد و مکتوب می‌کرد.[۴۷]

در ایامی که کریم در ارومیه حضور پیدا می‌کرد، غیر از رسیدگی به امور اطلاعات پایگاه‌های مقاومت در مأموریت‌های متنوعی حضور پیدا می‌کرد. در احکامی هم که برای ایشان از سوی دستگاههای مختلف صادر می‌شد بخاطر حضور ایشان در اطلاعات از نام‌های مستعار استفاده شده است.

احکام دادسرای انقلاب اسلامی که آقای کریم کریمی(کریم طریقت) را به عنوان ضابط دادسرا در امر نظارت بر گرانفروشی و احتکار ارزاق عمومی و قاچاق اجناس معرفی نموده و یا حکم فرمانداری که در آن کریم حقیقی (کریم طریقت) را به عنوان ناظر بر نانوایی‌ها معرفی کرده مؤید این موضوع می باشد.

۴۷- یوسف حامدی

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران

دادسرای انقلاب اسلامی آذربایجان غربی

ارومیه

شماره ۳/۹۷/۴

تاریخ ۶۲/۸/۵

پیوست

بسمه تعالی

برادران -علی فرجی- کریم کریمی -

بموجب این حکم بعنوان ضابط دادسرای انقلاب اسلامی ارومیه ماموریت دارید که در امر گرانفروشی و احتکار ارزاق عمومی و قاچاق اجناس نظارت داشته و تخلف متخلفین در امورات بالا را طی صورتجلسه‌ای با رعایت موازین شرعی و قانونی به ستاد و یا دادسرای انقلاب اسلامی گزارش نمائید ضمنا" این برگ بعنوان کارت شناسائی بوده و مجوزی برای ورود بمنازل و یا انبار افراد بدون حکم دادستانی نمیباشد و به هنگام بازرسی ملزم به ارائه کارت و معرفی خود می‌باشید./

دادستان انقلاب اسلامی ارومیه

محمد ... زاده

۶۲/۸/۸

ارومیه

مدت اعتبار این کارت از تاریخ صدور دو ماه می‌باشد.

بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور
استانداری آذربایجان غربی
فرمانداری ارومیه

شماره ۲۰-۱/۴۲-۹/ف/۱۹
تاریخ ۶۳/۸/۱۲
پیوست ندارد

برادر کریم حقیقی ...

بموجب این حکم بشما ابلاغ میگردد روزانه از کلیه نانوایان در سطح شهر ارومیه اعم از لواش پزی و بربری و تافتون وغیره بازدید وچنانچه درنحوه کار و برخورد نانوایان با مشتری وکیفیت نان پخته شده خلافی مشاهده شود فوراً" درمحل صورتجلسه نموده وجهت اقدام به فرمانداری منعکس نمائید . از همشهریان شهید پرور ونانوایان متعهد انتظار داریم که با برادر فوق درصورت نیاز همکاری نمایند .

فرماندار شهرستان ارومیه

فریدون انتظاری

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

جبهه، پایگاه اصلی

کریم دوباره عازم منطقه جنوب می‌شود. دیگر نمی‌شود این رفتن‌ها را اعزام نامید. چرا اینکه محل اصلی وی جبهه شده بود. خوشرویی و اخلاق کریم باعث شده بود که همه با او انس بگیرند. به نحوی که گاه در جدایی‌ها کار دست کریم می‌داد.

با صدای بلند می‌خندید وقتی می‌خندید احساس می‌کردم که یک بچه می‌خندد. از همه چیز فارغ بود. در گرما و در جاهای سخت می‌خندید.[۴۸]

در اهواز در منطقه دب هردان با کریم آشنا شدم. خنده رویی و شوخ طبعی ایشان اولین رفتاری بود که از او دیدیم. هرگز چهره او را ناراحت ندیدیم. حتی زمانی که مجروح شد. یا زمانی که آتش دشمن سنگین بود و یا زمانی که همه راه‌ها بسته بود و اطلاعات عملیات باید آن راه را باز و پاکسازی می‌کرد. یا زمانی که شدیدترین فشار و سنگینی بود؛ می‌گفت خدا بزرگ است. خداوند قول داده و امام زمان حافظ و نگهدار ماست و مسیرگشایی و

۴۸- عربعلی قادری که با کریم صیغه اخوت خوانده بود.

راهگشایی می‌کند. به خدا توکل کنید. در عملیات والفجر ۴ [۴۹] قرار شد آقای میرحجت کبیری آنجا بمانند و من و کریم به جنوب برویم. آن روز بچه‌ها دمق شده و ناراحت بودند. غذا نخوردند. نمی‌توانستند دوری کریم را تحمل کنند. تا اینکه قرار شد من با آقا مهدی (باکری) صحبت کنم تا کریم همانجا بماند. [۵۰]

کریم هر بار که از ارومیه می‌آمد حتماً حلوای گردوی «حسین مظلوم» هم برایمان می‌آورد. مادرشان هم ترشی «هفته بیجار» می‌گذاشت و کریم می‌آورد. این ترشی سرکه نداشت با آب شور یا آب تفاله انگور درست می‌شد. خیلی خوشمزه بود. ما هم زیاد می‌خوردیم و زود تمام می‌شد. یکبار به شوخی گفتم؛ کریم این ترشی که زحمتی ندارد. آبش را از دریا برمی‌دارید. سرکوچه‌تان هم از داخل جو،سبزی و هویج و خیارش را می‌گیرید. کریم خیلی جدی جواب داد نه اینجوری نیست. این ماجرا گذشت. یک‌بار ناهار آمدیم خانه کریم و بعد از ناهار یک‌باره مادر کریم گفت؛

۴۹- عملیات والفجر ۴ به منظور آزاد سازی بخشی از میهن اسلامی و ارتفاعات مهم منطقه، تصرف پیشرفتگی دشت شیلر، مسدود ساختن راه ورود گروهک های ضد انقلاب که از طریق دشت شیلر انجام می شد، تصرف پادگان پنجوین و گرمک عراق و خارج ساختن مریوان از زیر دید و تیر دشمن در منطقه شمالی شهر پنجوین عراق در جبهه شمالی جنگ با رمز یا الله، یا الله، یا الله از تاریخ ۱۳۶۲/۷/۲۷ به مدت ۳۳ روز در سه مرحله انجام پذیرفت.

۵۰- صفر عیسی‌زاده، فرمانده اطلاعات عملیات تیپ بیت المقدس که کریم نیز جانشین وی بود.

آقای مولوی باور کنید ما تمام وسایل ترشی را با پول می‌خریم. تازه دوزاری من افتاد که کریم همان ماجرای شوخی ما را آمده به مادرش گفته بود.[۵۱]

خود کریم هم گاهی از خوشمزگی‌هایش تعریف می کرد و این خاطرات در میان رزمندگان نقل می‌شد.

خاطره بامزه ای را کریم برایمان تعریف می‌کرد و آن اینکه می‌گفت یک شب می‌رفتم منزل که از افراد شهربانی جلویم را گرفتند و پرسیدند اسم شب؟ آن وقت ارومیه نا آرام بود. گفتم نمی‌دانم برای همین مرا بازداشت کردند و آن شب در شهربانی ماندم. صبح گفتم اسم شب فلان بود. آنها گفتند چرا این را دیشب نگفتی؟ گفت من که می‌خواستم بروم منزل بخوابم دیدم اینجا نزدیک تر از خانه ماست.[۵۲]

در همان سال(۶۲)تیپ ۶۶۲ بیت المقدس[۵۳] تشکیل شده بود و بچه‌های خوزستان آن را مدیریت می‌کردند که بعدها پشتیبانی این

۵۱- مصطفی مولوی

۵۲- همان

۵۳- در سال ۱۳۶۲ در راستای نیاز سپاه و حساسیت زمانی و موقعیت جبهه‌های نبرد این یگان تحت عنوان تیپ ۶۶۲ بیت المقدس تشکیل شد. استقرار اولیه این تیپ در مناطق غرب کشور بود، اما بعدها در مناطق جنوبی کشور نیز اجرای مأموریت کرد. این یگان می‌توانست که نیروهای بومی را سازماندهی نماید و با عملیات های آفندی ، دشمن را زمین گیر کند. بنا به تشخیص فرماندهان ارشد سپاه تیپ بیت المقدس به عنوان یگان سرزمینی در شهر

تیپ به آقا مهدی باکری یعنی لشکر ۳۱ عاشورا سپرده شد و آقا مهدی هم آن را سازماندهی کرد.

قبل از عملیات خیبر، آقا مهدی باکری شورای فرماندهی تیپ بیت المقدس را تشکیل داد که عبارت بودند از : آقای میر حجت کبیری، صالح اللهیارلو[۵۴]، محمد قنبرلو[۵۵]، بنده و کریم طریقت. با کریم واحد اطلاعات عملیات را ساماندهی کردیم. در عملیات خیبر نیز دو گردان از این تیپ شرکت کردند.[۵۶]

تیپ بیت المقدس مستقل و در دست دزفولی‌ها بود. مسئول اطلاعات و عملیاتش هم آقای «عیسی دارایی» بود. بعد که میرحجت کبیری به سمت فرمانده تیپ منصوب شد صفر عیسی‌زاده شد مسئول اطلاعات عملیات و کریم طریقت هم جانشینش. من و

سنندج مستقر گردید. این یگان در ابتدا به عنوان تیپ ۶۶۲ و دو سال بعد به نام تیپ ۳۹ تغییر یافت که در دو جبهه غرب و در مقابل ضدانقلاب مسلح و در جبهه دفاع مقدس در برابر ارتش رژیم بعث آفند و پدافند می‌کرد. با توجه به موفقیت تیپ ۳۹ بیت المقدس در چند سال حضور خود در دوران دفاع مقدس و نیز تشخیص فرمانده کل سپاه مبنی بر اینکه کردستان به یک لشکر سرزمینی نیاز دارد، از سوی فرمانده معظم کل قوا این تیپ گسترش سازمانی یافت و در سال ۱۳۷۶ به لشکر عملیاتی ۲۲ بیت المقدس تبدیل گردید.

۵۴- شهید صالح الهیارلو متولد ۱۳۴۱ در شهرستان خوی و فرمانده گردان حضرت ابوالفضل(ع) لشکر عاشورا که در عملیات والفجر ۴ در تاریخ ۶۲/۸/۶ به شهادت رسید.

۵۵- شهید محمد قنبرلو متولد ۱۳۳۶ در شهرستان خوی که در منطقه عملیاتی کربلای ۸ در شرق بصره در تاریخ ۶۶/۱/۲۲ به شهادت رسید.

۵۶- صفر عیسی زاده

میر حسین فرازی، رحمت عبداله نژاد[۵۷] و صمد عباسی از بچه‌های ارومیه و فرخ عیسی‌زاده هم به آنها پیوستیم.[۵۸]

برنامه شناسایی منطقه عملیاتی شروع و روزها و شب‌های پرکار کریم نیز آغاز می‌شود.

اولین مأموریت من و کریم در تیپ، در شناسایی منطقه عملیاتی والفجر ۴ در مریوان بود. که منطقه کریم ارتفاعات زیر کانی مانگا بود. یک معبری در منطقه عملیاتی والفجر ۴ بود که باز نمی‌شد و مسیر سختی بود. ما باید به دور از دید ارتش خودمان و عراقی‌ها کار می‌کردیم. ارتش خودمان حساسیت داشت که مبادا سپاه آنجا عملیات کند و نظم آنجا را به هم بریزد. ما ساعت ۱۰ شب بود که خط خودمان را پشت سرگذاشتیم و جلو رفتیم و به میدان مین رسیدیم. موقعیت با اطلاعاتی که ما گرفته بودیم تطبیق نداشت و مین‌ها جابجا شده بود. نمی‌دانم کار نیروهای خودی بود یا عراقی‌ها. در هر صورت کریم آنجا شروع به خنثی‌سازی مین‌ها کرد

۵۷- شهید رحمت عبدالله نژاد ثانی، متولد ۱۳۳۶ شهرستان ارومیه می باشد و در بسیاری از عملیاتها حضور و مسئولیت واحد مهندسی قرارگاه حمزه سیدالشهداء و فرماندهی گردان شهید جمدی را به عهده داشته. وی در عملیات والفجر ۸ پلی را طرح ریزی کرد که در پیروزی رزمندگان بسیار مؤثر بود. رحمت در حالی که بیش از دو ماه از مسئولیت جدیدش به عنوان فرمانده گردان عملیاتی امام حسین(ع) نمی گذشت در سحرگاه ۲۳ اسفند ۱۳۶۶ در حین عبور از رودخانه قره‌چای در منطقه عملیاتی بوکان به شهادت رسید.

۵۸- محمد کاغذچی، از دوستان و همرزمان کریم طریقت

که ناگهان در اثر انفجار یکی از مین‌ها شدیداً از ناحیه زیر چانه زخمی شد. به گونه‌ای که زبانش از زیر چانه دیده می‌شد. همان وقت چفیه‌اش را داخل دهانش کرد تا سر و صدا و ناله بلند نشود. تمام مسیر بازگشت را با آسیب شدیدی که دیده بود بدون سر و صدا به عقب برگشتیم و او را اول به مریوان و از آنجا به بیمارستان سنندج منتقل کردیم.[۵۹]

عملیات خیبر نزدیک بود اما کریم بخاطر مجروحیتش نتوانست آنجا حضور یابد. خبر شهادت حمید و دیگر دوستان را صمد عباسی برایش در نامه نوشت.

... برادر کریم؛ من رفتم برادر مهدی را در لشکر دیدم و سلام شما را نیز برایش رساندم و جریان را برایش گفتم، گفت ما نامه را نوشته‌ایم. برادر محسن پیش نویس نامه را امضا کرده. دیگر ما نمی‌توانیم اقدام کنیم. نمی‌دانم می‌دانی یا نه برادر مهدی(حمید) نیز شهید شده است... و مرتضی یاغچیان[۶۰] نیز شهید شده است. این خبرها را فقط به تو می‌نویسم و بس... ۶۲/۱۲/۱۷

۵۹- صفر عیسی‌زاده

۶۰- شهید مرتضی یاغچیان قائم مقام لشکر ۳۱ عاشورا متولد ۱۳۳۵ در تبریز که در عملیات خیبر (اسفند ۱۳۶۲) به شهادت رسید و پیکرش تا سال ۷۵ مفقودالاثر بود که در تفحص شهدا به میهن بازگردانده شد.




به : ستاد منطقه ۱۱ـ پرسنلی

از : سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه ـ پرسنلی

موضوع : ماموریت برادر رحیم جلولی قفت

سلام علیکم

پیرو درخواست کتبی فرماندهی قرارگاه حمزه سید الشهدا (ع)

بدینوسیله برادر فوق الذکر جهت خدمت در تیپ بیت المقدس بمدت

شش ماه معرفی میگردد ٪۰

از طرف ـ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ارومیه

محمد رضا شبانی

منطقه یازده

همین نامه مذکور در مکاتبه صمد عباسی نشان می‌دهد که موضوع درخواست رسمی کریم برای حضور در تیپ بیت المقدس بوده که با ارسال نامه‌ای به ستاد منطقه ۱۱ اعلام می‌شود پیرو درخواست کتبی فرماندهی قرارگاه حمزه سیدالشهدا(ع) کریم طریقت را به مدت ۶ ماه از تاریخ ۶۳/۲/۱۵ به تیپ ۶۶۲ بیت المقدس مأمور نمایند.

شهادت حمید باکری برای کریم خیلی سخت بود. در یادداشتهای مختلفی که کریم در تقویم جیبی و سررسیدش نوشته اشاره هایی به حمید آقا دارد. در تقویم جیبی سال ۶۵ خود که روزهای شهادت فرماندهان را رقم زده، در روز ۶ اسفند آن یادداشت نموده است :

روزشهادت برادر حمید باکری قائم مقام لشکر عاشورا در عملیات پیروزمند خیبر، ۱۳۶۲. حمیدجان ما بندگان حقیر و گنهکار خدا را طلب کن. آری حمید معلم ما بود.

و در یادداشتی دیگر اینگونه عارفانه به توصیف حمید می‌پردازد:

حیلت رها کن عاشقا، دیوانه شو دیوانه شو

اندر دل آتش درآ، پروانه شو پروانه شو

زیارت لقاء قدوسی او تنها با طیران در ملکوت اعلا میسر است و بس! آری برای پرواز بسوی او و برای نظر کردن به روی او باید از همه چیز و همه کس رو برتافت. باید گذشت از همه ظواهر

فریبنده. باید عاشق شد. بلکه باید دیوانه شد. و مجنون وار آنقدر بر گرد بیکرانه او گردید تا پروانه سان محو شمع شد.

او از روزهای نخست جنگ تحمیلی چنین بود. هر فرصت و بهانه‌ای را به این مهم می‌پرداخت. او با بالهای قوی عاشقانه‌اش همه جا در تکاپوی دل داده‌اش بود و عاقبت در چرخش و پویش بلا انقطاعش مجنون وار او را در وادی «مجنون» یافت و حیات خاکیش در شراره عشق به او محو گردید و روح پرفتوحش به او حیاتی جاودانه و ابدی در جوار معشوقش عطا فرمود.

شهادت پر افتخار و حماسه آفرین سردار شهید حمید باکری در عملیات پیروزمند خیبر برتاریخ بشریت بازگو کننده استمرار نبرد حق و باطل در پهنه گسترده زمین است. نبردی خونین و پر حماسه از نبرد هابیل و قابیل تا حماسه خونین کربلای حسینی و از کربلا تا کربلاهای حسینی میهن اسلامی ایران که اکنون بار رسالتی عظیم را در جهت استقرار حق و تداوم این نبرد مقدس تا اضمحلال تمامی مظاهر کفر و شرک بر دوش می‌کشد و شهدای کربلای ایران در حقیقت طلایه‌داران و پیشتازان این حرکت الهی هستند. پاسدار شهید «حمید باکری» از خیل این کربلائیان است که در جبهه جزایر مجنون به درجه رفیع شهادت نائل آمد. روحت شاد برادر حمید. راهت را تا آخرین نفس ادامه خواهیم داد.

کریم به حمیدآقا عشق می‌ورزید و از این موضوع آقا مهدی نیز مطلع بود لذا به کریم مأموریتی می‌دهد.

آقا مهدی بعد از شهادت حمید نتوانست یا نخواست برود ارومیه. ولی بعدش به کریم طریقت سفارش کرد برود قم برای خانواده حمید خانه خوبی اجاره کند تا آسایش داشته باشند. بعد از شهادت خودش هم صفیه خانم[۶۱] رفت آن‌جا.[۶۲]

بعد از عملیات خیبر خانواده شهید حمید باکری را کریم به ارومیه منتقل می‌کند و سپس چون شایعه‌ای افتاده بود که پیکر حمید توسط نیروهای دیگری به عقب کشیده شده است لذا کریم ماموریت پیدا می‌کند تا به معراج‌های شهدا سر بزند تا خبری بیابد.[۶۳]

کریم ۱۹ سال بیشتر نداشت که حمید آقا در عملیات خیبر به شهادت رسید. اما خیلی خوش فکر بود. آقا مهدی کریم را مامور رسیدگی به خانواده حمید کرده بود. بعدها کریم می‌گفت می‌خواهم ازدواج کنم. من هم گفتم برادرت از تو بزرگتر است ولی کریم اصرار داشت که ازدواج کند. بعد از ازدواج گفت بخاطر رفت و آمدهایی که به منزل حمید داشت می‌خواست متاهل باشد.[۶۴]

یک وقت من همراه رحیم بنایی و کریم رفته بودیم مشهد. آنجا با هم عهد و پیمان بستیم که در بازگشت ازدواج کنیم. آن موقع موضوع جبهه و جنگ باعث شده بود که هر کسی حاضر

۶۱- همسر شهید مهدی باکری

۶۲- سیدکاظم میر ولد از همرزمان شهید مهدی باکری

۶۳- محسن ایرانزاد از فرماندهان لشکر ۳۱ عاشورا

۶۴- مصطفی مولوی

نشود که به پاسدار جماعت دختر بدهد. کریم هم اصرار داشت که ازدواج کند. یک‌بار مادرم آمد و گفت که دختری هست که حاضر است با یک پاسدار ازدواج کند. بریم و ببینیمش. من گفتم دیدن لازم نیست همین قدر که او راضی شده تا با پاسدار ازدواج کنه کفایت است. کلی سرزنشم کردند که این حرفا چیه و بعد هم راه افتادیم رفتیم منزل آن خانواده. تابستان بود و آنها برای پذیرایی هندوانه آوردند. با خودم گفتم من که اهل چنگال و کارد که نیستم. چه کاری است که خودم را آنگونه که نیستم نشان دهم برای همین با دست یک قاچ هندوانه برداشتم. که بعدها که رفتیم خانه کلی بگو مگو روی این موضوع داشتیم. بعد هم که با ایشان ازدواج کردم گاه گداری همان خاطره موجبات خنده ما بود. من و رحیم سال ۶۴ ازدواج کردیم و کریم هم سال بعد.[۶۵]

یکی از نیروهای کریم[۶۶] برخی از اتفاقات آن زمان و نیروهایی که در آنجا خدمت می‌کردند را اینگونه توصیف می‌کند:

من ۶ ماه در خدمت آقا کریم بودم. از تاریخ ۶۳/۴/۲۰ از همان اوایلی که ما در تیپ ۶۶۲ بیت المقدس به جنوب رفتیم و در «دب هردان» مستقر شدیم. آن موقع سردار صفر عیسی‌زاده مسئول اطلاعات و عملیات بود و آقا کریم هم جانشین ایشان بودند. یک

۶۵- صمد عباسی

۶۶- مهدی آجودان‌زاده از میاندوآب، فرزند شهید نصرت‌اله آجودان زاده.

سری دوره‌های خاص را آنجا دیدیم مثل نقشه خوانی، تخریب، شناسایی و شنا.

آقا کریم جوان ۲۰ ساله‌ای بود و در میان ما چند نفر بودند که مُسن بودند. اجاقی، محرم اسکندریان، الهویردی رمضانی. اما اطاعت پذیری از فرمانده واجب بود. تهجد و عبادت کریم و داشتن تبسم همیشگی بر لبان ایشان او را خواستنی می‌کرد و باعث می‌شد همه از ایشان اطاعت کنند. کریم پر جنب و جوش و تلاشگر بود و به بیت المال حساس بود. ما در محور پاسگاه زید به سمت محور شلمچه کار می‌کردیم.

از دوستان و افرادی که آنجا بودند عبارت بودند از رحیم آقامحمدپور که جانشین دوم عیسی‌زاده بود. شهید محسن اقدم، محرم اسکندریان، حبیب عیسی‌زاده برادر آقا صفر، الهوردی رمضانی، شهید اکبر تروهید از بخش کشاورز میاندوآب، میرابراهیم اسماعیلی از نقده، شهید تقی نیری جوان، اسمعلی پروین زاده، فتاحی، شهید میر ابوالفضل حسینی از تکاب، حسنعلی محسنی و رضا اباذر خویی از خوی، رضا صادقی از سلماس، حسن زاده، سید هادی موسوی، صادق محمدی، امیر شمس و امین رضوان از تکاب، علیرضا خجسته از ارومیه قربان ساجدی از نقده، چوبانعلی عباسی، یوسف فطان، حسین رحیمی از گنبد و یک نفر هم بود به نام بهمن که از لرستان بود.

در دارخوین دوره غواصی می‌دیدیم که خود آقا کریم از مربیان ما بودند. البته منطقه عملیاتی مورد شناسایی ما بعداً لو رفت و عراق به این منطقه آب رها کرد. که ما جمع شدیم و رفتیم به سنندج.

یک شب در مرداد ماه بود که در منطقه زید رفتیم برای شناسایی به همراه صفر عیسی زاده و کریم طریقت و تروهید و اقدم و میرابراهیم اسماعیلی و آقای رضا خویی که تخریبچی بود هر کدام یک گونی برداشتیم و وارد یک تونلی شدیم و بعد از آن وارد یک کانال شدیم که بچه‌های ارتشی آن را می‌کندند و از بچه‌های ما هم به آنها کمک می‌کردند. آن شب خط از یک آرامش نسبی برخوردار بود و گاه گداری منوری یا تیر رسامی خودنمایی می‌کرد. محوری بود که شب پیش نیز آنجا کار کرده و تعدادی از مین‌ها را خنثی و از سیم خاردارها بریده بودیم. آقا کریم در یک قسمت، من و تروهید و عباسی را آنجا گذاشت و گفت نباید هیچگونه تیراندازی از اینجا شود و بعد خودشان رفتند ۵۰ متر جلوتر و به کار خنثی سازی و تهیه گزارش از وضعیت سنگرهای دشمن با دوربین های دید در شب مشغول شدند. حدود ۲۰ دقیقه‌ای نگذشته بود که میر ابراهیم اسماعیلی به یک تله منور گیر کرد و منور روشن شد. منطقه روشن شد و اینها در آن وسط دیده شدند. در آن لحظه از تمام سنگرهای کمین دشمن تیراندازی به آن سمت شروع شد. صدای یاحسین میر ابراهیم شنیده می‌شد که می‌گفت

وای سوختم. از همه جا تیر می‌آمد. کریم آقا آنجا جسارت کرد و میر ابراهیم را به هر زحمتی بود به عقب کشید. بعد صفر عیسی‌زاده هم کمکش کرد. کریم راضی نشد با آن وضعیت منطقه، یکی از نیروهایش آنجا بماند. در همان حین یک خمپاره ۶۰ هم افتاد کنار ما که اکبر تروهید هم آنجا مجروح شد. اما نمی‌خواست به عقب منتقل شود. در همان لحظه که میر ابراهیم را سوار آمبولانس ارتش می‌کردیم من رفتم و به آقا کریم گفتم که اکبر زخمی شده و لی به عقب نمی‌رود. آقا کریم آمد و با تحکم ایشان را به عقب فرستاد. چند روز بعد از این ماجرا بود که در واقع منطقه لو رفت. یک روز صبح که بیدار شدیم برویم به دیدگاه، من احساس کردم که زیر پایم خیس است. البته چون زیر پتوها نایلون می انداختیم لذا احساس نرمی زیر نایلون می‌گفت که منطقه خیس شده و بیرون آمده دیدیم که همه جا از آب پر شده که مجبور شدیم دو خاکریز از آنجا عقب نشینی کنیم. کریم آقا یک دوربین کانن داشت که همیشه همراهش بود. از همه چیز عکس می‌گرفت از آدمها از مواضع دشمن. عکاسی را دوست داشت. خیلی شوخ طبع بود و با حاج علی اوجاقی با هم شوخی می‌کردند و گاه به بچه ها آب می‌پاشید.

در پاسگاه زید؛ در پشت دژی که داشتیم و تقریباً در داخل خاک عراق قرار داشتیم، محلی بود که کریم و اکبر تروهید گودالی قبر مانند کنده بودند و خیلی از شب‌ها می‌رفتند آنجا، راز و نیاز می‌کردند.

کریم همین کارها را می‌کرد که می‌توانست رشد کند. یعنی تهذیب در کنار آموزش‌های علمی. برای همین در خاطره دوستان، برخی از ایثارگری‌های کریم و اخلاص و توکل او نقش بسته است.

در پاسگاه زید که مستقر بودیم؛ یک شب از شناسایی که برگشتیم، همه خسته و کوفته بودیم و بعد از نماز صبح خوابیدیم. اما کریم نخوابیده بود و رفته بود همه لباس‌های بچه‌ها را که گِلی شده بودند را شسته بود.

در منطقه «پاسگاه شور شیرین» و دشت حلاله در میمک[۶۷] عملیات‌هایی شده بود لکن موفقیت آمیز نبودند. آقا مهدی به ما مأموریت دادند که برویم آنجا را شناسایی بکنیم. من و کریم و حاج حسینلو[۶۸] بودیم. بعد از کلی پیاده روی در حدود ساعت ۱۲

۶۷- منطقه میمک به دلیل بر خورداری از موقعیت با اهمیت نظامی، همواره مورد توجه عراقی ها بوده است. ارتفاع لوبیایی شکل «میمک» در غرب استان ایلام واقع شده است و به دلیل نزدیکی‌اش با مرز ایران وعراق، یکی از نقاط سوق الجیشی و با اهمیت نظامی به شمار می‌رود. تنگه استراتژیک «بینا» در شمال غرب میمک و در بین ارتفاع بسیار مهم «چکر» واقع شده است. طول این تنگه بیش از ۵ کیلومتر به موازات تنگه «بینا» و درغرب آن واقع شده است و جاده مواصلاتی حلاله- گنجوان از این تنگه می گذرد. سرلشکر خلبان احمد کشوری در تاریخ ۱۵ آذر۵۹ در این منطقه به شهادت رسید. عملیاتهای زیادی در این منطقه انجام شده که عملیات ضربت ذوالفقار، عملیات عاشورا، و عملیات نصر۲ از آن جمله‌اند.

۶۸- شهید علی حاجی حسینلو متولد ۱۳۳۷در شهرستان خوی که در اوایل سال ۱۳۶۳ به سمت قائم مقامی فرمانده تیپ بیت المقدس منصوب شد و بعدها در عملیات والفجر ۸ مسئولیت یکی از محورهای عمل کننده را به عهده گرفت و بعد از آزاد سازی شهر فاو در

ظهر به دشت حلاله رسیدیم. حاج حسینلو آن موقع رئیس ستاد تیپ بیت المقدس بود. بعد به گردنه‌ای رسیدیم که در دید دشمن بود. از ماشین پیاده شدیم تا باقی راه را پیاده برویم. چند تا آمبولانس سوخته آنجا بود. بعد به دیدگاهی رسیدیم که قرار بود از آنجا منطقه را شناسایی کنیم. کریم از حاج حسینلو خواست تا مسیر شیار مانندی را که در روبرو بود، ادامه دهد. کریم راهی شیار شد و ما از دیدگاه با دوربین او را دنبال می‌کردیم که متوجه شدیم چند عراقی آنجا پشت سر کریم قرار گرفتند. داشتند سیم خاردار می‌زدند. کریم از آنها گذشته بود. نگران شدیم که یک وقت کریم اسیر نشود. کریم از دیدمان خارج شده بود و ما کاملاً مضطرب و نگران بودیم.

بعد از یک ساعت دیدیم یک نفر از سمت آمبولانس‌های سوخته ما را صدا می‌زند که دیدیم کریم است. گفتیم از کجا آمدی؟ چطور آمدی؟ گفت از شما که فاصله گرفتم متوجه عراقی‌ها در سمت چپم شدم. توسل کردم به آقا امام زمان و آیه «و جعلنا[69]» را خواندم. گفتم از دو حالت خارج نیست. یا مرا دیده‌اند و

بیست و یکم بهمن ۱۳۶۴ در حاشیه غربی اروند در داخل خاک عراق بر اثر اصابت ترکشهای توپ به شهادت رسید.

۶۹- آیه ۹ سوره یس : وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ (و [ما] فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده‌ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده‌ایم، در نتیجه نمی‌توانند ببینند.)

فکر می‌کنند که از نیروهای خودشان هستم و به راهم ادامه می‌دهم یا اینکه به من حمله می‌کنند. وقتی متوجه شدم که مرا ندیده‌اند مسیر را ادامه داده و از آن طرف شیار آمدم.[۷۰]

خنده‌رویی، شجاعت، اخلاص و توکل وی از کریم آدمی ساخته بود که همه را مجذوب خود می‌کرد تا جایی که عربعلی قادری با او عقد اخوت می‌بندد.

وقتی رفتیم پیش مُلا موسوی تا صیغه عقد اخوتمان را بخواند آن خطبه برایم خیلی جذاب بود. خصوصاً آن قسمتش که می‌گوید وارد بهشت نمی‌شوم تا برادرم بیاید.[۷۱]

من حالا دارم نسبت به ایام جنگ احساس پشیمانی می‌کنم. چرا که ما به جنگ به دیده جبهه و جنگ و اولویت اصلی نگاه نکردیم. جنگ برای ما موضوع جنبی بود. اما افرادی مثل کریم و

۷۰- صفر عیسی‌زاده

۷۱- خطبه عقد اخوت : وَاخَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صَافَیْتُکَ فِی اللَّهِ وَ صَافَحْتُکَ فِی اللَّهِ وَ عَاهَدْتُ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ وَ کُتُبَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِیَاءَهُ وَ الْأَئِمَّةَ الْمَعْصُومِینَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ عَلَى أَنِّی إِنْ کُنْتُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشَّفَاعَةِ وَ أُذِنَ لِی بِأَنْ أَدْخُلَ الْجَنَّةَ لا أَدْخُلُهَا إِلا وَ أَنْتَ مَعِی. در راه خدا برادرت شدم و در راه خدا دوست با صفایت گشتم و در راه خدا با تو دست دادم و با خدا و فرشتگان و کتابهایش و رسولان و پیامبرانش و امامان معصوم(درود بر آنان)عهد کردم بر اینکه اگر از اهل بهشت و شفاعت بودم و به من اجازه داده شدکه وارد بهشت شوم، به بهشت وارد نشوم مگر اینکه تو هم با من باشی.

اکبر کاملی[۷۲] اولویت اصلی و اولشان جنگ بود. ما دو ماهی می‌رفتیم و برمی‌گشتیم. منتظر بودیم که عملیاتی در شرف انجام باشد تا برویم آنجا. اما آنها از قبل می‌رفتند. کارشان را انجام می‌دادند و زحمت جنگ را می‌کشیدند. آنها جزو خواص نیروهای جنگ بودند. هر چند من یک سال بزرگتر از کریم بودم اما عظمتی را در او می‌دیدم که خودم را پیش او کوچک می‌دیدم. کریم آنقدر ساده و بی‌آلایش بود که وقتی می‌خندید احساس می‌کردم که یک بچه می‌خندد.[۷۳]

کریم هرجا که فرصتی برای خدمت پیدا می‌کرد دریغ نمی‌نمود تا از تخصص و وجود او استفاده شود. این مأموریت‌ها چه در جنوب یا در غرب برایش فرقی نداشت.

از سال ۶۰ ما روی مناطق کردنشین کار می‌کردیم و تحرکات ضدانقلاب را زیر نظر داشتیم. در سال ۶۳ کریم آقا هم به این عملیات پیوست و مسئولیت مرکز «شنود» قرارگاه را در برجک

۷۲- شهید علی اکبر کاملی متولد ۱۳۴۰ در محله هفت آسیاب ارومیه است. وی بی‌سیم‌چی آقا مهدی باکری و در بسیاری از عملیاتها در کنار آقا مهدی بود تا اینکه در عملیات بدر از وی خداحافظی کرد. وی با آخرین مسئولیت خود در لشکر۳۱ عاشورا به عنوان جانشین مخابرات در عملیات بیت المقدس ۲ در ماووت عراق در تاریخ ۶۶/۱۱/۲ به یاران شهیدش پیوست.

۷۳- برادر جانباز عربعلی قادری که یک پای خود را در جنگ از دست داده است.

سرو[۷۴] به عهده گرفت. یکی دو ماه هم آنجا مستقر بود. که در عملیات لیله القدر خیلی مفید واقع شد.[۷۵]

یکی از محلهایی که کریم اظهار عقیده و نظر کرده است همانا در وصیت نامه بوده است. چرا اینکه در وصیت نامه با توصیه‌های خود نوع نگاهش را به عالم هستی و به آخرت بیان می‌دارد. چندین وصیت نامه از کریم به یادگار مانده است که به مناسبت‌های مختلف در ایام حضورش در نزدیکی عملیاتها یا در مواقع حساس آنها را به نگارش درآورده است. برخی از این وصیت نامه ها مقید به تاریخند اما برخی نیز فاقد تاریخ است. وصیت نامه‌ای که در ذیل می‌آید با توجه به محتوای آن که قید نموده که در روزهای تاسوعا و عاشورا قرار گرفته‌ایم مربوط به عاشورای سال ۶۲ یا ۶۳ (۶۲/۷/۲۵ یا ۶۳/۷/۱۴) می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

نصرمن الله و فتح قریب

اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک تحت رایه نبیک مع اولیائک

۷۴- سِرو یکی از شهرهای استان آذربایجان غربی ایران است. این شهر در بخش «صومای برادوست» شهرستان ارومیه جای دارد. شهر سرو در ۵۵ کیلومتری و در شمال غرب شهر ارومیه قرار گرفته است. سرو شهری مرزی است و حالتی گمرکی و ترانزیتی دارد.

۷۵- یوسف حامدی

به نام الله یگانه پاسدار حرمت شهیدان و سپاس و حمد بر خدای یکتا که خدایی سزاوار اوست و تنها او قابل ستایش و پرستش است خدایی که ستارالعیوب و غفارالذنوب است.

سپس درود و سلام بر محمد رسول الله (ص) خاتم الانبیا و علی ولی الله و فرزندش مهدی (عج) خاتم الاوصیا، [و] نایب بر حقش چهره درخشان آسمان ولایت فقیه امام خمینی که ما را [از] راه جهنمی که ناخواسته می‌پیمودیم آگاه ساخت و به صراط مستقیم رستگاری هدایت نمود.

چندی بود دریافته بودم که هدف از زندگی در این دنیا خوردن و خوابیدن و یک زندگی صرفاً مادی نیست. هدف والاتر از آن است. هدف رسیدن به خداوند و رسیدن به صفات عالیه خداوندی است. هدف سرکوبی نفس اماره و هواهای شیطانی و پرواز نفس مطمئنه به سوی خداوند است. پس برای رسیدن به این هدف دریافتم که جبهه بهترین جای برای اجرای آن است لازم است بگویم به آنهایی که در پشت جبهه مخصوصا کردستان مظلوم و اطراف آن مشغول خدمتگزاری هستند خدمت آنها در پشت جبهه مهمتر است و باید در مقابل تمامی مشکلات کاری و دفاع از آیین اسلام عزیز و مقابله با تمامی آنهایی که دشمن دین و قرآن هستند و سد راه انقلاب اسلامی می باشند اعم از دشمنان خارجی و داخلی و ضد انقلابیون ضد خلق خدا که خود را به مردم با اعمال پلیدشان نشان دادند. خدمت این بنده حقیر در کردستان و پشت جبهه مهمتر

بود ولی به علت ترس و اغفال و گمراهی و دلبستگی به دنیای مادی و تجملات به جبهه رو آوردم. پس در صدد برآمدم تا از پی نبرد با دشمنان اسلام در سراسر جهان به جبهه بیایم. حال اگر در این راه خداوند لیاقت شهادت خالصانه را به من عطا بفرماید تا با حضور خود در جبهه و با نثار جان خود ندای مظلومانه مسلمین را به گوش جهانیان در خواب برسانم تا اینکه جهانیان به حقانیت اسلام پی ببرند و به قیام علیه ظالمین قد علم نمایند تا رضایت الهی را جلب کنند.

ای ملت غیور و شهید پرور قهرمان؛ توجه داشته باشید که اگر اسلام تاکنون برای جهان ناشناخته مانده بر اثر نداشتن رهبری بیدار و آگاه بوده است و بدین جهت از شما می خواهم که قدر مقام رهبری را بدانید و به پیامها و رهنمودهایش و فرامین او عمل نمایید.

بنابر این شما را وصیت می کنم :

۱) امام عزیز را یاری کنید و ندایش را که ندای هل من ناصر حسینی است لبیک گویید.

۲) از آیت الله العظمی منتظری و دیگر روحانیت متعهد و مبارز به خاطر پیشرفت انقلاب و جهانی شدن اسلام اطاعت کنید.

۳) جبهه ها را خالی نگذارید که خدا با ماست و آخر سر پیروزیم بنا به وعده الهی «الیس الصبح بقریب»

۴) به طلاب علوم دینیه توصیه می کنم که اگر شده یک ماه در سال به جبهه‌ها بروند تا ایمانشان نسبت به خدا و معاد تقویت گردد.

۵) به دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی اعم از خارجی و داخلی، چه آنان که مشغول توطئه و مقابله با انقلاب اسلامی هستند و چه آنان که در کنار، منتظر فرصت نشسته‌اند و چه آنان که در هر لباسی خواه در لباس روحانی، سپاهی، بسیجی و سایر نفوذ کرده‌اند و در کار انقلاب و مردم مستضعف کارشکنی می‌کنند، توصیه می‌کنم که به راه راست بیایند و در کنار این توده مواج مردمی قرار گیرند که برای بیمه کردن این انقلاب اسلامی و حفظ خاک میهن اسلامی تا حال با دادن مال و جان و صد هزار شهید و معلول و مجروح که فدا کرده‌اند و اسیر داده‌اند، وگرنه از همین ملت چنین تو دهنی خواهند خورد که دیگر نتوانند از جایشان بلند شوند.

۶) به برادران سپاهی و بسیجی وصیت و سفارش می‌کنم که با هوشیاری کامل مواظب افرادی که در داخل آنان نفوذ کرده‌اند و به انقلاب اسلامی لطمه می‌زنند باشند. و با آنان برخورد جدی داشته باشید و گرنه حرمت خون شهدا را نگه نداشته و به خون آنان خیانت کرده‌اید.

و در آخر از همه امت حزب الله، خواهران و برادران می‌خواهم که برای فرج حضرت مهدی(عج) عدالت گستر و سلامتی امام و پیروزی هر چه سریعتر رزمندگان اسلام و فتح کربلا و قدس عزیز به دست آنان، دعا کنند. که هر چه داریم از همین دعاهاست. به قول امامان معصوم دعا حربه مومن است. تقوی را نصب العین خود قرار دهید که در سایه تقوا و عمل صالح است که

می توان با عمل، کمی سختی، خوشی سعادت زیادی را در آخرت ابدی برای خود به دست آورد. پس به دنیا و چیزهای آن اهمیت ندهید و دل نبندید که دنیا گذرگاه است نه قرارگاه و به فکر آخرت باشید.

دوستان و برادران سپاهی و بسیجی‌ام سفارش می‌کنم که حمایت خود را از سپاه و بسیج کم نکنید و مساجد را خالی نگذارید که سپاه و بسیج بازوی ولایت فقیه است. از آنان می‌خواهم از روحانیت در خط امام حمایت کنند و در مقابل آنان که با ولایت فقیه مخالف هستند محکم بایستند و از وابستگی به احزاب و دسته جات خودداری و پرهیز نمایند و در مسیر و خط حزب الله قدم بردارند و قدم‌هایشان خالصاً الی الله باشد تا از جنداللهیون واقعی قرار گیرند.

از تمامی برادران و دوستان و آشنایان و عموم حلالیت می‌طلبم و اگر از این بنده حقیر ضعیف و روسیاه خدا اذیتی و آزاری رسیده به خاطر خداوند ببخشند و از همه‌شان می‌خواهم تا برای آمرزش گناهانم دعا کنندکه خیلی گناهکار بوده‌ام و در تمامی پیشامدها و ناگواریهای تلخ مقاومت داشته باشید که مقاومت به خاطر خدا عبادت است و در تمامی پیشامدها به خداوند رحمان توکل نمایید که خداوند دانا و بیناست.

به خانواده‌ام مخصوصاً به مادرم دلداری بدهید و به امام حسین و یاران با وفای او گریه و عزاداری نمایند.

سلام بر پدر و مادر اهل خانواده. سلام به تمامی آشنایان و بستگانم.

سلام به پدر عزیز؛ که ان شاء الله مرا حلال بکنی و مواظب اهل خانواده بخصوص مادرم باش. من شرمنده‌ام که نتوانستم فرزند خوبی برایتان باشم. فرزندی که شما تحویل جامعه دادید باید سر در راه خدا بدهد و چونکه مسلمانی هستید و از طبقه مستضعف می باشیم.

سلام به مادر عزیزم که چگونه و با چه زحمات و دردها و مشکلات و نابسامانیها مرا تربیت نمودی و چگونه او را به جبهه فرستادی و چگونه به شهادت رسید. مادر ببخش که فرزند خوبی برایت نبودم و این را با دل سیاه اقرار می‌کنم. شیرت را به من حلال کن تا در نزد خداوند تبارک و تعالی سرافکنده و سر به زیر نباشم و تو هم هیچ ناراحت مباش که خوب امانت را به صاحب اصلیش برگرداندی و در پیش خانم زهرای مرضیه روسفید و سربلند هستی ان شاء الله.

خواهران و برادرانم و سایر بستگان مهربانم همیشه در خط اسلام قدم بردارید و همیشه به فکر اسلام باشید. فرزندانتان را طوری تربیت کنید که در رکاب امام عصر (عج) شمشیر بزنند.

برادر ارجمند و صادق بزرگوارم رحیم، من برایت برادری نمونه نبودم و از آنجایی که احترام شما را باید نگه می‌داشتم سهل انگاری و سستی نموده‌ام که ان شاء الله مرا حلال می‌کنی و در سر

نمازهایت که با حضور قلب می‌باشد دعایم میکنی. که ان شاء الله خداوند از تمامی گناهانم درگذرد و تمامی اعمال مرا جزای خیر دهد. برادر رحیم به فکر اسلام باش و اسلام دینی است از همه مسلک‌ها و ادیان بالاتر و والاتر که خداوند وعده مؤمنان را در آخرت بهشت قرار داده است. پس ما که مسلمانیم باید جان خود را در راه ایفای احکام اسلام فدا سازیم تا قدرت های شیطانی و استکباری نتوانند بر عموم مردم مستضعف جهان و خصوصاً مسلمین حکومت نمایند و تا اینکه نسلهای آینده مسلمین زندگی توام با تمامی رفاه و امکانات را داشته باشند.

وحید جان تو [و] امثال تو آینده ساز ایران اسلامی خواهی بود. خود را چنان به بار بیاور که بتوانی مسئولیت مسلمان بودن و خدمت کردن را به اسلام و مسلمین داشته باشی به لحاظ اینکه اسلام به انسانهای متعهد و مکتبی و متکی به خدا نیازمند است. که در زندگی بیش از هر چیز به فروغ الهی که در دل انسانهاست اهمیت دهند و با ایمان به خدای یکتای علیم، قدیر، سمیع، بصیر، رحمان و رحیم و پیامبران بزرگوارش به پیروی از خاتم پیامبران و کتابش قرآن و از ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) و اهتمام به ذکر و یاد خدای و نماز با حضور قلب، روزه [و] عبادات دیگر و انفاق و ایثار و صدق، جهاد بی امان در این راه و حضور پیگیر در جماعت و انس با مردم راه سعادت را به روی خود بازگردانند.

«شهید به معنای دگرگونی در خاندان اسلام برای خودسازی و خود را برای شناخت بهتر در حرکت مکتب اسلام سوق داده»(شهید بهشتی)

بارپروردگارا تو تمام مردم را در روز قیامت روزی که وعده دادی و هیچ شکی در آن نیست جمع می سازی . این وعده قطعی است و هرگز نقصی در آن نخواهد بود. ما سپاهیان و بسیجیان اگر این لباس را به تن کردیم به عشق شهادت و جهاد است.

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ(ال عمران ۸۵) اگر کسی غیر از اسلام راه و یا روشی را انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.

تا چند صباحی دیگر به مهمانی امام حسین (ع) خواهیم رفت و شما دریای بیکران مسلمانان از هیچکس غیر خدا هراسی نداشته باشید. اگر دنیای ما را محاصره اقتصادی کنند ما فرزند رمضانیم و پیشوایمان محمد(ص) و علی علیه السلام است. اگر ما را محاصره نظامی کنند فرزند محرم و پیشوای ما حسین ابن علی علیه السلام است.

پدر و مادر عزیزم اگر شهادت نصیب من شد البته من گناهکارم و سعادت آن را ندارم ولی اگر داشته باشم نگران من نباشید من راهم را انتخاب کرده‌ام و خوب راهی است و من و برادرانم و دوستانم همه داوطلبانه برای اجرای دستور خدا جهاد در

راه دین او را انتخاب کردیم. بسیار خوشحال هستیم. اما مادرم، دلم شور می‌زند و عشق ملاقات حق دارد و فکر می‌کنم که با شما روز قیامت پیش هم خواهیم بود و ناراحت نباش زیرا من از فرزندان ام لیلا (علی اکبر و قاسم و ...) برتر و بالاتر نیستم. طبق گفته قرآن «کل نفس ذائقه الموت» هر کس طعم و مزه مرگ را خواهد چشید. پس چه بهتر که آن مرگ شهادت در راه خدا باشد. نامه‌ای که می نویسم از دیار کربلائیان می نویسم. روزهای عاشورا و تاسوعا است. باری مادر ناراحت نشو و نگو فرزندم شهید شد باری نگو ناکام بود افتخار کن که تو فرزندی در راه خدا دادی باید به این سعادت افتخار کنی اما پدرم مرا حلال کن چون از اول عمرت کار می‌کردی و ما را بزرگ کردی. باری امیدوارم برادرانم راهم را ادامه دهند. برای من گریه نکنید و به هیچ وجه سیاه تن نکنید و ضد انقلاب روحیه شما را ضعیف نکند. مرا حلال کنید و همه اقوام و خویشاوندان سلام برسانید. توصیه دیگر؛ پدر و مادر ناراحت نشوید.

مرا عشق حسین دیوانه کرده
دلم را خالی از بیگانه کرده
دل و عشق حسین در راه چو گنجی است
که جا در گوشه ویرانه کرده
در گلشن عشق همچو خاری بودم
بر دامن گل کم از غباری بودم
آنروز برین رتبه رسیدم که امام

فرمود که کاش پاسداری بودم

خدایا تا مرا پاک نکرده‌ای خاکم مکن

البته کریم در برخی از یادداشتهای خود اظهار عقیده نموده و دیدگاههای خود را بیان داشته است. گاه دل نوشته و مناجات‌هایی با معبود خود داشته است. در یک یادداشتی که کریم نوشته است از اسلام ایرانی و آمریکایی سخن به میان می‌آورد. گویی این سخنان را برای امروز ما به یادگار گذاشته است:

ما فرزندان امام خمینی هستیم و در راه او که راه حسینی است به پیش می رویم.

انقلاب اسلامی ایران آغاز جهاد بر علیه کفر جهانی است.

ما اسلام انقلابی نمی خواهیم. ما اسلام ایرانی نمی‌خواهیم. ما وطن پرست و ایران پرست نیستیم. بلکه ما انقلابی اسلامی و ایران اسلامی می‌خواهیم. ایرانی می‌خواهیم که در آن بتوانیم خدا را پرستش نماییم و اگر در وطن‌مان این کار برای‌مان میسر نباشد به تبعیت از رهبرمان و پیامبرمان حضرت محمد(ص) از وطن حتی اگر آن وطن مکه باشد هجرت خواهیم نمود تا گوشه‌ای را بیابیم که بتوانیم در آن خدای یگانه را پرستش نماییم.

ما فرزندان امام حسینی هستیم و در راه او که راه حسینی است به پیش می‌رویم

انقلاب اسلامی ایران آغاز جهاد بر علیه کفر جهانی

ما هرگز انقلابی نمی‌خواهیم، ما اسلام ایرانی نمی‌خواهیم ما وطن پرست و ایران پرست نیستیم
بلکه ما انقلابی اسلامی و ایران اسلامی می‌خواهیم ایرانی می‌خواهیم که در آن بتوانیم خدا را پرستش
نمائیم و اگر در وطنمان این کار برایمان میسر نباشد به تبعیت از رهبرمان و پیامبرمان حضرت محمد (ص)
از وطن حتی اگر آن وطن مکه باشد هجرت خواهیم نمود تا گوشه‌ای را بیابیم که بتوانیم در آن خدای
یگانه را پرستش نمائیم.

گاهی نیز نه در حد وصیت‌نامه، بلکه به عنوان توصیه در لابلای تقویم خود مطالبی را برای خانواده گوشزد می‌نماید. در صفحه ۱۲ تیر ماه تقویم سال ۶۳ خود خطاب به خانواده نوشته است :

مادرم؛ همچنان که من افتخار می کنم که شهید شوم، تو نیز باید افتخار کنی که پسرت را در راه اسلام و قرآن داده‌ای. از پروردگار می‌خواهم که هم من و هم تو از این امتحان الهی سرفراز بیرون آئیم و نزد خالق یکتا روسپید باشیم.

خواهران و برادرانم، پس از شهادت من، پر خروش‌تر از همیشه با دشمنان اسلام به مبارزه برخیزید و راه مرا ادامه دهید. از شما می‌خواهم که در راه خدا گام بردارید و جلوی نفس سرکش و راحت طلب را بگیرید و در دعاها و نماز جمعه‌ها و نیایش‌های شبانه شرکت جوئید و دعای همیشگی به جان امام را فراموش نکنید.

سه‌شنبه ۱۲ تیر
۳ شوال
3 JULY

شهید مظلوم آیت‌ا. . دکتر بهشتی:
با بودن مردم انقلاب تداوم خود را تضمین خواهدکرد.

	کارهائی که تحویل میگیرم	مسئول اجراء	تاریخ ارجاع	کارهائی که تحویل میدهم	تحویل گیرنده	تاریخ ارجاع
۱						
۲						
۳						
۴						

مادرم. همچنان که من افتخار می‌کنم که شهید می‌شوم تو نیز باید افتخار کنی که پسرت
را در راه اسلام و قرآن داده‌ای. از پروردگار می‌خواهم که هم من و هم تو از این
امتحان الهی سرفراز بیرون آییم و نزد خالق یکتا روسفید باشیم.
خواهران و برادرانم، پس از شهادت من، پرخروش‌تر از همیشه با دشمنان اسلام به مبارزه
برخیزید و راه مرا ادامه دهید. از شما می‌خواهم که در راه خدا گام بردارید و جلوی
نفس سرکش و راحت طلب را بگیرید و در دعاها و نماز جمعه‌ها و نیایش‌های شبانه
شرکت جویید و دعای همیشگی‌تان به جان امام را فراموش نکنید.

برخی توصیه‌های شفاهی هم به دوستان داشت که در خاطرات آنان جایگاه ویژه‌ای دارد. خصوصاً در مورد مسایل اخلاقی و خودسازی چه اینکه کریم به این مسایل حساسیت خاصی داشت.

یک بار که در منطقه به دیدن کریم رفته بودیم، پرسید از منطقه چه خبر؟ گفتم در شهر بدحجابی زیاد شده است. گفت تقصیر بدحجاب‌ها نیست. تقصیر چشم‌های ماست که آنها را تحویل می‌گیریم.[۷۶]

۷۶- علیرضا محدودی زمان

کریم نسبت به مسایل ناموسی خیلی حساس بود. آدم با غیرتی بود.[۷۷]

با این خصوصیات کریم سعی می‌کرد در هر جا که باشد تبعیت از سلسله مراتب فرماندهی را هم در کنار داشته‌های خود داشته باشد. چه اینکه در سال ۶۳ به خاطر مسایلی که در تیپ بیت المقدس پیش آمد، کریم از اظهار نظر خودداری نمود تا مگر خود را مطیع نشان داده و هر گونه شائبه همشهری بازی را از اذهان بزداید.

کریم هیچگاه از مقام و موقعیتش استفاده نابجا نکرد. حتی آن موقع که ما را از تیپ بیت المقدس کنار گذاشتند بخاطر اظهار نظر فردی به نام «بهشتی» که اهل سلماس بود و بعد منافق از آب درآمد و کالك عملیاتی منطقه را با خود برد، نخواست اقدام خاصی بکند تا مگر شائبه طرفداری از همشهری در آن باشد.[۷۸]

البته گاهی هم شده بود که به خاطر دوستانش مورد ملامت قرار گیرد. یکی از دوستان نزدیك کریم، احمد غفاری نام دارد و در سپاه با هم خیلی رفیق بودند. احمد تلاش زیادی می‌کند تا کریم را به واحد خودشان ببرد ولی این امکان برایشان فراهم نمی‌شود. احمد هیکل تنومندی داشت و خیلی هم به امور تدارکات شکم و خورد و خوراکش می‌رسید.

۷۷- عربعلی قادری

۷۸- محمد کاغذچی

مدتی را در اهواز و در منطقه پاسگاه زید به واحدی که کریم آنجا بود رفته بودیم. دوستانی که در جنوب بودند برای مرخصی می‌آمدند ارومیه و ما هم برای مرخصی می‌رفتیم جنوب! من همیشه کلمن آب را پر می‌کردم از آب طالبی. آب طالبی را هم می‌رفتیم از اهواز تهیه می‌کردیم. یکبار که برای خوردن کباب رفته بودیم اهواز، در راه بازگشت آقا مهدی ما را دید و چراغ داد و رفتیم کنار جاده. آقا مهدی آمد و حال و احوالی از ما گرفت. وقتی چشمش به کلمن آب افتاد در خواست یک لیوان آب کرد. وقتی لیوان را پر کردیم و خوردند. گفتند شما همیشه کلمن‌تان پر از آب طالبی است؟ چون یکبار هم از ما آب خواسته بودند و ما به ایشان آب طالبی داده بودیم. آقا مهدی رو به کریم کرد و گفت: مگر همه رزمندگان در کلمن‌شان آب طالبی است؟ فهمیده بود که ما گاهی هم برای خوردن کباب به اهواز می‌رویم. گفت این ماشین بیت المال را برمی‌دارید می‌روید کباب بخورید؟ آن هم اهواز؟ کریم سر بزیر انداخت و من گناه موضوع را به گردن گرفتم.[۷۹]

کریم عاشق جبهه بود و عاشق آقا مهدی بود. و این در رفتار و حرکات و سکناتش پیدا بود. هر بار کریم به ارومیه می‌آمد مدتی را در شهر بود و بعد دوباره اعزام می‌شد به منطقه. در تاریخ ۶۳/۱۱/۱ مأموریت وی در تیپ بیت المقدس به پایان می‌رسد. اما از احکام

۷۹- احمد غفاری

مأموریتی که بعد از این تاریخ برای وی از سوی تیپ صادر شده است نشان می‌دهد که هنوز در این واحد مشغول به خدمت بوده و برای انجام شناسایی مناطق، فعال بوده است.

سال ۶۳ رو به پایان بود که عملیات بدر[۸۰] آغاز می‌شود. کریم در شرق دجله بر اثر اصابت ترکش و استنشاق گازهای شیمیایی مجروح می‌شود. ابتدا ایشان را به اهواز و بعد به دزفول و از آنجا نیز به شیراز منتقل می‌کنند. بعد از مداوای نسبی به ارومیه انتقال داده می‌شود تا دوره نقاهت و استراحت خود را بگذراند.

۸۰- عملیات بدر در شب ۲۰اسفند ماه ۱۳۶۳ و در ساعت۲۳ با رمز یا فاطمه الزهراسلام الله علیها از دو محور عمده در حد فاصل العزیز تا القرنه آغاز شد.
عملیات پس از ۸ روز جنگ و گریز و مقاومت با آزادسازی روستای ترابه، لحوک، نهران، فجره و تصرف بیش از ۸۰۰کیلومتر مربع از زمین های هور و تصرف جاده خندق(الحجره ده) به طول ۱۳کیلومتر که فاصله آن با راه بصره- العماره ۶کیلومتر است، به پایان رسید. نیروهای خودی طی چند روز با مقاومت در برابر پاتک های متوالی و سنگین زرهی عراق، ساحل خشک شرق دجله را تخلیه و به تثبیت مواضع جدید در هورالعظیم بسنده کردند.
در جریان عملیات بدر مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱عاشورا، عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷محمد رسول اللهصلی الله علیه و آله، ابراهیم جعفر زاده فرمانده تیپ ۱۸الغدیر، ولی الله چراغی فرمانده تیپ ۲۱امام رضاعلیه السلام، اسماعیل صادقی ستاد لشکر ۱۷، علی تجلایی فرمانده آموزش قرارگاه خاتم النبیاءصلی الله علیه و آله و تنی چند از فرماندهان سپاه و ارتش به شهادت رسیدند.

بسمه تعالی

س

پایگاه/ پادگان/ ستاد ق ۲۲ ج بیت المقدس

منطقه یازده ۱۱

قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)

شماره ۷۳۹۸-۴۰-۱/۱۱۱

تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۹

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

حکم مأموریت

به پاسدار: برادر کریم طریقت

مأموریت داده میشود که از تاریخ ۶۴/۱۲/۲۹ بمدت یکماه

درمعیت برادران تروهید - ساجدی - بشلیقی - میرزایی - نیری جوان

بمقصد جبهه های غرب - جنوب

بمنظور انجام ماموریت محوله

عزیمت نمایند وپس ازمراجعت گزارش کار خود را فوراً ارائه دهند.

وسیله مسافرت: خودرو سپاه - شخصی

ملاحظات: برادران مسلح به قبضه درویش، کلت کمری به شماره ۳۸۴۹ و اسلحه تجهیزات می باشند از کلیه نیروهای نظامی و انتظامی استدعا دارد همکاری لازم را به عمل آورند

اعزام کننده: فرمانده/ مسئول ستاد/ مسئول واحد:

مرزی ششصد و شصت و دو
نام: بیت المقدس
منطقه یازده

۶۴/۱۲/۲۹

«از یابنده حکم درخواست می‌شود آنرا به‌نزدیکترین محل سپاه تحویل دهد»

بعد از خبر شهادت حمید آقا در عملیات خیبر، خبر شهادت مهدی باکری در عملیات بدر او را منقلب می‌کند.

اعتماد آقا مهدی به کریم زیاد بود به گونه‌ای که مسئول نیروی انسانی لشکر عاشورا می‌گفت قبل از عملیات‌ها آقا مهدی لیستی می‌دادند و می‌گفتند اینها در عملیات باشند. از ارومیه بابا ساعی و آقا کریم حتماً باشند. آقا کریم نیز اطاعت بی چون و چرا می‌کرد. اگر آقا مهدی می‌گفت برو داخل آتش چیزی نمی‌گفت و اطاعت می‌کرد. اعتماد و اطمینان خاصی به آقا مهدی داشت.[۸۱]

اوج ارادت کریم به این دو شهید بزرگوار آنجاست که دست به تهیه ویژه‌نامه‌ای برای این دو کبوتر خونین بال می‌زند. عباراتی که در این متون مشاهده می‌شود حکایت از دلباختگی وی به این شهیدان است.

شهید کسی است که وجودش سرشار از عشق به خداست. هر نفسش زیارت خداست و هر قدمش نفی طاغوتیان و ستمگران است.

شهیدان پایداران راستین حدود الهی و راهگشایان گمشدگان از راه خدا و لبیک گویان (هل من ناصر ینصرنی) از حلقوم مبارک سالار شهیدان عالم حضرت اباعبدالله الحسین هستند.

۸۱- رحیم طریقت، برادر کریم

حمید و مهدی به راستی مردان دلسوز و پرتلاش بودند. مردان منطق و مردان کار، امین و باوفا، صادق و مخلص، صبور و بردبار تا آخرین نفس به انقلاب و به امام عزیز وفادار ماندند و تا آخرین رمق از توانشان برای اسلام و انقلاب اسلامی از جان مایه گذاشتند.

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّـهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.(احزاب ۲۳)

در هنگامی که عملیات پرشور رزمندگان پرتوان اسلام در جبهه‌های نبرد و پیروزی های درخشان سپاهیان اسلام که در مصاف با خصم زبون با عملیات بدر که منجر به آزادسازی بخش وسیعی از خاک دشمن و انهدام مقادیر قابل توجهی تجهیزات و نفرات ارتش مزدور بعثی گردید، بار دیگر جمعی از یاران اباعبدالله دعوت حق را لبیک گفته و به محبوب خویش پیوستند. در این رهگذر قافله سالار مسافران طریق حق، شهید پاسدار مهدی باکری، فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا، معلم ایمان و تقوا و ایثار و استقامت با پیوند خون خویش به خون شهدای بدر به دیدار باقی شتافت.

شهادت پرافتخار سرداران رشید اسلام برادران شهید حمید و مهدی باکری را به امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی و به خانواده ارجمندش تبریک و تسلیت عرض نموده و پیمان خون می‌بندیم که تا رفع فتنه از عالم از پای نخواهیم نشست.

با یاد و نامشان همواره در طریق پاکشان گام زنیم و آرمان والای آن دو و سایر شهدا را که جز اعتلای اسلام و حفظ و صیانت

از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نبود، عزیز و گرامی داریم و همچون آن دو شهید بزرگوار تا پای جان از این آرمان‌های مقدس حمایت و نگاهبانی کنیم.

درک و بینش قوی، مبارزه و استقامت تا آخرین درجه و سرانجام شهادت و امضای عهدنامه الهی با خون خویش از ویژگی‌های مالک اشتر جبهه‌ها برادر مهدی بود.

ما نیز در این مقطع باید به پیروی از سردار شهید اسلام بار سنگین رسالت خود و حمایت از دین خدا ار به آخر رسانده و خون خود را نشانه وفای به عهد خویش قرار دهیم.

مهندس مهدی باکری یکی از چهره‌های شناخته شده و برجسته از افسران رشید و سرداران قهرمان سپاه اسلام بود و از بزرگ‌ترین فرماندهان و نام‌آوران این انقلاب در طول مبارزه با رژیم منفور پهلوی و ایادی داخلی‌اش بعد از پیروزی انقلاب در کردستان و بالاخره در جنگ تحمیلی به شمار می‌آید.

فداکاریهای شهید عزیزمان در راه پیشبرد و پیشرفت و تقویت قوای کفر ستیز اسلام در مقابل جنگ نابرابر تحمیلی شرق و غرب و دلاوری‌های او در تمامی عملیات‌ها جان و روح تازه دیگری به رزم‌آوران در نبرد و ستیزها می‌داد و از افتخارات سپاه پاسداران شمرده می‌شود.

آقا مهدی سردار رشید و افسری عالیقدر و شایسته و بازوی توانمند و پشتیبان ولایت فقیه و پشتوانه بسیار پرقدرت سپاه پاسداران بود.

ابعاد وجودی آقا مهدی:

۱- دارای علم و حکمت

۲- قوت نفس

۳- شهامت و شجاعت

۴- ثبات قدم در راه دین خدا

۵- مبارزه تا شهادت

۶- طالب شهادت

حمید جان و مهدی جان

بیایید و شکوه رزمگاه عاشقان را بر دیدگان مشتاقمان تصویر کنید. اگرچه خودتان ترسیم زیبای فرجام عشقید. بیایید دوباره حدیث پوچیِ ماندن را زمزمه کنید. اگرچه خودتان روایت پرسوز رفتن را [زمزمه کردید.]

حمید جان و مهدی جان بیایید و بازهم به نماز بایستید تا ما حقیران اقتدا کنیم. تا در سجودتان شرارەهای شهود را و در قنوتتان تمنای شهادت را به تماشا بنشینیم. بیایید و باز هم آیین صلابت و طریق هدایت را بر سینەهایمان نگارش کنید. در شما یاد یادآوران دیرین را و در شما یاد یادآوری چون شما را دیدەایم و شما را

رویشی از خونبارش یاران [را دیده‌ایم.] در انتظاریم که بارش خونهایتان یادآوران دیگر را ثمر دهد.

شهید آقا حمید و آقا مهدی انسان های آزاده بوده‌اند و زیر بار ظلم و ستم هیچ قدرت استکباری نرفتند و همچنان در عمل نشان دادند.

وقتی به یاد شهیدان‌مان می‌افتادیم به دیدار آقا مهدی می‌رفتیم (همچنان که در هجرت آقا حمید رفتیم) چرا که همه شهدای ما در وجود آقا مهدی خلاصه شده بودند و حالا وقتی به یاد آقا مهدی می‌سوزیم حتی مزارش را هم پیدا نمی‌کنیم تا گِردش بگردیم.[۸۲]

این عشق به آقا مهدی در کریم به قدری نمایان بود که در رفتار او نیز نمود پیدا کرده بود.

کریم علاقه خاصی به حمید و مهدی باکری داشت. خصوصاً بعد از شهادت مهدی او به شدت متاثر بود و همیشه که صحبت ایشان می‌شد بغض گلویش را می فشرد.[۸۳]

کریم عشق ویژه‌ای به آقا مهدی داشت. یک بار آن موقعی که ما در مناطق کردنشین و کردستان درگیر بودیم به کریم گفتم حالا که آقا مهدی هم شهید شده بیا و اینجا به ما کمک کن. اینجا کار زیاد است. کریم یک حکم مأموریتی از جیبش درآورد و به

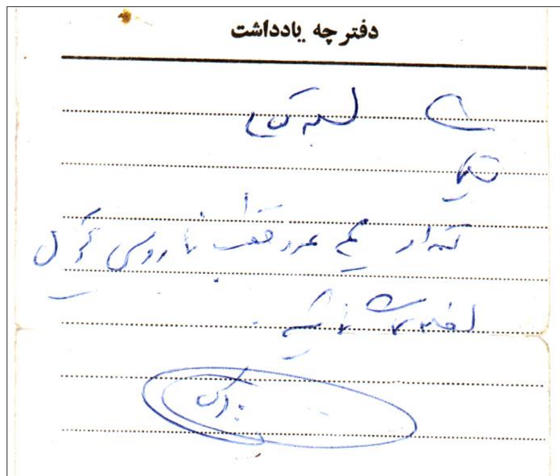
۸۲- ویژه‌نامه دست نویس شهیدان حمید و مهدی باکری توسط کریم طریقت.

۸۳- رحیم صارمی

من نشان داد که زیر آن نوشته بود فرمانده لشکر مهدی باکری و امین شریعتی از طرف امضا زده بود و گفت این آقا هم خودش را فرمانده لشکر حساب نمی‌کند و از طرف آقا مهدی امضاء می‌زند. اینجا هنوز آقا مهدی فرمانده لشکر است. [۸۴]

حالت کریم و آقا مهدی مرید و مرادی بود. حرفهای آقا مهدی برای کریم حجت بود.[۸۵]

کریم حتی آن تکه کاغذ یادداشتی که آقا مهدی به تسلیحات نوشته تا قطب نما در اختیار اطلاعات بگذارند را با خود نگه می‌دارد. گویی از ایشان به یادگار امضایی گرفته است.


دفترچه یادداشت

۸۴- یوسف حامدی

۸۵- جواد جهانگیرزاده

در تقویم جیبی سال ۶۵ خود در روز ۲۶ اسفند آن یادداشت نموده است :

مهدی جان خداوند این بندگان ضعیف را رهرو خونت و سایر شهدا بفرماید تا شرمنده امام حسین نگردیم. ان شاء الله

کریم خیلی آدم غیوری بود. یکبار بعد از مراسم شهادت آقا مهدی که از مسجد اعظم می‌آمدیم سر پنجراه چند نفر متلک بارمان کردند. من به کریم گفتم کریم اینها به سپاه متلک انداختند. کریم همانجا ماشین را نگه‌داشت و رفت پایین و با آنها درگیر شد و کار به بزن بزن و کتک کاری کشید. جوان‌های آن محله که ما را دیدند به کمک ما آمدند و قضیه بالا گرفت و بعد غائله تمام شد. نگو اینها به کلانتری رفته و شکایت کرده بودند. من برگشتم به چند نفری که کمک ما آمده بودند گفتم آقایان شما بفرمائید. می‌خواستم سریع از آنجا در بریم که مسئله بیخ پیدا نکند. کمی طول کشید. ما راه افتادیم از خیابان امینی برویم. به نزدیکی حمام البرز رسیده بودیم که دیدم یکی دو نفر از آن کتک خورده‌ها در ماشین کلانتری نشسته‌اند و کریم را به مامورین نشان می‌دهند. مامور سراغ کریم آمد و گفت : آقایان بفرمایند برویم کلانتری. کریم خیلی با طمئنینه و جدی گفت شما کی باشین که بخواهید ما را ببرید؟ آنقدر این مطلب را جدی گفت که خود مامور هم جا خورد. به نحوی که مامورین برای بردن کریم به التماس افتادند.

بالاخره ما را بردند شهربانی. آن موقع سوت می‌زدی بچه ها به خط می‌شدند. نمی‌دانم بچه‌ها از کجا فهمیدند. یکباره همه و در رأس آنها آقا مشمد آمدند کلانتری. مامورین کلانتری جا خورده بودند که این همه بسیجی و پاسدار ریختند آنجا. آقا مشمد این فرد شاکی را بیرون کشید و نمی‌دانم چه گفته بود که وقتی برگشتند آقای شاکی گفت من رضایت می‌دهم. اینگونه شد که ما از کلانتری خلاص شدیم.[۸۶]

کریم پس از شهادت آقا مهدی سه وصیت نامه دیگر نگاشته است که در هر یک اشاره‌ای به ایشان دارد و از خانواده خود درخواست می‌کند که وی را زیر پای فرمانده خود دفن نمایند:

پدر و مادر و برادر و خواهران گرامی‌ام و دوستان عزیز، امکان دارد پس از چندی من از این دنیا وداع کرده و فیض دیدار با شما را در این دنیا نداشته باشم و ان شاء الله با نیتی پاک که از سرچشمه ایمان به خدا، در راه خدا، برای خدا و در جهت آزادی خلق خدا از دست استکبار جهانی به سرکردگی امپریالیست‌های شرق و غرب، جان خود را که خداوند متعال به من امانت داده به او پس بدهم و درست است که این دنیا شیرین است و زندگی در این دنیا لذت بخش، ولی حتماً این را می‌دانیم که خداوند این دنیا را محل امتحان قرار داده. درست است که من از میان شما می‌روم ولی

۸۶- صمد عباسی

هدفم که همان آیه مبارکه « وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ» است باقی می‌ماند و تمامی شتافتگان به سوی الله این هدف را دارند و در راه اسلام برای به ثمر رسیدن این قول الهی، هر مسلمانی باید بجنگد. برادران و دوستان گرامی‌ام، همه مسلمانان در قبال مسایل انقلاب مسئولند و هر مسلمانی باید سعی کند به این انقلاب خدمت نماید، نه اینکه بگوید انقلاب برای ما چه کرده است. به قول امام باید بگوید ما برای انقلاب چه کرده‌ایم. من و دیگر کسانی که شهید شده‌اند، دیگر شانس آن را نداشتیم که بیشتر به این هدف (انقلاب اسلامی) خدمت نماییم. ولی آنهایی که مانده‌اند باید بکوشند هر چه توان دارند در به ثمر رسیدن و تداوم و صدور این انقلاب اسلامی جهانی باید بکوشند. به نظر من برای آنکه بتوانید برای این انقلاب تداوم بدهید و این انقلاب در یکجا نماند و مانند آبی که در یک برکه مانده است فاسد نشود، تا نسل آینده نیز از پیروزی‌های این قیام بهره‌مند شوند، باید سعی نمایید که اول در خود زمینه آگاه شدن را بیافرینید و خود را کم کم به مسایل اسلامی که شدیداً نیاز است، آگاه سازید، زیرا انقلاب، اسلامی است و ما باید درباره اسلام، مطالبی بدانیم و بعد سعی نماییم تمامی توده‌های مسلمان ناآگاه را با آگاهی دادن، از دست خرافات و اعتقاد داشتن به بعضی چیزهای خلاف اسلام، برهانید. و به آنها راه انتخاب کردن را بیاموزید و

بتوانیم بر گرده‌ی قدرتهای استکباری شرق و غرب و ایادی داخلی‌اش و خارجی‌اش سوار شویم.

البته این انقلاب ما یک حسن بسیار خوبی داردکه مانند سیلی است خروشان که می‌رود بسوی الله، و هر نیرویی تا در این جریان است، با این جریان می‌رود. ولی موقعی که بخواهد کوچکترین مقاومتی در مقابل این جریان انجام دهد، فوراً این سیل او را خفه کرده و به دور می‌اندازد. خدا ای کاش من صدها بار زنده می‌شدم و هر بارش را در راه اسلام من جمله آزادی کربلا و قدس عزیز فدا می‌کردم و در آنجا به امامت پدرمان، امیدمان، قلبمان و رهبر عزیزمان امام، نماز پیروزی برپا می‌کردیم. مسایل خیلی زیاد است. انقلاب ما خیلی وسیع است و طبعاً در ابعاد زیادتری گسترش یافته و می‌یابد و شما، ای آنهایی که می‌مانید، شما باید زینب وار باشید و پیام خون شهیدان را، پیام خون شهیدان زنده را که همانند آیه مبارکه «و نرید انمن علی الذین...» است به ثمر برسانید و این انقلاب را به رهبری امام به صاحب اصلی‌اش بسپارید. شما مسئولید اگر این انقلاب کوچکترین صدمه‌ای ببیند یا کوچکترین انحرافی پیدا کند. در این صورت خدای ناکرده انقلاب ما منحرف شده و یا نابودگردد، شما به آن امانتی که خدا داده است خیانت نموده‌اید. پس سعی کنید خوب نگهداری کنید.

خانواده گرامیم، وقتی خبر شهادت مرا شنیدید، خدا را سپاس بگویید و شکر کنید که چنین مقامی نصیب فرزندتان شده است. در

خاتمه متذکر می‌شوم که فرمایشات امام را که از خود امام زمان الهام می‌گیرند و هر لحظه و هر آن با او در ارتباط هستند، گوش بکنید. وقتی بدن پاره پاره مرا آوردند، وصیت می‌کنم که لباسهای رزمم را از بدنم جدا ننمایید و آنها را همانطور که خون آلود است با با من بگذارید. زیرا می‌خواهم همانطور که بدنم خونی است در نزد خدا با همان لباس‌ها بروم که خدا آنها را ارزش می‌نهد. پس مرا با همان لباس‌ها در باغ رضوان زیر پای قبر فرمانده عزیزم، آن مالک اشتر جبهه‌ها که آیت بزرگ الهی بود و هر گاه دلم می‌گرفت، آقا مهدی [را] به یاد می‌آوردم و قوت می‌گرفتم، به هر نحو شده دفن نمایید. در خاتمه پیروزی رزمندگان اسلام را از خداوند متعال خواستارم و با این دعا که خیلی هم دوست دارم همیشه تکرار کنم به وصیتم خاتمه می‌دهم.

خدایا خدایا ترا به جان مهدی ترا به جان کسانی که آنها را دوست داری، تو را به جان کسانی که رستگارند و پرهیزکار، ترا به یتیمان شهدا قسم، امام ما را تا انقلاب مهدی حفظ فرما و او را همچنان شاداب و خندان نگهدار تا این انقلاب را به صاحب اصلی بسپارد.

مادر جان؛ حال وقت آن رسیده است که رسالت زینب‌وار خود را نشان دهی. مادرجان گریه نکن. بخند و خوشحال باش، زیرا در راه هدف مقدسی گام برداشته و جان باخته‌ام.

من اینجا با خون خود عروسی خواهم کرد. عروسی من آن روز است که در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و در کنار انبیا باشم.

سعی کنید راه خدا را که همان راه شهیدان است، دنبال کنید و در این راه از بذل جان و مال خود دریغ نکنی و حسین وار در این راه ثابت قدم بمانی.

وظیفه شرعی و وجدانی ما ادامه جنگ تا سقوط صدام و رژیم بعث عراق است. هرگز خود را محور نکنیم. زیرا در این صورت احتیاجی به ولایت نمی‌بینیم و اگر احتیاج به ولایت نبینیم به کفر و عصیان می‌رسیم و « خسرالدنیا و الاخره» می‌شویم. امام یک نعمت عظما است.

درود بر امام خمینی ابراهیم زمان و حسین دوران و درود بر حزب الله که از ۱۵ خرداد تا کنون یار و یاور امام بوده و هستند. سلام بر عاشورا و شهیدان روزهای عاشورا از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ تا کربلای معنوی جنوب، غرب و کردستان. قاموس شهادت چه دریای بس گرانی [است] از معنویات که دل عاشقان الله را به هیجان آورد و آنان را در صراطی مستقیم که می‌روند امیدوارتر و پای برجاتر می کند. دشمنان انقلاب اسلامی ما بی توجه به وجود شهادت در مکتب حیات بخش اسلام از هر طرف به ما هجوم آورده و بر جنایات خویش می افزایند و در این موقعیت طبقه‌ای حامی انقلابند که انقلاب را پاسداری می‌دهند.

بنابراین من می‌روم تا بار دیگر پاسداری از انقلاب را در بعدی دیگر آغاز کنم و در عاشورایی از عاشوراهای تاریخ و در کربلایی از کربلاهای ایران در هنگام جهاد به آرزوی نهایی خویش برسم. راستی من درس شهادت را از آموزگار شهادت حسین (ع) آموخته‌ام و نمونه اینگونه شهادتها را در دانشگاه جنگ با چشمان خویش دیده‌ام پس به شما خانواده گرامی‌ام و همشهریان و دوستان می گویم که با آگاهی و شناخت کامل می روم و باز هم می گویم که الهی رضاً بقضائک و تسلیماً لامرك .

پیام من به مادر و پدر گرامی‌ام این است که در هر حال صبور بوده و خدا را شکر کنند که چنین افتخاری نصیب شما شده است و خواهران و برادران عزیز،شما ادامه دهندگان راستین راه شهیدان باشید و فقط به این بیندیشید که این دنیا فانی است و آخرتی بدون پایان در پیش است. همشهریان و دوستان مهربان مطمئن هستم که شما راه شهیدان را دنبال خواهید کرد و فقط یک چیز را به شما می‌گویم که نفس اماره را نابود کنید تا بر درون خویش راه یابید. می توانم بگویم که آمریکا نوع تکامل یافته نفس اماره است که امام او را شیطان بزرگ خوانده است پس بکوشیم که نفس اماره را نابود کنیم و در جهت تکامل به سوی خدا (الله) پیش رویم و در این راه امام و روحانیت مبارز و متعهد را راهنمای خویش قرار دهیم. خداوندا امام را عمری با عظمت و همراه با سلامتی و عزت نفس عنایت فرما.

عباراتی که کریم در این وصیت‌نامه بکار می‌گیرد واقعاً مطالبی ارزنده و معنویت خاصی را القا می‌کند. گویی آدم در یک کلاس درس اخلاق نشسته است. وی از جبهه به عنوان دانشگاه جنگ یاد می‌کند. مطلبی که قبلاً نیز به یکی از فامیل‌های خود گوشزد نموده بود.

ما فامیلی داریم که جناب سرهنگ است. ایشان به کریم گفت برو درس‌ات را بخوان. آقا کریم گفت من در دانشگاه جنگ ثبت نام کرده‌ام.[۸۷]

البته کریم در کنار دانشگاه جنگ، نظری به دانشگاه و کلاس و درس عادی هم داشت و با افتتاح دانشگاه آزاد اسلامی خوی خود را مهیای شرکت در کنکور نیز می‌نماید لکن این فرصت برای او پیش نمی‌آید که به دانشگاه برود.

یک بار در پنجراه کنار قنادی گلستان ایستاده بودیم و منتظر بودیم یکی از دوستان بیاید. کریم به من گفت از درس و مشق چه خبر. گفتم می‌خواهم بروم بخوانم. آن موقع می‌خواستم بروم دانشگاه. گفت از این طرف هم می‌خواهی اعزام شوی جبهه؟ گفتم بله. کریم شروع کرد نصیحت کردن من که تو برای آینده کشور لازمی، حالا برو درس‌ات را بخوان، برادرت که شهید شده و از این حرفها. من با تعجب پرسیدم کریم تو به این حرفهایی که می‌گویی

۸۷- رحیم طریقت

بسمه تعالی

دانشگاه آزاد اسلامی

کارت شرکت در امتحانات ورودی

شماره داوطلب

۲۶۱۸۶۰

ص ۲۵

شماره داوطلب به حروف: سیصدو شصت و یک هزار و هشتصد و شصت

نام خانوادگی ـ نام: صمدزاده طریقت کریم ۶۱۸۵۲

شماره شناسنامه: ۸۹۹ سال تولد: ۴۳ رشته انتخابی: فرهنگ و معارف ا

محل تحصیل: خوی دین: مسلمان زبان خارجی:

محل امتحان: خوی تاریخ امتحان:

اعتقاد هم داری؟ گفت نه! گفتم برای چی این حرفها را می زنی؟ گفت راستش پدرت دیشب آمده بود پیش من و می‌گفت کریم، جواد تو را دوست دارد. تو اگر با او حرف بزنی شاید از اعزام منصرف شود. من هم بخاطر پدرت این حرفها را زدم. کریم بالاتر از سن خود فکر می‌کرد. آدم خود ساخته‌ای بود. وقتی با خودم مقایسه می‌کردم می‌دیدم که کریم یک نسل جلوتر از ما بود.[۸۸]

کریم بعد از شهادت آقا مهدی در لشکر ماندگار می‌شود و این بار با مصطفی مولوی به برنامه شناسایی و اطلاعات عملیات خود ادامه می‌دهد. وجهه کریم در پیش فرماندهان ارشد لشکر به حدی است که یادداشتهای امین شریعتی به مسئولین قسمت‌ها جهت همکاری با کریم طریقت و در اختیار قراردادن وسایل و تجهیزات مورد درخواست وی مورد تاکید بوده است.

البته امین شریعتی از توانایی های کریم آگاهی داشت و از او در جاهای مختلف استفاده می کرد.

در عملیات قادر[۸۹] امین شریعتی به کریم ماموریت می‌دهد که همراه با گردان سید فاطمی بروند در (اشنویه) برای عملیات

۸۸- جواد جهانگیرزاده

۸۹- عملیات «قادر» در ۲۴ تیر ماه ۱۳۶۴ نخستین عملیات مستقل ارتش پس از عملیات بدر بود و سرهنگ «علی صیاد شیرازی» فرماندهی آن را بر عهده داشت. در این عملیات

قادر. امین آقا به کریم گفت تنها نفری که می‌تواند در آنجا جای پایی برای آنها باز کند شما هستید. که کریم هم رفت. کریم خیلی امکانات از هلال احمر برای آن نیروها تامین کرد. چون برادرش حاج باقر هم مسئول هلال احمر بود. حاج باقر در زمان آقا مهدی نیز بسیاری از نیازهای لشکر عاشورا را تامین می‌کرد.[۹۰]

مانورهای آبی‌خاکی آغاز می‌شود و کریم در یادداشت‌های خود نسبت به مواضع دشمن طراحی‌هایی را تدارک می‌بیند. آنچه که کریم را پله پله به سمت قرار گرفتن در رده‌های بالای فرماندهی می‌برد استفاده از تجربیات گذشته و حتی اقدامات دشمن است. در یکی از یادداشت‌های شلوغ و در هم خود که نشان از یادداشت باران فکری خود دارد می‌نویسد:

تقوای نظامی آن است که ترس را بترساند!

قضیه آموزش بر اساس سه اصل (عمومی، تخصصی و ویژه)

بررسی جنگهای گذشته از جهت سازمان دشمن و سازمان ما، آموزش دشمن و آموزش ما، پشتیبانی دشمن و ما. زمین دشمن در عملیاتهای گذشته مخصوصاً خیبر و بدر و حالا.

یگان‌هایی از سپاه و ارتش حضور داشتند. این عملیات دو ماهه طی سه مرحله و با نامهای قادر ۱، ۲ و ۳ اجرا شد و هدف از انجام آن در غرب، تسلط بر شهر «سیدکان» استان «اربیل» عراق و آزادسازی بلندی‌های منطقه بود.

۹۰- صمد قدرتی، پیک شهید مهدی باکری

بسم‌الله الرحمن الرحیم

رئیس محترم فدراسیون کوهنوردی جمهوری اسلامی ایران

سلام علیکم

احتراماً با آرزوی طول عمر امام امت و پیروزی نهائی رزمندگان کفرستیز اسلام در تمامی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، به پیوست فتوکپی نامه شماره ۲۲۰۴-۲۲۰۹ - ۶۴/۳/۲۹ اداره کل تربیت بدنی استان آذربایجان غربی بضمیمه فتوکپی نامه شماره ۱۰۰/۲۴۶۶ د-ف/۱-ل لشگر ۳۱ عاشورای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ایفاد خواهشمند است دستور فرمایند با نماینده لشگر یادشده برادر کریم طریقت در مورد تحویل ۹ قلم وسایل کوهنوردی، همکاری لازم را مبذول دارند ضمناً وجه وسایل تحویلی را به بدهی این واحد منظور و با ارسال نامه‌ای، شماره حساب آن فدراسیون محترم را معرفی، تا نسبت بواریز بهای متعلقه وسایل، اقدام گردد.

الف - ۹۹۱
۶۴/۴/۱۳

وما توفیقی الا بالله...

جهانگیرزاده

معاون امدادی و مسئول واحد امداد جبهه هلال احمر آذربایجان غربی

رونوشت

۱- ریاست محترم ستاد لشگر ۳۱ عاشورای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - برادر حسینی با سلام عطف بنامه فوق الذکر جهت استحضار.

۲- مدیرکل محترم اداره تربیت بدنی آذربایجان غربی - برادر کاشف با سلام ضمن تشکر از همکاری معموله جهت استحضار.

۳- نماینده محترم لشگر عاشورا - برادر کریم طریقت جهت اطلاع و اقدام.

۴- حسابداری واحد امداد جبهه جمعیت ارومیه جهت اطلاع و اقدام.

نامه هلال احمر برای تامین امکانات مورد نیاز کریم طریقت به عنوان نماینده لشکر عاشورا با امضای مرحوم مجتبی جهانگیرزاده

[بررسی] وضعیت همه جوانب ما و وضعیت دشمن جهت شناخت کامل دشمن برای فرماندهان گردانها و واحدها.

بررسی جنگهای صدر اسلام و حماسه‌های آنها.

ویژگی‌های سربازان صدر اسلام در عملیات‌ها.

مانورهای آبی و خاکی نشانگر آن است که عملیات در پیش رو، عملیاتی خاص است. آموزش‌های غواصی هم احتمال گذشتن از آب با عمق بالا را نوید می‌دهد. کسی نمی‌داند کجا قرار است عملیات شود. کریم وصایای آقا مهدی در مورد حفاظت اطلاعات را با خود مرور می‌کند. مطالبی که مهدی باکری، بعد از عملیات والفجر مقدماتی در جمع نیروهای اطلاعات عملیات، در مورد مرزبندی و مأموریت‌های محوله به یگان، ایراد نموده بود:

۱- افکار هویت و استتار

۲- عدم کنجکاوی و حفاظت اطلاعات

۳- اطلاعات بایستی در رابطه با مسئولیت خود و کار مشخص فرد باید محدود باشد.

۴- مهمان غیر مجاز یک کلمه هم گفته نشود در رابطه با مأموریت.

۵- ترس ابداً نباید باشد.

(وصایای آقامهدی در رابطه با اط.ع [illegible] درمورد مرزبندی و ماموریتهای محوله به یگان)

۱- اخفا هویت و استتار

۲- عدم کنجکاوی و حفاظت اطلاعات

۳- اطلاعات بایستی در رابطه با مسئولیت خود و کار مشخص فرد باید محدود باشد

۴- [illegible] هم گفته نشود در رابطه با ماموریت

۵- ترشح اوراق نباید باشد

این مطالب بعد از عملیات والفجر مقدماتی آقامهدی در جمع برادران [illegible]

رفتارهایش محاسبه شده بود و شدیداً راز نگهدار و کتوم بود. خصوصیات فرماندهی در او ظهور و بروز داشت.[91]

با این اختفا و استتار نیروها به محل عملیات نزدیک می‌شوند و در نهایت عملیات والفجر ۸ از کنار اروندرود آغاز می‌شود.[92] با توجه به وضعیت جنگ در جبهه‌های نبرد و نیاز به نیروی انسانی متخصص،

۹۱- جواد جهانگیرزاده

۹۲- عملیات والفجر ۸ در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ با هدف آزادسازی این منطقه در ساعت ۲۲:۱۰ با رمز «بسم الله ارحمن الرحیم. لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم. و قاتلو هم حتی لا تکون فتنه. یا فاطمهٔالزهرا، یا فاطمهٔالزهرا، یا فاطمهٔالزهرا» شروع شد و با خلق حماسه‌ای تاریخی و کاری که به لحاظ دانش نظامی مدرن غیر ممکن می‌نمود با عبور رزمندگان اسلام از رودخانه خروشان اروند و فتح فاو پایان یافت. فتح فاو از نظر سیاسی، بسیار مهم و استراتژیک بود و توازن نظامی جنگ ایران و عراق را به سود ایران رقم زد. منطقه فاو علاوه بر ارزش سیاسی - نظامی، به لحاظ فراهم سازی امکان حضور مقتدرانه ایران در خاک عراق و موقعیت جغرافیایی و طبیعی آن، دارای ارزش استراتژیک برای ایران بود.

کریم اعتقاد داشت تا نیروهای جبهه دیده بیایند در لشکر مستقر شوند تا بتوان برنامه ریزی دقیق‌تری نسبت به نیروها انجام داد.

بعد از عملیات والفجر ۸ در کنار اسکله با کریم آقا دیداری داشتیم. از احمد (برادرم) پرسید و از اینکه چکار می‌کنم. گفتم دانشجو هستم و گاهی هم به منطقه سر می‌زنیم. اشاره به اعزام‌های دو سه ماهه خودمان کردم. گفت این اعزام‌ها به درد نمی‌خورد. نه شما چیزی یاد می‌گیرید و نه لشکر روی شما می‌تواند حساب باز کند. پیشنهادش به من این بود که بیا در یکی از واحدهای لشکر بمان، آموزش ببین تا هم بصورت تخصصی به جبهه کمک کنی و هم چیزی یاد بگیری.[۹۳]

عملیات والفجر ۸ و آزادسازی فاو یکی از دستاوردهای مهم در جنگ بود. کریم به دوستان خود، خصوصاً آن عده از افرادی که در جبهه کردستان مشغول بودند برای دیدن از مناطق آزاد شده دعوت به عمل می‌آورد تا این مناطق را ببینند. تا خود نیز در ضمن این رفت و آمد، سری به همسران فرماندهان شهید بزند و سراغی از آنان بگیرد.

بعد از عملیات والفجر ۸ کریم گفت حیف است این منطقه فاو را نبینی، چون من در جنوب نبودم. حدود یک ماه از عملیات می‌گذشت. کریم با یک پیکان وانت آمده بود. با کریم راه افتادیم که برویم فاو را ببینیم. با منزل تماس گرفتیم و راه افتادیم. با کریم

۹۳- حسین غفاری(نگارنده)

رفتیم منزلشان و مادرش برایش غذا و توراهی گذاشته بود گرفتیم و راه افتادیم. ناهار را در سقز مهمان حاج پرویز ذاکری شدیم. آن موقع مسئولیت اطلاعات سقز با ایشان بود. از راه همدان رفتیم قم و قبل از اذان صبح رسیدیم آنجا. نماز صبح را در حرم خواندیم و بعد رفتیم منزل شهید حمید باکری. صبحانه را آنجا خوردیم. منزلی بود که در یک طبقه آن همسر شهید مهدی باکری بود و در یک طبقه هم همسر شهید حمید باکری بودند. احسان باکری آن موقع خردسال بود. صبح پنیر و گردو آوردند سر سفره. من سر به سر احسان گذاشتم که این پنیر را با گردو بخوریم یا جدا جدا بخوریم. احسان جستی زد و تند رفت از مادرش پرسید این عمو که همراه عمو کریم هست می‌پرسد پنیر را با گردو بخوریم یا جدا جدا؟ مادرش هم گفت خودشان می‌دانند چطور بخورند. کریم وفادار بود و به خانواده آنان سر می‌زد. [۹۴]

عملیات والفجر ۸ یکی از عملیاتهای طولانی جنگ بود که ۷۵ روز به طول انجامید. در یکی از بخش‌های تکمیلی این عملیات در تاریخ ۱۲ اسفند سال ۶۴ یکی از گردانهای عمل کننده در اطراف دریاچه نمک درگیر شده و تعدادی از این افراد به اسارت رفته و تعدادی هم شهید می‌شوند و جنازه‌های آنان تا مدتی در طرف عراقی‌ها می‌ماند. هرچند در عملیات دیگری که در اردیبهشت ماه سال

۹۴- یوسف حامدی

۶۵ انجام گرفت، اکثر آن شهدا پیدا و به شهرهایشان منتقل شد. خبر ماندن برخی از این شهدا در میان خانواده‌هایشان در ارومیه ایجاد نگرانی کرده و آنان در محل سالن هلال احمر تجمع می‌کنند.

بعد از عملیات تکمیلی والفجر ۸ که جنازه برخی از بچه‌ها در سمت عراقی‌ها مانده بود، عده‌ای از خانواده‌های شهدا در محل کاخ جوانان جمع شده بودند. تا من این خبر را به کریم دادم، کریم کالک عملیاتی منطقه را برداشت و به میان خانواده‌های شهدا آمد تا خانواده‌ها را نسبت به عملیات و وضعیت منطقه و شرایط آنجا توجیه کند. توضیحاتی داده شد اما یک نفر از بسیجیان که برادرش نیز جزو شهدای مفقودالاثر بود با پرخاش و ایرادگیری نظم جلسه را بر هم زد. کریم با آن برادر صحبت کرد که شما چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟ شما که خودتان عملیات دیده هستید، می‌دانید که وضعیت چطور است. وقتی کریم اصرار و لجاجت آن بسیجی را دید شایسته ندید با او برخورد داشته باشد لذا کالک و نقشه را برداشت و به آن برادر گفت از شما انتظار نداشتم و از جلسه خارج شد. این موضوع به کریم مربوط نبود لکن به احترام شهدا و خانواده‌های آنان می‌خواست کاری انجام داده باشد.[۹۵]

۹۵- محمد کاغذچی

قبل از عملیاتی که قرار بود در خط دریاچه نمک در تاریخ ۶۵/۲/۹ انجام شود، کریم در کنار کارخانه نمک رو به شهدای مانده در خط می‌کند و با خدای آنها به راز و نیاز می‌پردازد.

۶۵/۱/۱۸ عصر روز دوشنبه ساعت ۲۱ در کارخانه نمک

بارالها گامهای مستقیم ما را در دفاع از آرمانهای جمهوری اسلامی ایران تا مرحله شهادت استوار گردان. خدایا ما را به حال خویش رها مکن. یاریمان کن تا آنچنان باشیم که تو می‌خواهی بنده تو باشیم و فقط سر به خاک تو بنهیم و برای تو زندگی کنیم و برای تو شهید شویم. بارالها از گناهان ما در گذر، همانا تویی بخشنده مهربان.

کریم قبل از عملیات والفجر ۸ باز دست بـه قلـم شـده و وصـیتی دیگر را می‌نویسد. بـاز ارادت ویـژه خـود را نسـبت بـه فرمانـده خـود، شهید مهدی باکری ابراز داشته و از بازماندگان می‌خواهد کـه او را در پای مزار بی مزار شهید که همان یادمان وی است دفن نمایند.

بسم الله الرحمن الرحیم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ

ای خوشا با فرق خونی در لقای یار رفتن

سر جدا پیکر جدا در محضر دلدار رفتن

السلام علیک یا اباعبدالله

سلام بر سرزمین با خون سیراب شده کربلا . سلام بر دانشگاه انسان ساز سرزمینی که با خون فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها سیراب شد. سرزمینی که فرزند با وفا و شجاع علی بن ابی طالب (ع) در آن قطعه قطعه شد. سلام بر آب فرات و کنار آن که ابوالفضل العباس علمدار و وزیر جنگ حسین ابن علی به شهادت پر افتخار پدری نائل شد.

سخنم ای خداوند رحیم و کریم با توست. آنهایی که نکردنی بود انجام دادم و از تو و قهر و غضب تو نترسیدم. اکنون نمی‌دانم چگونه عذرخواهی کنم. یا رحمان من گرفتار معصیت هستم. بعد از ۲۱ سال زندگی چقدر گناه از من سرزده که امکان شمارش را به من نمی‌دهد، ولی باز از رحمت تو نا امید نیستم. ای خدا چگونه

می‌شد که بر من آن توفیق را بدهی که آیه «قد افلح من زکیها ... » شامل حال من باشد و بتوانم در زندگی به راه تو نزدیک شوم. خداوندا چون توفیق ندارم و لذا هر کار که انجام می‌دهم مبدل به معصیت و نافرمانی می‌شود و شاهد این مطلب برای روسیاهی کافی باشد که حدود چندین سال است که در جبهه بودم و این چندمین بار [است که] زخمی شدم، اما چون خالصانه نبود، مثل دیگر دوستان به لقای تو نرسیدم. آنهایی که با هم بودیم و با هم کار می‌کردیم، اکنون دیگر در جمع ما نیستند.

خدایا بیامرز برایم آن گناهانی‌که موجب عقب ماندن از آن قافله عظیم الهی است و آن توفیق شامل حالم بگردان که شهدای واقعی را ملاقات کنم و از روح پاک آنها بهره گیریم.

خدایا مرا یک چشم برهم زدن به خود وامگذار که در آن صورت هلاکت مثل سایه بر من می‌آید.

خدایا ما را و مسلمین را از شر دشمن درونی (نفس) و دشمن برونی حفظ فرما و به شیطان و شیطانها غالب و مظفر فرما.

ای مالک روز جزا این بنده گنهکار و روسیاه به درگاه تو حاجت دارم. از شب اول قبر می‌ترسم؛ زیرا که [از] اعمال خیر و بد سؤال می‌کنند و من جواب ندارم. در روز قیامتی که طبق فرموده امام سجاد (ع) که همه عریان هستند و ترسان.

ای مالک روز جزا این بنده گناهکار و روسیاه به درگاه تو حاجت دارم. از شب اول قبر می‌ترسم زیرا که اعمال نیک ندارم و

در آن شب مونس ندارم جز تو. در آن شبی که مامورین از اعمال خیر و بد سؤال می‌کنند من جواب ندارم. در روز قیامتی که طبق فرموده امام سجاد (ع) که همه عریان هستند و ترسان، در جواب خواهم گفت ظلمت نفسی ...

خدایا این جواب تمام سؤالهایی [است] که از من خواهد شد. این جواب را مولا علی بن ابیطالب(ع) برایم یاد داده است. به حق شهید ماه رمضان از من روسیاه بگذر. خدا تو خود عالمی که تاب عذاب تو را ندارم. اللهم فَاقْبَلْ عُذْرِی وَ ارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّی وَ فُکَّنِی مِنْ شَدِّ وَثَاقِی یَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِی وَ رِقَّةَ جِلْدِی وَ دِقَّةَ عَظْمِی

خدایا غیر از چند حاجت از تو چیزی نمی‌خواهم؛ اول اینکه فلسفه بندگی را برایم بنمایان تا عبد شیطان نشوم. دوم اینکه مرا با دشمنان خودت جمع مفرما که در این صورت نیز به اهل عذاب خبر خواهم داد که من عاشق خدا بودم ولی عصیان کردم.

خدایا به خاطر خاتم پیامبران (انسان سازان) حضرت محمد(ص) مرا در راه راست هدایت فرموده و ثابت قدم بدار. خدایا عمل های ما را به خاطر خودت قرار بده و در این راه زندگی را ختم به شهادت بگردان.

اما ای امت حزب الله در هر حال دنباله رو امام بزرگوار باشید که نجات دهنده انسانها از بدبختی است. همیشه پشتیبان روحانیت باشید که شاخ و برگ امام بزرگوار امت هستند. زیرا که امام در مرحله اول و بعد روحانیت بودند که در عصر اتم، اسلام واقعی را

احیا کردند و همیشه پشت سر روحانیت به حرکت خود ادامه دهید و آنها را طبیب جامعه و نفس‌های خود بدانید. مساجد و نماز جمعه و دعای کمیل و ... سنگر محکم افراد پشت جبهه است. باید به خاطر خون شهدا حفظ شود. اگر ما از روحانیت جدا شویم، شرق جنایتکار و غرب غارتگر مثل لقمه ما را می‌بلعند و از اسلام و اسلامیت خبری باقی نمی‌ماند. خدایا پدرم را در صف پدران شهدا که اشرف آنها پرچمدار توحید، اولین وصی ایشان حضرت علی (ع) است قرار بده و مادرم را در صف مادران شهدا که اولین آنها حضرت زهراست قرار بده. برادران و خواهرانم را در صف عباد صالحین قرار بده.

بعد از شهادت اگرچه مفقودالاثر شدم مزارم را زیر پای یادبود آقا مهدی عزیزمان که ما را در راه اسلام و جهاد و جنگ، تعلیم و تربیت نمود تا اینکه بتوانیم به ندای هل من ناصر حسینی لبیک گوییم و عمل نماییم قرار دهید به هر صورت ممکن، حتماً. خدا شاهد اعمال ماست. کریم طریقت ۶۴/۹/۲۴

این بار کریم در وصیت نامه خود از ماندن خود و رفتن دوستانش به جوار حق گلایه می‌کند. هر چند او سعی می‌نمود که خود را لایق شهادت سازد و در این راه قدم برمی‌داشت.

آقا مهدی ترتیب یک سفر مشهد را برای زیارت امام هشتم داده بودند و به آقا کریم هم گفتند بیاید. کریم به من گفت من خودم را برای زیارت امام سوم آماده کرده‌ام. با کلی اصرار او را به

پابوس امام رضا(ع) بردیم. از هر کاری که می‌توانست شهادت او را به تأخیر اندازد پرهیز می‌کرد.[۹۶]

باب گفتگو در باره شهید و شهادت را در منزل هم می‌نمود تا اهل خانه نیز نسبت به این موضوع آمادگی پیدا کنند.

عکس شهدا را به ما نشان می‌داد و می‌گفت یک روز هم مرا مثل شکلات در کفن می‌پیچند و برای شما هدیه می‌آورند.[۹۷]

۹۶- صفر عیسی‌زاده

۹۷- خواهر شهید

آخرین سال حضور

خرداد ماه سال ۶۵ از راه می‌رسد و این بار خانواده در مقابل حرفی که کریم می‌زند غافلگیر می‌شوند.

یک بار آمد و گفت این بار ۱۵ روز مرخصی آمده‌ام و می‌خواهم ازدواج کنم. من گفتم تو کوچک هستی نمی‌توانی ازدواج کنی. در جواب گفت امام فرموده ازدواج کنید و من می‌خواهم ازدواج کنم. تقریباً ۲۲ ساله بود. گفتم برادرت از تو بزرگتر است. گفت باشد به برادرم می‌گویم. رفت و به رحیم گفت. ایشان هم گفت فعلاً قصد ازدواج ندارند. کریم می‌تواند ازدواج کند. بعد ما به خواستگاری رفتیم و پسندیدیم. خودش هم دید و پسندید. ۱۵ روز نامزد ماندند و کریم برگشت جبهه. مادر عروسم از مکه آمده بود. عصر ما آماده رفتن به خانه عروسم بودیم که دیدیم کریم آمد. حمامی کرد و رفتیم خانه‌شان. خیلی خوشحال شدند. اما کریم فردایش دوباره رفت جبهه. مدام رفت و آمد داشت. یک بار

هم آمد و گفت ۱۵ روز اینجا هستم. اما سر سه روز گفت مرا خواسته‌اند باید بروم.[۹۸]

کریم در تاریخ ۶۵/۳/۵ در دفتر ازدواج ۱۲۹ ارومیه با خانم اشرف شاه محمدی ازدواج می‌نماید. دختری که خود طعم شهید و شهادت را در خانواده چشیده بود[۹۹] و می‌دانست زندگی با رزمنده‌ای چون کریم که حالا در کسوت معاون طرح و عملیات لشکر ۳۱ عاشورا می‌درخشید، چگونه است.

سال ۶۵ کریم یک هفته ۱۰ روزی بود که ازدواج کرده بود. قرار بود ما یک عملیاتی روی یک سوژه خاص انجام دهیم اما نیرو

۹۸- مادر شهید

۹۹- شهید ابراهیم شاه محمدی برادر خانم کریم، متولد ۱۳۴۷ در روستای قره‌باغ از توابع شهرستان ارومیه است. وی بعد از شهادت پسر عمویش امامعلی در عملیات والفجر مقدماتی، به گردان جندالله ارومیه رفت و در عملیات ارتفاعات گل شیخان و خانیک، فعالانه شرکت نمود. در عملیات والفجر۲ در تأمین محور نقده – پیرانشهر بود. در رمضان سال ۱۳۶۳ در عملیات لیله‌القدر که در نوار مرزی ترکیه منطقه حسنلو شروع شد، نقش فعالی داشت. پس از یک سال و نیم خدمت در کردستان به جنوب رفت. در لشکر عاشورا ابتدا در گردان حضرت ابوالفضل(ع) آر.پی.جی زن بود. ولی با رشادتی که داشت، به عنوان پیک گردان انتخاب گردید و در کنار شهید مفقودالاثر مصطفی وطنی فرمانده گردان مشغول خدمت گردید. وی در عملیات بدر در اثر بمباران هوایی دشمن از ناحیه سر و فک و سایر قسمتهای بدن زخمی شد. بعد از زخمی شدن به اهواز منتقل و پس از مداوای سطحی به تهران اعزام شد. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱/۲۱ بر اثر زخمهایی که بر تن داشت به شهادت رسید.

کم داشتیم. بلافاصله که با کریم صحبت کردیم، سریع اعلام آمادگی کرد که بیاید. تا ما برسیم، خودش را سر کوچه رسانده بود. ایشان هم همراه شد و آن عملیات موفقیت آمیز انجام شد. مثلاً ایشان در مرخصی بود اما همیشه آماده فداکاری بود.[۱۰۰]

یکی از هم‌رزمانش در پشت بی‌سیم گفته بود در این عملیات زیاد احتیاط کن چون تو دیگر مجرد نیستی. آقا کریم گفته بود دیدن آقا امام حسین(ع)، آقا مهدی و حمید آقا را با هیچ چیز دیگر عوض نمی‌کنم.[۱۰۱]

زندگی مشترک کریم روی هم رفته زیاد نبود. چرا که بعد از ازدواج، یا در منطقه، در مأموریت‌های مختلفی حضور داشت و یا اینکه در جنوب بود.

آخرین رفتن از ارومیه به روایت یکی از هم‌رزمان کریم طریقت به این شرح است:

پائیز سال ۶۵ من در سردشت مسئول محور بودم. با شروع فصل پائیز و سرما، در آن منطقه فصل عملیات تمام می‌شد. برای همین رفتم پیش هدایت[۱۰۲] فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا و

۱۰۰- یوسف حامدی

۱۰۱- رحیم طریقت

۱۰۲- سردار هدایت الله لطفیان که مشهور به هدایت می‌باشد که بعدها با حکم رهبر انقلاب به سمت فرمانده نیروی انتظامی منصوب شد.

درخواست کردم که بروم جنوب. ایشان هم موافقت کردند. صمد عباسی و اصغر ملکانی و مجتبی فوقی آن زمان در مهندسی رزمی بودند. کریم آمده بود ارومیه که قرار شد ما با هم برویم جنوب. یک روزصبح زود ساعت پنج صمد آمد دنبال من و با هم رفتیم محله عسگرخان دنبال کریم. تا زنگ زدیم کریم لباس پوشیده و آماده آمد دم در. به دنبالش پدر و مادر و همسرش هم آمدند بیرون. این آخرین خداحافظی کریم از خانواده‌اش بود. سه نفری راه افتادیم از جاده مهاباد و میاندوآب رفتیم کرمانشاه و بعد ایلام. عصر رسیدیم ایلام و رفتیم منزل دایی ما استراحت کوتاهی کردیم و چیزی هم خوردیم. دایی من مدیرکل امور روستایی بود و استاندار ایلام هم آن زمان مرحوم عطایی بود که بعدها استاندار آذربایجان غربی شد. دوباره راه افتادیم و ۲ نصف شب رسیدیم دزفول که فهمیدیم کربلای ۴ شروع شده. آن موقع کریم آمده بود طرح عملیات و اکبر سبزی[۱۰۳] هم مسئول طرح و عملیات بود. اطلاعات و عملیات هم کریم فتحی بود. مصطفی مولوی آمده بود تیپ ۲ لشکر را تحویل گرفته بود. منصور عزتی مسئولیت تیپ یک را بعهده داشت. تیپ ۳ هم دست میرحجت کبیری بود. تیپ ۴ را هم محسن ایرانزاد اداره می‌کرد. آن شب کریم دمق شد. چرا که عملیات شروع شده بود و می‌گفت من باید آنجا می‌بودم.

۱۰۳- در اسفندماه سال ۹۰ در تبریز مرحوم شدند.

با صمد آمدیم اهواز و بعد صمد رفت گردان خودشان مهندسی رزمی. همانجا من یک شلوار شش جیب داشتم که درآوردم و پوشیدم. دیدم کریم هم یک شلوار شش جیب درآورد و پوشید و گفت این یادگار حمید آقا باکری است. که آن شلوار داستان داشت که بعد از شهادت کریم رسید به اکبر کاملی و اکبر هم قبل از اعزام به عملیات بیت المقدس ۲ که آنجا شهید شد آن را داد به من.

همانجا کارهای پرسنلی من را انجام دادیم و راهی شدیم به «اجاقلو[۱۰۴]» مقر لشکر در جاده خرمشهر. ظهر رسیدیم آنجا رفتیم چادر مصطفی مولوی. برای گرفتن وضو که می‌خواستیم برویم سر تانکرهای آب دم در چادر مصطفی به کریم گفت: «کریم آقا شما می‌روید بروید، حاجی بماند پیش ما.» نا سلامتی ما آمده بودیم مهمان کریم باشیم. سر تانکرهای آب میر حجت را دیدیم. ایشان هم به کریم گفت حاجی بماند پیش ما. کریم با ایما و اشاره به من فهماند که شما به مصطفی قول دادید. ما هم عذرخواهی کردیم و ماندیم پیش مصطفی، کریم هم رفت پیش اکبر سبزی.

کربلای ۴ ناموفق بود. البته تمهیداتی دیده بودند که در ادامه عملیات والفجر ۸ عملیات کربلای ۵ انجام شود. دو سه روز آنجا

۱۰۴- شهید طاهر اجاقلو متولد ۱۳۴۰ زنجان که مسئولیت معاونت طرح و عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب را بر عهده داشت و در عملیات خیبر(۱۳۶۲) به شهادت رسید.

ماندیم. در چادر تیپ، من و جمشید نظمی و صمد شفیعی و چند تا از بچه‌های تبریز بودند. رفتیم محورها را دیدیم و قرار شد توجیه گردانها به عهده من باشد. قرار بود دو گردان از نیروهای منصور خط را شکسته تا پنج ضلعی بروند و سپس سرپل گیری را انجام دهند. یعنی رخنه به عهده آنها بود و بعد توسعه وضعیت هم با ما تا از کنار جاده تا کانال ماهی برویم و در سمت چپ با لشکر ثارالله کرمان به فرماندهی قاسم سلیمانی الحاق کنیم.

یک شب مانده بود به عملیات، صبح زود در چادر بعد از نماز صبح که هوا هم کمی سرد بود، دراز کشیده و پتو را کشیده بودم سرم که دیدم کریم وارد چادر شد. پتو را زدم کنار و گفتم بیا، بیا هوا سرد است، بیا کمی گرم شو. تا آمد بغلش کردم و حسابی فشارش دادم. این آخرین دیدار ما بود. گفت عجله دارم، می‌روم خط. بلند شد رفت دم در چادر و دستی برایم تکان داد و رفت. گردانها آماده شدند و ما هم با یک خشایار راه افتادیم. بچه‌های منصور عملیات را آغاز کرده بودند و خط شکسته شده بود. من با مصطفی چمیدی‌آذر معاون یکی از گردانها راه افتادیم رفتیم کنار کانال. بعد گردان قاسم هم از همانجا عمل کرد. حد فاصل پنج ضلعی و خط مقدم، کریم و دوستانش یک مقر زده بودند. مسئول ستاد ما هم نادر ملکی بود. همان موقع اکبر کاملی و حبیب نجف پیر هم پیش ما آمدند. ما که وارد مقر شدیم دیدیم امین شریعتی هم آنجاست. آن موقع مصطفی مولوی در جزیره بوارین مجروح شده

بود و مسئولیت تیپ با جمشید نظمی بود. من با اکبر و جمشید رفتیم مقر. ظهر که برای گرفتن وضو آمدم بیرون، نادر ملکی آمد به من گفت اگر خبری برایت بدهم ناراحت نمی شوی؟ گفتم خبر چی؟ گفت کریم شهید شده. خستگی این چند روز یک طرف، خبر شهادت کریم هم یک طرف. احمد غفاری با چندنفر آمده بودند آنجا با هم صحبت هایی کردیم و بعد در فاصله بین عملیات و ادامه عملیات با دوستانی که آنجا بودیم احمد، اکبر، زین العابدین تمایل، حبیب نجف پیر و آقای دهقانیان راه افتادیم برویم برای تشییع جنازه کریم. رفتیم و یکی دو روز ماندیم و برگشتیم منطقه.[۱۰۵]

آخرین لحظه‌های کریم را غلامحسین سفیدگری اینگونه روایت می‌کند:

از خط برگشته بودیم و ناهار آماده بود. کریم گفت می‌خواهم نماز بخوانم. گفتم کریم ناهار را بخوریم بعداً نمازت را بخوان. گفت نه ! می خواهم نماز بخوانم. مشغول خوردن نهار بودیم که ناگهان صدای انفجار چند گلوله کاتیوشا به گوش رسید. مصطفی الموسوی[۱۰۶] به سرعت بیرون دوید و کریم را دید که کنار

۱۰۵- سجاد جهانشیر از دوستان و همرزمان کریم.

۱۰۶- سید مصطفی الموسوی از هم‌رزمان مهدی باکری، علی تجلایی و مرتضی یاغچیان و دارای جانبازی بالای ۵۰ درصد بود. با تشکیل اولین تیپ رزمی سپاه به نام لشکر عاشورا، الموسوی به عنوان مسئول مخابرات این تیپ در عملیات طریق‌القدس «آزادسازی بستان» مشارکت و بعد از آزاد شدن منطقه دشت آزادگان، در دیگر جبهه‌ها

تانکر آب افتاده است. ترکش به سینه‌اش اصابت کرده و به قلبش رسیده بود. کارت شناسایی و چیزهای دیگر در جیب لباسش در اثر ترکش سوراخ و به خونش آغشته بود.[۱۰۷]

کریم را در شب عملیات کربلای ۵ دیدم. با بچه‌های گردان قاسم به فرماندهی مصطفی اکبری آمده بود. محرم مصطفوی هم بود که آن شب خیلی زحمت کشید. عملیات، همان شب اول گره خورده بود. سنگر ما با سنگر فرماندهی فاصله زیادی نداشت. امین شریعتی پشت بی سیم به ما گفت برگردید عقب به جای اولتان. رفتم سنگر فرماندهی گفتم شما یک نفربر خشایار به ما بدهید ما برویم آنجا. بچه‌های ما آنجا هستند. لازم نیست برگردیم عقب. وقتی ما رفتیم جلو همانجا من آقای اکبری را خواستم که آمدند و دیدم کریم هم با اینها آمده. آن شب تا پل با هم رفتیم. فردایش کریم آمده بود و سنگر ما را برای فرماندهی طرح و عملیات می‌خواست. سنگر ما ضلع شمال غربی پنج ضلعی بود. همانجا هم مستقر شدند. فردایش هم همانجا شهید شده بود. خبر شهادت کریم

حضور پیدا کرد و تا پایان دوران جنگ در جبهه‌ها بود. او در نیمه شب ۳۰ فروردین ۱۳۸۹ بر اثر عوارض شیمیایی دوران جنگ، پس از تحمل رنج‌های بسیار درگذشت و در تبریز به خاک سپرده شد.

۱۰۷- غلامحسین سفیدگری

را میراب به من داد. میراب دو خبر ناگوار را به من داد یکی شهادت
کریم بود. سه روز بعد هم خبر شهادت احد مقیمی[۱۰۸] را داد.[۱۰۹]

آخرین وصیت و الحاقیه‌ای که کریم نوشته و در آن سفارش بـه دفن نمودن وی در پای مزار فرمانده‌اش کرده و بـه خـون خـویش نیـز رنگین شده به تاریخ ۶۵/۱۰/۱۹ یعنی درست شب عملیـات کـربلای ۵ بوده و در هنگام شهادت در جیبش بود به شرح ذیل می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحیم

ای خصـــــم دون و زبــون

مـا را از سـر بریده می‌ترسانی

گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم

در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدیم

در زمانیکه همه جنایتکاران، طاغوتیان و جنایتکارانی که دستشان تا مرفق به خون مستضعفان آلوده است و کمر به نابودی اسلام بسته‌اند و قصد نابودی انقلاب خونبار حسینیان را در سر دارند، ما نیز مسئولیت شرعی داریم که اگر توفیق پیدا کردیم در این نبرد شرکت نماییم که در این راه پیروزی و شهادت هر دو

۱۰۸- سردار شهید احد مقیمی، مسئول ستاد تیپ دوم لشکر ۳۱ عاشورا بود. که در عملیات کربلای پنج در تاریخ ۲۵ دی ۶۵ به فیض عظیم شهادت نائل آمد و همچون سرور و سالار شهیدان با پیکری بدون سر در تبریز تشییع و در گلزار شهدای وادی رحمت در کنار دوست و برادر صمیمی اش حاج رضا داروئیان به خاک سپرده شد.

۱۰۹- مصطفی مولوی

رستگاری و شهادت است و شکر خدایی را که به ما سعادت جنگیدن در راهش را عطا فرمود.

برادر جان؛ امروز روزیست که بر همه ما حجت تمام شده است و هیچ عذری نداریم. اگر کوتاهی کنیم به روسیاهی ابدی گرفتار خواهیم شد. این زندگی زودگذر دنیا ارزشی ندارد که به واسطه آن زندگی ابدی آخرت را خراب کنیم. ما باید برویم و رهرو صادق راه خونین شهیدان اسلام از صدر تا کنون بالخصوص با شهیدانی که رفاقت داشتیم و فرماندهان عزیزی که با پیام نویدبخش خود حرکتی بزرگ و هدفدار به سوی سعادت دنیوی و اخروی را دادند [و] می‌دهند. آری این است که شهیدان شاهدانند، حی‌اند و حاضرند بر همه زمانها و مکانها. بر اعمال ما شهیدانی چون آقا مهدی [باکری که] با خون خود خط سرخی بر روی مستکبران می‌کشد و با آن نگاه‌های ربانی که همیشه رزمندگان را شاد و مسرور می‌نمود. از دیدنش روحیه می‌گرفتیم و سر از پا نمی‌شناختیم و با شهادتش ارزشهای گم شده و فراموش شده انسانی و الهی را زنده کرد.

مگر نشنیده‌ایم که حسین(ع) آموزگار بزرگ شهادت با خون خود آزادگی و مختار بودن و عاشق بودن و الهی بودن انسان را مهر کرد و به همه تاریخ درس داد و قلب تاریخ را فتح کرد و شمع تاریخ شد و سوخت و به بشریت روشنایی بخشید. حال باید مثل

شمع سوخت و شکافنده بین تاریکی و نور شد. چنانکه «مهدی» و «حمید» و «مرتضی» شدند.

از بسیجی شهید تا مخلصینی چون برادران بزرگوار، شهیدان عزیز؛ یوسف ضیاء[۱۱۰]، علی مولایی[۱۱۱]، اوهانی[۱۱۲]، جوادی[۱۱۳] و سایر شهدای‌مان که در عرصه پیکار به لقاء الله شتافتند و با عمل اثبات کردند که باید به خداوند بزرگ با قلب و روح و فکر و عمل و نیت ایمان آورد. مگر نه این است که مؤمن واقعی با خون وضو می‌گیرد و به نماز عشق می‌ایستد. مگر این نیست که ارزش هر انسان به عشق اوست.

آری آنها رفتند تا با خون خود با خط اصیل اسلام، همان خط انبیا و امامان و ولایت فقیه میثاق ببندند و زنجیرهای اسارت و بردگی و خود فروشی را پاره کرده و آزاد شدند و فقط برای خدای خود کار کردند و بر همه مسائل صبر، و فائق آمدند. آنها رفتند و

۱۱۰- شهید یوسف ضیاء سرابی فرمانده آموزش نظامی لشکر ۳۱عاشورا متولد سال ۱۳۳۸ در تبریز که در دومین روز عملیات والفجر ۸ در فاو به شهادت رسید.

۱۱۱- شهید علیرضا مولایی فرمانده گردان حضرت امام حسین (ع) لشکر ۳۱ عاشورا متولد سال ۱۳۴۴ درشهرستان مراغه که در چهارم آذرماه ۱۳۶۵ در مقر فرماندهی لشگر ۳۱ عاشورا (دزفول-پادگان شهدای خیبر) به شهادت رسید.

۱۱۲- شهید رحمت الله اوهانی زنوز فرمانده محور عملیاتی لشکر ۳۱ عاشورا متولد روستای زنوز مرند که در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید.

۱۱۳- شهید اکبر جوادی فرمانده گردانهای آموزش نظامی وتخریب لشکر ۳۱ عاشورا متولد سال ۱۳۴۴ در تبریز که در ۶۳/۱۲/۲۵ در شرق دجله در عملیات بدر به شهادت رسید.

تمامی سنگرهای ضد انسانی و ضد ارزش را فتح کرده و سرسپرده خدا و اسلام شدند. آری ما هم باید اسیر اسلام شویم و به اطاعت و عبودیت و اخلاص رسیده، اگر خدا بخواهد، توفیق پیدا کردیم و گرنه زندگی هر دو دنیا را باخته‌ایم.

و آن زمان روح‌ها خالی از عشق خواهد شد. دلها بی عشق و بی حب محبوب، رگ‌های جامعه بی خون و ارزش‌های انسانی و الهی به دست فراموشی سپرده خواهد شد. همه در مرداب‌های ضد انسانی غوطه‌ور خواهیم شد. کوله بار بشر به جز گناه چیز دیگری نخواهد بود. آن لحظه‌ها که نه نور امید است که از دریچه‌ای بتابد که ارزشی بیافریند و نه حرکتی و نه ذوقی و نه شوقی، آن وقت در آن لحظه هست که خون شهید، پیام شهید، حرکت شهید به سوی خدا، عروج انسان به سوی خدا، پرواز او به سوی خدا خود نمایی می‌کند و تمامی هستی را رونق می‌بخشد و شراره‌های عشق را بر جان و تن سرد انسان‌های استحمار شده و استعمار شده و استثمار شده و شیطان‌زده مثل من می‌زند و باعث می‌شود که چهره واقعی انسان‌ها به آنها نشان داده شود. آن وقت پیام شهید نوید بخش حرکتی بزرگ و هدف‌دار و به سوی سعادت دنیوی و اخروی می‌شود.

اگر بخواهیم رستگار شویم، بر ما باد که پیرو ولایت فقیه باشیم و بدانیم که خط ولایت فقیه در این زمان همان خط «علی» در

عید غدیر خم می‌باشد و خط‌های دیگر همان خط‌های انحرافی آن زمان می باشد.

بسمه تعالی

اگر بنده حقیر شهید شدم و لیاقت پیدا کردم مرا در پای مزار آقا مهدی خاک نمایید. ۶۵/۱۰/۱۹

(۱)

[illegible]

ما را ز سر بریده می‌ترسانی

گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم

در مجلس عاشقان نمی‌رقصیدیم

امروز که همه ابرجنایتکاران - طاغوتیان - جباران که دستشان
تا مرفق به خون مستضعفان آلوده است دیگر بر علیه اسلام
[illegible] انقلاب خونبار مستضعفان را در [illegible]
ما نیز مسئولیت شرعی داریم [illegible]
که در این راه پیروزی و شهادت هر دو رستگاری و شهادت را
[illegible]
[illegible]

و هیچ عذری نداریم اگر کوتاهی کنیم به وسیله این
گفتار می‌خواهم [illegible] این زندگی زودگذر دنیا ارزشی
ندارد که بواسطه آن زندگی ابدی آخرت را خراب
کنیم ما باید برویم که در هر جبهه [illegible] راه
خونین شهدای اسلام از صدر تاکنون بخصوص
با شهیدانی که [illegible]
[illegible]
هدفدار بسوی سعادت دنیوی و اخروی
را دارند می‌دهند آری این است که شهید شاهد است
[illegible] و حاضر [illegible] را اعمال ما
شهیدانی چون آقا مهدی با خون خود خط
سرخی بر روی مستکبران می‌کشد و با آن
نگاه‌های ربانی [illegible]
[illegible]
[illegible] (۲)

(۳)

فراموش شده انسانی و الهی را زنده کرد
مگر نشنیده‌ام که حسین (ع) آموزگار راه
شهادت با خون خود آزادگی و حماسه بودن و عاشق
بودن و الهی بودن را [illegible]
تاریخ درس داد و قلب تاریخ را فتح کرد
و شمع تاریخ شد و سوخت و به بشریت
روشنایی بخشید حال [illegible]
و شکافنده [illegible] تاریکی و [illegible]
مهدی و حمید - مرتضی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و روح فکر و عمل [illegible]

مگر این است که عشق واقعی [illegible]
[illegible] عشق می‌دانستند مگر این نیست که ارزش
هر انسانی به عشق اوست
آری آنها رفتند تا با خون خود خط اصیل
اسلام همان خط انبیاء و اولیاء و ولایت
فقیه [illegible]
[illegible] را رها کرده و آزاد شدند
و موفق شدند برای خدای خود کار کردند و در همه مسائل
صبر و فائق آمدند آنها رفتند و تمامی [illegible]
ضد انسانی و ضد ارزش را فتح کرده و سربلند [illegible]
اسلام شدند آری ما هم با [illegible] اسلام
[illegible]
[illegible] زندگی هر دو دنیا (۴)

(۵)

ساخته‌ام
در آن زمان روح‌های فانی از شوق خواهد شد و لهیب عشق هم
[illegible] محبوب، رنگهای جامعه پس [illegible] از شما انسانی
و انسانی [illegible] فراموشی سپرده خواهد شد چه در
مردابهای ضد انسانی غوطه‌ور خواهیم شد که به بار
[illegible] جز گناه چیز دیگری نخواهد بود [illegible] لحظه‌ها
[illegible] ارزشی [illegible]
[illegible]
[illegible] شهید [illegible] پیام شهید [illegible]
شهید سوی خدا عروج انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
عشق از بر جان [illegible] انسانهای استعمار
شده و استعمار شده و [illegible]
[illegible]

(۶)

اینها همه آنجا نشان داده شود در آن وقت پیام
شهید نوید بخش حرکت بزرگ و هدفدار
سوی سعادت [illegible] و اخروی می‌شود

اگر نخواهیم رستگار شویم به مبارزه

[illegible] ادامه [illegible]

[illegible] حق علی [illegible]
[illegible]
[illegible] می‌باشد.

بسمه تعالی

اگر بنده حقیر شهید شدم و جنازه‌ام پیدا

کردم مرا در پای مزار آقا مهدی

خاک [illegible]

۶۵/۱۰/۱۹

ضمائم:

اسناد

عکسها

منابع

بسمه تعالی

بسیج ملی اورمیه

شماره کارت ۲۳۳۷

ستاد بسیج ملی ارومیه

اسم یوسف فرزند اسماعیل شهرت حامدی

شماره شناسنامه ۱۰۰۲۹ تولد ۱۳۴۳ واحد شماره ۷۳

دسته مقاومت ۲ نفر ۲/۲۰ کد تخصص

۷۳/۲۳۳۷

قد ... وزن ... گروه خون O-

توضیح اینکه: این کارت به غیر از موارد لزوم بسیج ملی هیچگونه اعتباری ندارد.

ستاد بسیج

امضاء مسئول بسیج ملی

کارت بسیج ملی یکی از همرزمان کریم (با امضای شهید حمید باکری)

تصویر شماره (۱)

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

برگ تردد

« رزمندگان » شماره ۲۴۵۵۰۶

برادر کریم طریقت نام پدر علی مجاز است از تاریخ ۶۴/۴/۱۷

لغایت ۶۴/۵/۲۷ به مقصد جبهه‌های جنوب به منظور ...

با وسیله نقلیه ... شماره ... تردد نمایند.

مهر و امضاء کارگزینی

برای حمل سلاح یا رفت و آمد در محورهای عملیاتی حکم جداگانه صادر میشود

۷۵۰۰۰–۶۴/۴/۱۱–س/۸۰/۴۲۷

شماره ۲۴ جمهوری اسلامی ایران تاریخ ۲۲/...

عبــور آزاد

نام کریم نام خانوادگی طریقت

جمعی واحد ... موتوری ـ ترابری

ل ـ ۳۱ ـ ع

کارتهای تردد، تصویرشماره (۲)

بسمه تعالی

شمارهٔ پلاک AJ-855-719

کارت پلاک

تاریخ اعزام: ۶۳/۲/۱۵

نام و نام خانوادگی: کریم طریقت نام پدر: علی

شماره شناسنامه: ۸۹۹ تاریخ تولد: ۱۳۴۳ اعزامی از: ارومیه

عضو رسمی سپاه □ مشمول □ قراردادی □ آدرس محل سکونت:

ارومیه، خیابان حافظ - [illegible] کاشی ۶۲

تلفن ....

این کارت صرفاً برای مشخص کردن شماره پلاک است وهیچگونه ارزش دیگری ندارد.

بسمه تعالی

کارت تلفن شخصی رزمندگان

نام و نام خانوادگی کریم طریقت واحد گردان مالک اشتر

شماره پلاک [illegible] تاریخ صدور ۱۳۶۴/۲/۱

فروردین		اردیبهشت		خرداد		تیر		مرداد		شهریور	
۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲
مهر		**آبان**		**آذر**		**دی**		**بهمن**		**اسفند**	
۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲	۱	۲

کارتهای پلاک و تلفن، تصویر شماره (۳)

کد فرعی سازمانی

قد ۱۸۷ وزن ۷۸ گروه خون +O رنگ چشم خرمایی

رنگ مو خرمایی علامت ویژه ندارد.

از یابنده تقاضا میشود این کارت را به صندوق پستی تهران ۵۴/۵۴۴ بیندازید

هرگونه سوء استفاده از این کارت مجازات شدید قانونی دارد

وکونوا قوامین لله شهداء بالقسط

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

مدت اعتبار تا ۱-۱-۶۸

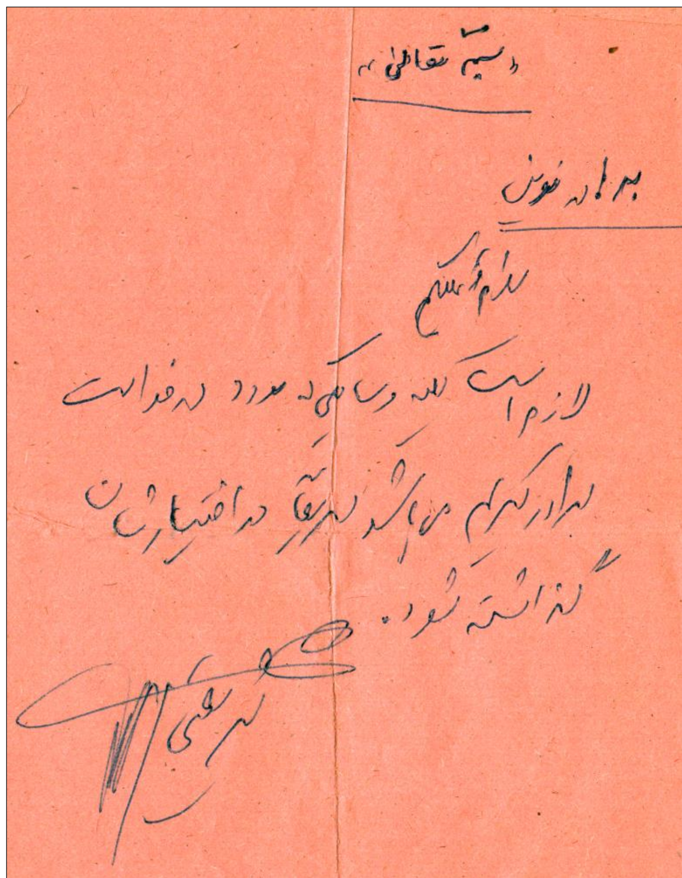
نام کریم طریقت

فرزند علی متولد ۱۳۴۳

کد پاسدار ۴-۰۳۵۸۸۰ محل خدمت ۰۶۰۰۰۹

کد سازمانی

کارت شناسایی سپاه ، تصویر شماره (۴)



بسمه تعالی

برادر نوین

سلام علیکم

لازم است کلیه وسایلی که مورد درخواست

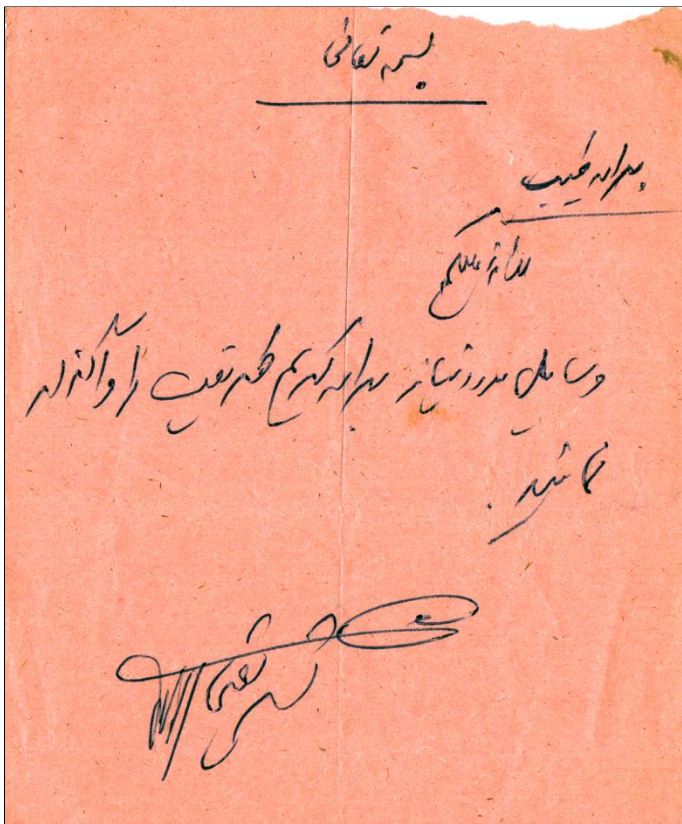
برادر کریم می‌باشد سریعاً در اختیارشان

گذاشته شود.

شریعتی

بسمه تعالی، برادر نوین، سلام علیکم، لازم است کلیه وسایلی که مورد درخواست برادر کریم می‌باشد سریعاً در اختیارشان گذاشته شود.

دست نوشته سردار امین شریعتی فرمانده لشکر عاشورا بعد از شهید باکری، سند شماره (۱)



بسمه تعالی

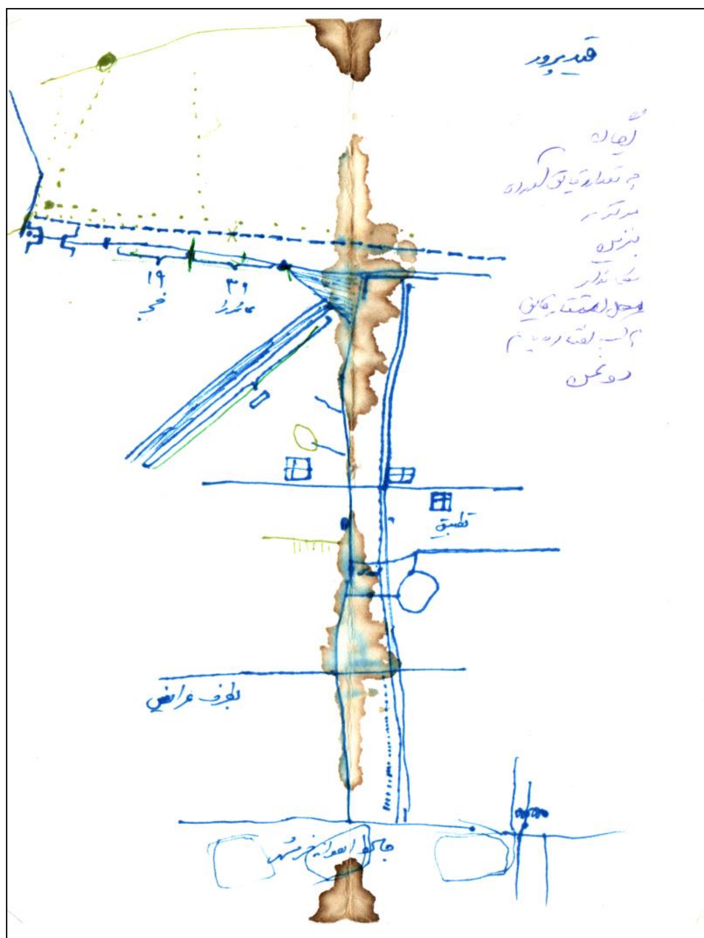
برادر طیب

سلام علیکم

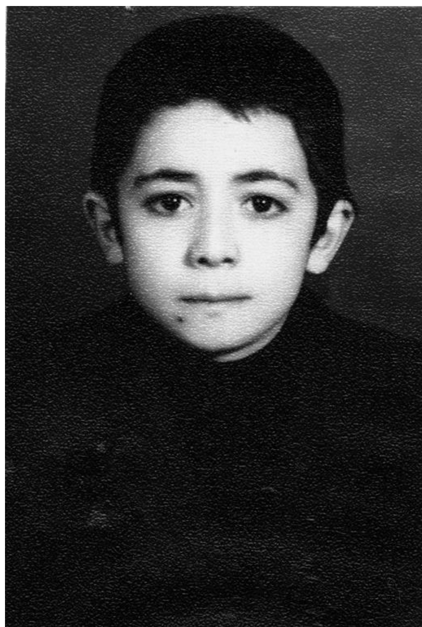
وسایل مورد نیاز برادر کریم طریقت را واگذار نمائید.

بسمه تعالی، برادر طیب سلام علیکم، وسایل مورد نیاز برادر کریم طریقت را واگذار نمائید.

دست نوشته سردار امین شریعتی فرمانده لشکر عاشورا بعد از شهید باکری، سند شماره (۲)



کروکی منطقه عملیاتی که در جیب شهید کریم طریقت به خون آغشته شده است، سند شماره (۳)



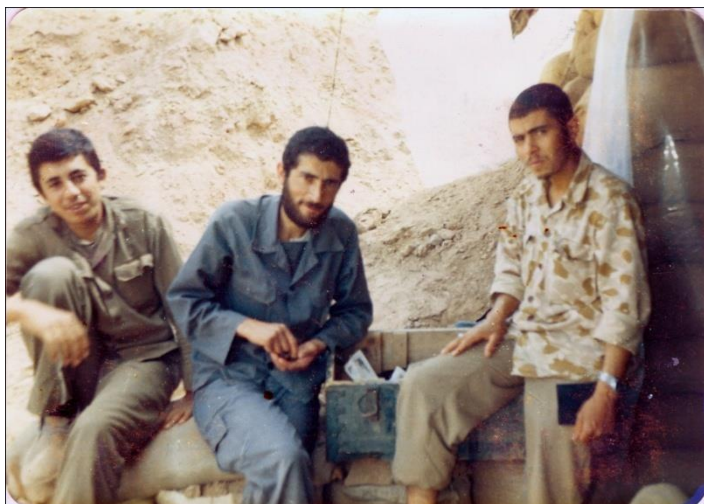
کریم طریقت در خردسالی



کریم در کنار پدر(حاج علی) و برادرش وحید و پسر خواهرش



مدرسه شهید براتی اهواز، از راست صمد عباسی، شهید محمدباقر سنبلی،
غلامحسین سفیدگری و شهید کریم طریقت



نزدیکی‌های اهواز سال ۱۳۶۱ چادر اطلاعات و عملیات، از راست مصطفی مولوی و شهیدان حمید باکری و کریم طریقت



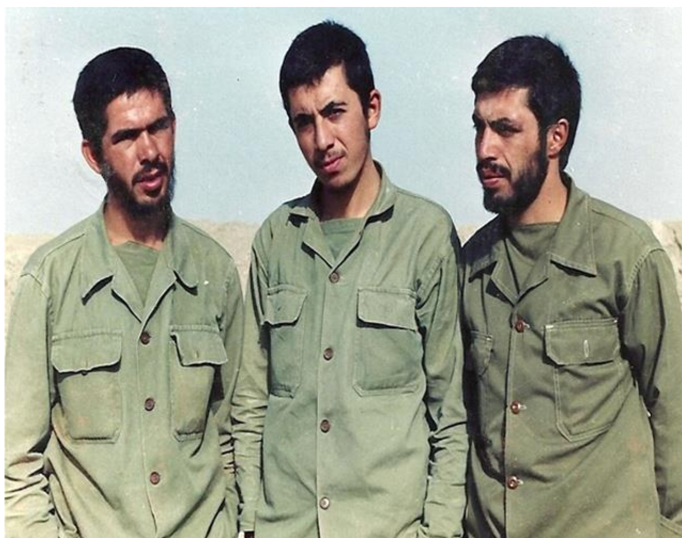
سال ۶۱ ، پیرانشهر منطقه حاج عمران عملیات والفجر ۲
از راست ناصر سلیمانی و شهیدان کریم طریقت، مرتضی یاغچیان، مهدی باکری و احمد کاظمی



سال ۶۲ هورالعظیم، موقعیت تیپ بیت المقدس

دیدار آقا مهدی باکری با رزمندگان

شهیدان کریم طریقت، رحمت عبداله نژاد و حاج حسینلو در کنار آقا مهدی



جنوب، پاسگاه زید سال ۶۳

از راست شهید علی‌اکبر کاملی، شهید کریم طریقت و صمد عباسی



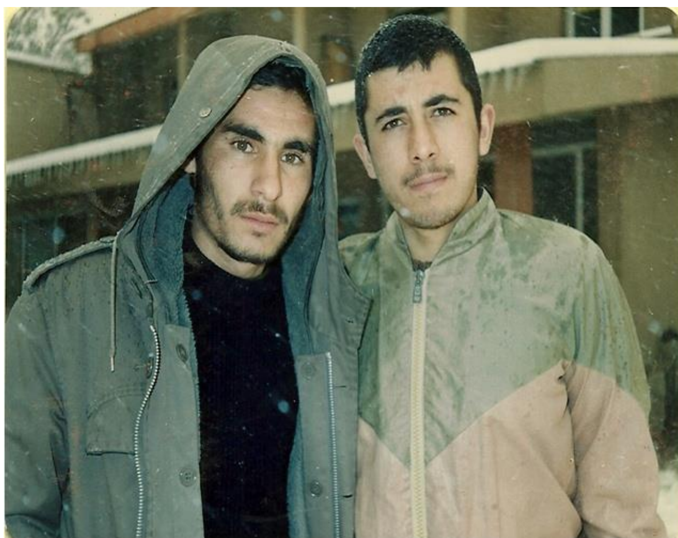
مدرسه شهید براتی اهواز، از راست غلامحسین سفیدگری، صمد عباسی، شهید کریم طریقت شهید علی اکبر کاملی، محمد کاغذچی وشهید محمدباقر سنبلی



واحد عملیات سپاه ارومیه سال ۶۲

از راست رحیم قره‌جه داغی، یوسف حامدی، صمد عباسی

شهید کریم طریقت و مرحوم مسلم کاشی



شهید کریم طریقت و برادر جانباز عربعلی قادری



سال ۶۵ کنار دریاچه ارومیه

شهید کریم طریقت به همراه احسان پسر حمید باکری(در ۶ سالگی)



سال ۶۳ موقعیت لشکر عاشورا در اهواز،

از راست کاظم حبشی، شهیدان کریم طریقت و علی‌اکبر کاملی، صمد عباسی و رحیم بنایی



اهواز موقعیت تیپ بیت المقدس سال ۶۳

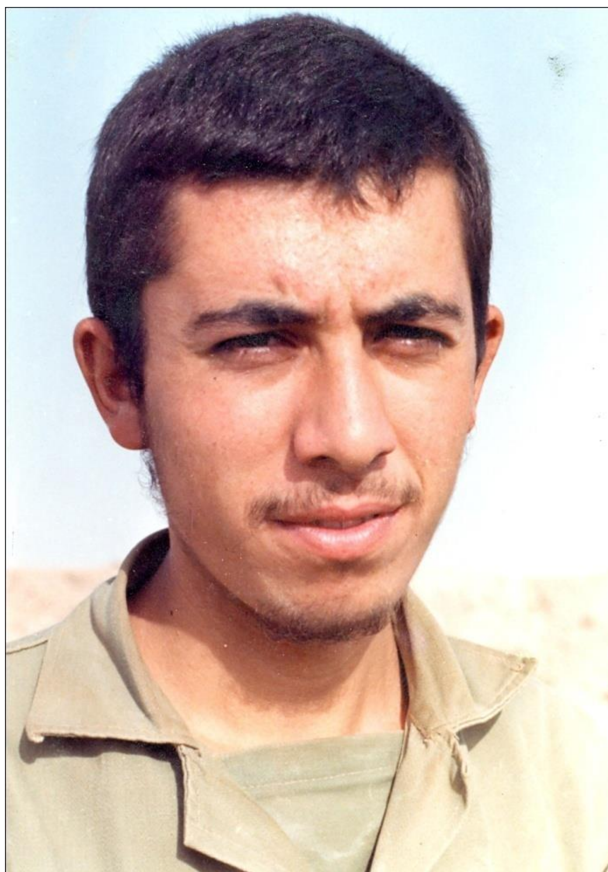
از راست علی خلیلی، میرحسین فرازی، صمد عباسی و شهید کریم طریقت



اهواز سال ۶۵ موقعیت لشکر عاشورا



اهواز سال ۶۵ یک ماه قبل از شهادت به همراه سجاد جهانشیر



پاسگاه زید سال ۶۳

منابع

منابع مکتوب:

قرآن کریم

نهج البلاغه

مفاتیح الجنان

صحیفه امام، ج ۱۱

اصغرزاده، توحید، ***پهلوان محمد*** (شرح زندگی پیشکسوت کشتی و کوهنوردی آذربایجان غربی، محمدرضا باوندپور)، تهران: نشر عابد، ۱۳۸۸

اباذری، عبدالرحیم، ***خاطرات حجت الاسلام حسنی امام جمعه ارومیه***، چاپ سوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷

توکلی، یعقوب، ***فرهنگنامه جاودانه‌های تاریخ***(زندگینامه فرماندهان شهید آذربایجان غربی) شاهد،تهران،۱۳۸۲

غفاری، حسین، ***علمدار***(بر اساس زندگیی شهید بابا ساعی)، ارومیه : تکوین ، ۱۳۸۴

پرونده کارگزینی شهید کریم طریقت، بنیاد حفظ آثار و ارزشهای دفاع مقدس سپاه

منابع دیجیتال:

وبگاه جامع دفاع مقدس(بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس):

www.sajed.ir

اطلاعات شهدای ارومیه(بنیاد شهید و امور ایثارگران آذربایجان غربی)

منابع شفاهی(مصاحبه‌ها):

آجودان زاده، مهدی — اقدمی، رسول — ایرانزاد، محسن

بنایی، رحیم — جهانشیر، سجاد — جهانگیرزاده، جواد

حامدی، یوسف — خلیلی، علی — صارمی، رحیم

طریقت، باقر — طریقت، رحیم — عباسی، صمد

غفاری، احمد
قادری، عربعلی
قدرتی، صمد
قربانی، رحیم
قره‌جه داغی، رحیم
کاغذچی، محمد
محدودی زمان، علیرضا
مولوی، مصطفی